

الأصول الأربعة

في
تدريب الوهابية

تأليف

اعليحضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندي مجددی

المتوفى سنة ١٣٤٩ هـ . ١٩٣١ م .

زیرنگرانی

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

قد اعنتی بطبعه طبعة جديدة بالافست

مکتبة الحقیقة



یطلب من مکتبة الحقیقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول - تركيا

میلا دی

هجري شمسی

هجري قمری

١٩٩٦

١٣٧٤

١٤١٦

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا
الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اما بعد اين چند فقره ایست که از
نسمات قدس و رشحات انس بخاطر فاتر این قلیل البصاعه زنجیه اند خواستم که
از جهت یادگار بقید تحریر آیند تا برادران ملت و مذہب از ان منتفع شوند مخفی مباد
که درین زمان فرقه از اهل ہوا در اسلام پیدا شده است کہ خود را اہل حدیث
می نامند و در مقابلہ اہل السنۃ و الجماعۃ خصوص مقلدین مذہب حنفیہ کار رواہا
مخالفانہ بہ پیمانہ اعلیٰ بعلم می آرند و در پس اطفاء نور ملت و مذہب بجان کوشان
اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده ہم مشرب خود نموده اند و استاد
اول این طائفہ در ہندوستان مولوی اسمعیل دہلوی است کہ تقریباً در سنہ
۱۷۲۰ و از وہ صد و پنجاہ ہجری در ہند ظہور کرده بود و کتاب التوحید محمد بن عبد الوہاب
نجدی^(۱) را بزبان فارسی ترجمہ کرده بنام تقویۃ الایمان در ہند شائع نمود و بعد
از ان صراط مستقیم و غیرہ رسائل را برائے فریقین مسلمانان و راہزنے اسلام
تالیف نمود شاگردان او چون عبد اللہ غزنوی و نذیر حسین دہلوی و صدیق حسن
خان جھوپالی و رشید احمد گنگوہی^(۲) و بعض افراد مدرسہ دیوبندیہ و تلامیذ انہا
بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیرہ تالیف نمودند و بسیارے از خلق
اللہ را در دام ترویج خود آوردند متأسرین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند
یک فرقه ظاہر ظہور خود را اہل حدیث گفتہ از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر امت
مرحومہ را از طبقہ علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مبتدعین گفتند. فرقه دیگر

علامہ محمد عبد الرحمن السلہتی مولوی نذیر حسین را ردیہ تالیف کردہ است فارسی نام وی
(سیف الابرار) است.

(۱) محمد بن عبد الوہاب النجدی مات سنہ ۱۲۰۶ ہ. [۱۷۹۲ م.]

(۲) رشید احمد توفی سنہ ۱۳۲۳ ہ. [۱۹۰۵ م.]

بطریق نفاق خود را در پرده حقیقت مستور داشته عملاً حنفی میباشند اما اعتقاداً
با فرقه اولی منفس و هم نفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اصلال عوام
مسلمانان احناف است که در صورت اظهار و ابرایت نفرت خلق را بد نظر
داشتند این حیلۀ اظهار حقیقت را سبب حصول مقصود خود دانستند و الحق باین
حیلۀ و مکر مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق اند و برهم
زنی عقاید اسلامیه زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر مخاطبه در این
رساله با همین فرقه است اگر نظر بظاہرش کنی گوئی که نچه مسلمان است
و اگر از جنابت باطنش خبر داری شوی گوئی که بدتر از شیطان است ظاہرش
بصلاح آراسته با جامه پاک سفید بارش دراز مشروع با اظهار تقوا
با کفایت نرم و شیرین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پُر از جنابت طعن و
لعن بر کافه امت مرحومه و انکار از طرق مشایخ سلاسل اربعه و انکار از تقلید
مذاهب اربعه و انکار از کرامت اولیاء اللہ و شرک دانستن استمداد از ارواح
طیبیه و انکار از ایصال ثواب بار و اح اموات بتعیین دهم و چهل و سیالیان
و انکار شفاعت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم الا ان یاذن اللہ له و احرام
دانستن سفر زیارت اوصی اللہ علیہ وسلم و احرام دانستن نداء غائب
بلفظ یا رسول اللہ و نحو ذلک و احرام دانستن توسل با ارواح انبیاء و صلحاء
الی غیر ذلک من سوء عقائد ہم چونکہ ذکر عقائد و مایه در میان آمد باید کہ چند
از عقائد اینها منسوب بکتب مصنف آنها برائے اعلام خلق اللہ ذکر شود اگر چه
نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلب از ذکر آن میل زد کہ ذکرش از سوء ادب
عالی نیست ولو حکایت مگر ضرورت اعلام مقتضی است کہ ذکر آن کرده شود
بدان کہ مایه این طائفه مسئلہ توحید است و توحید را مخصوص بجماعه خود میدانند

و دیگران را مشرک فی التوحیدی پندارند اما احوال توحید آنها این است
 (مسئله امکان کذب باری تعالی) یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذاً
 بالله و حق تعالی را از جهت و امکان منزه دانستن بدعت و گمراهی است
 مخصوصاً ایضاً الحق اسمعیل ص^[۲] و صیانه الایمان ص مؤلفه شهواتی شاکر
 ندیر حسین^[۳] بر این قاطعه مصدقه رشید احمد گنگوہی ص حق تعالی بر عرش نشسته
 است بر کرسی هر دو پائے خود داشته است و کرسی از ان پیر می کند و حیدر زمان
 در ترجمه قرآن در حاشیه آیه الکبری صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او
 تعالی هم حادث است. اقامت البرهان عبدالاحد غازی پوری و از احوال العیب
 او تعالی پیش از خلق آسمان زمین در هوامی ماند فتاوی محمدیه ص سطر ۲۳
 اینست عقاید آنها در باب توحید الان درباره رسالت باید شود و آنحضرت
 خاتم النبیین نیست که الف لام برائے عهد خارجی است جامع الشواهد بحواله
 نصر المومنین ص ۱۲۹ مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم
 نیستند جامع الشواهد بحواله کتاب رد تقلید ص مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه
 صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقدار تعظیم برادر کلان
 کردن باید تقویۃ الایمان بلفظ ص سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسمعیل دہلوی
 ہر مخلوق خورد باشد یا کلان در پیش شان او تعالی از چہار ہم ذلیل است
 تقویۃ الایمان ص سطر ۱۰ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر حیات ندارد بلکه
 مرد و خاک شد تقویۃ الایمان سفر بقبر محمد و مشاہد او و مساجد او و سفر بقبر نبی
 یاقوتی و دیگر بتان و غیر مشرک اکبر است تقویۃ الایمان ص کتاب التوحید
 محمد بن عبدالوہاب ص علم غیب آنحضرت را آنچه او را خدا تعالی عطا کرده است

لے چار در اصطلاح ہند طائفہ ارذال است کہ کار نختن پوستہائے جانوران کنند۔

اعتماد کردن بد است. تقویة الایمان ص ۲۶ خیال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نما
بدتر از خیال گاؤ خراست صراط مستقیم ص ۹۳ مؤلفه مولوی اسمعیل عصائی
من از محمد پسر است در قتل مار و غیره. اوضح البراهین ص ۱۰ بحواله سید احمد حلا
اولیا و انبیاء بیکاراند تقویة الایمان ص ۲۹. انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند
نه می شنوند ص ۲۹ و ۲۳ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است
تقویة الایمان ص ۳۰ آنحضرت را صلوات الله علیه وسلم در علم غیب چه خصوصیت است
اینچنین علم زید و عمرو و بکر بلکه هر کودک و دیوانه بلکه جمیع بهائم و حیوانات را هم
حاصل است و بنص ثابت نیست حفظ الایمان مؤلفه اشرف علی تھانوی
ص ۱۰ آنحضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است هر که عقیدت آن کند که علم او
علیه السلام از ملک الموت و شیطان زیاده است و بنص ثابت است این شرک است
براهین قاطعه ص ۵ اجماع امت که سندان با معلوم نباشد محبت شرعی نیست
معارج الحق ص ۱۲۱ از خواندن کتب متداوله فقه آدمی کافر می شود. باید که آن کتب
سوختانیده شوند بوسه غسلین از مولوی عبدالخلیل سامروی. در وقت ضرورت
پیغمبران شهیدان فرشتگان راندا کردن شرک است. تقویة الایمان ص ۱۰ انبیاء
و اولیاء را شفیع خود دانستن شرک است. تقویة الایمان ص ۱۰ این زمانه را تمام
مردم کافرانند تقویة الایمان بلفظ ص ۱۵ را چند کشتن حی لھین این جمله انبیاء
بودند بر آنها ایمان آوردن واجب است. هدایت المهدی ص ۵ از وحید الزمان
نبی و ولی را مزارات مثل بت است از ان بدخواستن شرک است هدایت السیاح
از صدیق حسن خان ص ۲۱ تقلید شخصی میلاد مبارک و قیام و وظیفه یا رسول الله
و عبد القادر جیلانی شیائید و سوم و چهارم و یازدهم پیر پیران استقاط میت انجمله
کفر و شرک و بدعت است. لوا مع الانوار ص ۱۰ مؤلفه غلام حسن هوواله و بر این

(۱) وحید الزمان حیدر الآبادی مات سنة ۱۳۳۸ هـ. [۱۹۲۰ م.]

(۲) محمد صدیق بن حسن خان مات سنة ۱۳۰۷ هـ. [۱۸۹۰ م.]

(۳) محمد اشرف علی التھانوی ۱۳۶۲ هـ. [۱۹۴۳ م.]

قاطعه ص ۴ و شته ضروریه مع فتویٰ عبد الجبار امرتسری. آنحضرت علیه السلام
 نزد او تعالیٰ از ذره ناچیز هم کمتر است. تقویة الایمان ص ۵۵ در پیش روضه
 آنحضرت بطریق تعظیم استادن شرک است تقویة الایمان ص ۲۳ بهر که از مزار
 ولی الله ادا خواهد کرد که ذریعہ ایمان و شیطان است. تذکیر الاخوان و
 ص ۲۱ مع تقویة الایمان. خاندان قادری نقشندی حشتی و غیره گمراه اند. تعویذ و
 رشته و مراقبات کردن شرک است (تذکیر الاخوان ص) اینست اعتقاد و با بیه در
 باب رسالت
 مخفراً. قدرے از عملیات آنها نیز بشنو

هر که جماع کرد و انزال نشد نماز او بغیر غسل جائز است، هدایت القلوب ص ۲
 و بلوغ المبین: نکاح خاله غیر حقیقی که پدر یک باشد و مادران جدا باشند بر خواهر
 زاده درست است. جامع المشاهد بحواله فتاویٰ عبدالقادر غیر مقلد شاگرد نذیر حسین
 نکاح جدّه با پسر زاده جائز است که صحت او منصوص نیست. پرچه المحدث نمبر ۲۵
 و ۶۶ ثناء الله امرتسری ۲۲ رمضان ۱۳۲۸ هجری. اگر از طرف سگ آب بخورد پس
 خورده او پاک است. طریقه احمدیه نصر الباری پاره اول ص ۳ بر حاشیه نوشته که پس
 خورده سگ و خنزیر هر دو پاک است یعنی مرد و زن هر طرح پاک است عرف
 الجادی ص ۱ و کنز الحقایق و حید الزمان ص ۱۱ و روضه ندیه ص ۱۱ و بحواله کلمة الفصیح
 گوشت مردار و گاو و بول غیر آدمی جمله پاک است. روضه ندیه ص ۱۱ تا ۱۲ قرآن مجید را در
 قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقدمه شستن یا او را
 زیر پا گذاشتن که بمکان بلند طعام و غیره را دست برد درست است. کتاب تحلیق
 اوراق ص ۵ و تصنیف غلام علی کلمة الفصیح ص ۳۲ از هر طرفی که خنزیر آب خورد یکبار
 شستن او کافی است. طریقه احمدیه کلان ص ۲۳ پوست خنزیر و پله آن به غنث
 پاک میشود. کنز الحقایق ص ۱۳ ده عورت را و نکاح یکجا آوردن درست است

عرف الجادی ص ۱۱۱۔ اصحاب نے صریح حدیث انکار میکر دند و برشتو خود عمل
میگردند۔ فتاویٰ عبد الجبار غزنوی ص ۱۸۱۔ آب پاک است اور ابیح چیز نجس
نمیکند تاکہ اوصاف ثلثہ او تبدیل نشود۔ لعاب سگ و خنزیر و پس خوردہ آنها
پاک است نزل الا برار من فقہ المنی المختار مصنفہ وحید الزمان ص ۲۹۱۔ رطوبت
فرج و شراب پشیا حیوان حرام باشد یا حلال پاک است ص ۲۹۵ جلد اول
و ص ۳۰۰ جلد سوم از نزل الا برار این جملہ عقائد و حوالہ ہا کہ ذکر شدند منقول از
کتاب اباطیل و بائبہ تصنیف مولوی احمد علی موی و کتاب سیف الا برار از
نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشتہ شد در اصل تفصیل نوشتہ اند
کہ عقائد باطلہ آنها را نمبر از ۲۵۰ ہم زیادہ است اگر کہہ را تحقیق این کردنی باشد
اصل را مطالعہ نمایند پس اے برادران اسلام خدا را انصاف از دست نہ ہید
و بفرمائید کہ آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بودہ آیا
این عقائد و عمل اتباع اصحاب را بودہ یا تبع اتباع را بودہ آیا این عقاید و عمل
سلف صالح امت را بودہ آیا درین عقائد توحید آنها جسم و مکان و عجز او تعالیٰ
را ثابت نمیشود۔ آیا درین عقائد اوشاک در باب رسالت توہین و تحقیر و تبدیل
رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم تصریحاً و تلویحاً ثابت نیست۔ آیا درین عقائد
توہین و تحقیر شریعت محمدی علیہ علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ثابت نیست بل
و اللہ کہ از روئے انصاف جملہ ثابت است پس با وجود چنین جہانت
باطنی آیا دعویٰ الہدیت بودن اینان را می ہند آیا دعویٰ مسلمانی اینان را
میسرسد آیا با چنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاہر و درازی بچیہ نرمی کفایت
طلاقت لسان کہ برائے فریفتن خلق اللہ لعجل سے آرد اینان از رقیبت
از روئے شرع شریف نجات خواهد داد؟ ہرگز نہ بلکہ علامات منافقت

زمانه نبوت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام موبودر این قوم موجود اند اگر مری آن
کدام علامات است گویم بشنوح تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم
احوال منافقین چنین میفرماید - اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم ومن الناس من
يقول انا باللہ وبالیوم الآخر وما ہم بمؤمنین اینها هم میگویند ایمان داریم
بخدا و بروز جزا اما حق تعالی تکذیب این دعوی میکند میفرماید وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ
یعنی نیستند مؤمنان بخدا چون الله والذین امنوا یعنی فریب میدهند خدا
را بزعم خود بدعوی ایمان و همچنین فریب میدهند مسلمانان را تردید این خداع حق
تعالی میفرماید وما یخذعون الا انفسهم وما یشعرون یعنی فریب نمیدهند
در حقیقت مگر نفسی که خود را و نمیدانند قیامت فعل خود را این طالع نیز
برائے فریب است اشد اظہار تقوی کردن و بر سر زبان آیات واحادیث را
داشتن تا مرد و مرا بگردانم خود آرنده عادت دارند فی قلبہم مرض فزادہم
الله مرضا یعنی در دلہاے ایشان بیماری تفاق است پس زیادہ کرد آنها
را حق تعالی آن بیماری و لہم عذاب الیم جا کا نواید بون و اذا قیل لہم
لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون یعنی ہر گاہ گفته شود منافقین را
فساد نکنید در ملک گویند بدستیکہ ما مصلحانیم و ہمیں است عادت و گاہیہ کہ
خود را حامیان دین شریعت میدانند حق تعالی در تردید آنها می فرماید الا
انہم هم المفسدون و لکن لا یشعرون یعنی بدستیکہ ایشان مفسدانند
مگر نمیدانند فساد عقائد خود را و اذا قیل لہم امنوا کما امن الناس قالوا
ان من کما امن السفهاء یعنی ہر گاہ گفته شود آنها را کہ ایمان آرید بصدق
چنانچہ دیگر مردم ایمان بصدق آورده اند در جواب میگویند آیا ما ایمان آریم چنانچہ
ایمان آورده است نادانان بعقلان و ہمیں احوال است بیان زبان را اگر

کسے آہنار اگر کوید عقائد باطلہ خود را بگذارید چون عموم امت مرحومہ عقائد و عملها
خود را صحیح و ثابت نمایند میگویند که شما این نادان و بیعتل مستید قول الله و
قول الرسول را گذاشته بقول زید و عمر و عمل میکنید ما هرگز بمثل ایمان شما ایمان

نمی آیم حق تعالی در تردید این قول شان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولکن
لا یعلمون یعنی خبردار شوید اینها خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را که قول
مجتهد مذہب موبو موافق قول الله و قول الرسول است مگر وہ بیان نمیدانند

ماخذ قیاس مجتهد را و اذا القوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیانهم
قالوا انا معکم انا نحن مستهزون یعنی هر گاه ملاقی میشوند منافقان با مومنان
خاص میگویند ایمان آوردیم با خلاص هر گاه خلاصه میشوند به رفیقان هر گاه
خود میگویند ما با شما هستیم در عفت اند با مومنان در اظهار ایمان مسخر کنان هستیم
و همین است احوال و بیان حنفی نما که جماعت احناف را گویند ما حنفی هستیم
و هر گاه بار و سائے و لایب جمع میشوند میگویند ما با شما ایم ما فقط برای فریقین
آنها اظهار حقیقت میکنیم **فانک** حق تعالی رؤسائے منافقین را شیطان

فرمود و آنها در ظاہری آدمی بودند برائے اینکه بدانی که اعتبار عمل و عقائد را
ہست نہ جد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکہ کار شیاطین میکند او
شیطان است چنانچہ در سورہ و الناس میفرماید یوسوس فی صدورہم الناس

من الجنة و الناس حق تعالی در تردید این قول آنها میفرماید الله یستہزئہم
و یتدہم فی طغیانہم یعصونہ یعنی حق تعالی جزائے مستخر آنها میدهد
مہلت میدهد در سرکشی آنها در حالیکہ سرگردانند در حیرت و نابینایانند از چشم
بصیر اولئک الذین اشرکوا بالصلوات بالمہدی یعنی میانند کہ خریدند گمراهی
بہدایت ہمیں است احوال غیر متقدان مذہب گمراهی پسند کردند از راه راست امت

مرحوم حق تعالی نتیجه این خریداری آنها چنان میفرماید فسار بحت تجارتهم
وما كانوا مهتدين ^{له} یعنی فائده نکر و تجارت منافقان و نه یافتند راه راست
را همچنین است حال و با بیان که درین عقائد فاسده خود راه راست نیافتند
و گمراه گشتند در اینجا اگر کسی گوید که همین آیات متلوه را اگر غیر مقلدین از طرف
خود بر شما حجت آرند میتوانند که مقلدین مذاهب را تشبیه بنا فتنان داده
علامات نفاق را در شما بیان ثابت نمایند. در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجه
وجه اول آنکه حق تعالی در اول آیات لفظ ومن الناس فرموده است
ولفظ من تبیضی است یعنی بعضی الناس که جماعه منافقان مدینه
طیبه بودند و آنها به نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند همچنین غیر
مقلدین به نسبت مقلدان مذاهب اربعه اقل قلیل اند پس این تشبیه
با منافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نه بر مقلدین. دیگر آنکه درین آیات
منافقان احق تعالی میفرماید و اذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلوا

الى شياطينهم قالوا انا معكم الآية این علامت در مقلدین گاهی
پیدائی شود که نزد و با بیان بگویند که ما بذهب شما ایم و هر گاه به رؤسای
مقلدین برسند گویند که ما بطریق تسخر خود را و با بی نمودیم تا دیگر و با بیان
بفریب مقلد نمائیم و همین علامت بعینه در غیر مقلدین حقی نما موجود است
من اوله الى آخره همین در تمام مقلدین کسی هست که خود را بنفاس
و با بی ظاهر سازد و هزار و با بیان هست که خود را بنفاق حقی میگویند
فانصف و تنبیه الحاصل اصول ما به النزاع در میان مقلدین و
غیر مقلدین چهار چیز است التعظیم لغیر الله - التوسل بارواح
الصلحاء و الاستمداد منها - النذاع للغائب و سماع الموصی

الاتباع والتقليد لاسر باب المذاهب الاربعة - این ہر چہاں چیز را وہا
 شرک و کفر و بدعت میداند چنانچہ در عقائد آنها بحوالہ کتب آنها ذکر یافت
 و اہل السنۃ و الجماعہ مقلدین مذہب اربعہ این ہر چہاں چیز را مباح و مستون
 و واجب میداند بحال بر ما مقلدان لازم است کہ دلائل اباحت و
 تسنن و وجوب امور معلومہ از روئے کتاب اللہ و حدیث رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور علمای امت مرحومہ
 ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعہ غیر مقلدین را عموماً و جماعہ و ہا
 حنفی نما را خصوصاً بکمال ادب معروض کہ برائے خدا پروردگار تعصب و التمس
 قہر و غیظ بے محل کہ با مقلدان مذہب دارند بکیوانداختہ بطریق انصاف
 کہ احسن الاوصاف است بکمال فراخ دلی فکر غائر منصفانہ بر مضامین رسالہ
 بعمل آورده نتیجہ کہ مقتضای انصاف باشد بر آرد کہ حق طلبی این است
 و خواہ مخواہ بجزر و سماع دلیل مخالف طبع بر دوقح آن نکوشند کہ این طریقہ
 نفس پروری است واللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم۔

صل اول التعظیم لغیر اللہ ثابت است بکتاب اللہ و احادیث
 صحیحہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور
 علمای امت اما کتاب اللہ تعالیٰ فقد قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ العزیز
 و من یعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی القلوب یعنی ہر کہ تعظیم کند
 نشانہ ہائے حق تعالیٰ را پس این تعظیم از تقوی و پرہیزگاری است اول
 معنای شعائر باید ہمید محقق دہلوی شیخ عبدالحق رحمہ اللہ ربہ میفرماید شعائر
 جمع شعیرہ است و شعیرہ علامت را گویند پس ہر چیز کہ از دیدن آن خلا

یاد آید آن از شعائر است. انتهی پس شعائر الله مخصوص بصفا و مروء
 نیست بلکه آنها بعضی از شعائر استندقال الله تعالی ان الصفا والمروة
 من شعائر الله و نه مخصوص به عرفات و مزدلفه و منی است حضرت شاه
 ولی الله رحمة الله علیه در حجة الله البالغة صفحه ۶۹ میفرماید و معظم شعائر الله
 اربعة القرآن و الکعبة و النبی و الصلوة و همین بزرگ در الطاف القدس
 ص ۳ میفرماید و محبت شعائر است عبارت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبه است
 بلکه محبت هر چه منتسب باشد بخدا حتی اولیاء الله نیز انتهی پس ازین
 عبارت مفهوم شد که اولیاء الله نیز داخل شعائر اند خود سرگروه و ایمان
 مولوی اسمعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اول میگوید و از فروع
 حب منعم است تعظیم شعائر و یعنی اموری که با آن مناسبت خاصه می دارد
 بچیزتی که ذهن کسی که واقف بان مناسبت باشد از آن امور بان منعم
 انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب
 او و مسکن او و آنرا انتهی ازین عبارت معلوم شد که تعظیم شعائر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور
 علیه الصلوة و السلام و کلام او و لباس او و سلاح او و مرکب او و مسکن او و مولد
 و مرقد او و مشاهد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیه الصلوة و السلام
 که در حقیقت تعظیم رتبت است و در پس آن تعظیم اہلبیت او و تعظیم اصحاب
 او و چیزهایی که بان بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی الله
 علیه و سلم که در حقیقت تعظیم رتبت است زیرا که سبب تعظیم آنست که او فرستاده
 و محبوب رب العزت است و محبوب محبوب لامحالہ محبوب می باشد
 مولوی اسمعیل پس از عبارت فوق این رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد

نازم بشیم خود که جمال تو دیده است: افتم بیانی خود که بگویت رسیده است
هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را به گو دامنت گرفته بسویم کشیده است
این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سر گروه و مقتدای قوم چنین
میگوید و در باب منتهیات حضور اکرم اینقدر تاکید میکند معلوم نیست که این
بدبختان به پیروی کدام شخص در عوض تعظیم تحقیر و توہین و ہدم و محو آثار آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم میکنند کہ خود سرگروه اینہا این آثار تبرکہ را از جملہ شعارات
مینویسد و حق تعالی امر بہ تعظیم آنہا میکند این است اتباع این قوم مکرر کلام
را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیت را بطریق قیاس منطقی ہم جمع کنی
ان الصفا والمرۃ من شعائر اللہ ومن يعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی
القلوب بعد سقوط حد واسط نتیجہ چنین می برآید و من يعظم الصفا والمرۃ
فانہا من تقوی القلوب تعظیم صفا و مروہ کہ دو کوبک خورد متصل حرم کلی
اند بسبب رفت و آمد سیدتنا ہاجرہ والدہ حضرت اسمعیل نبی اللہ
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام از شعائر اللہ بنص قرآن ثابت شدہ
یا دیگر آن موصومہ محترمہ است امکانہ مقدسہ کہ یادگار فخر الدین و الاخرین
سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہستند چون
مولد او و مسکن او و معبد او و مہجر او و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل صحابہ
او صلی اللہ علیہ وسلم تعظیم بجائے خود در مذہب ولایتیہ قابل القابحہ
خود ہم نماندند بلکہ واجب التخریب گشتند۔ اناللہ وانا الیہ راجعون۔ اگر بنظر
انصاف ورق گردانی قرآن مجیدی تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیہ الصلوٰۃ
والسلام بایں سورہ حجرات بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ایہا الذین امنوا
لا تقفوا بین یدی اللہ ورسولہ واتقوا اللہ ان اللہ سميع علیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
 بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ . إِنَّ الَّذِينَ
 يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَرَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
 لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ . إِنَّ الَّذِينَ ينادونك من وراء الحجرات
 أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ . وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . در این پنج آیت اگر کسی بغور و انصاف فکر کند
 معلوم می تواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر
 رسول مقبول خود را صلی الله علیه و سلم بلند ساخته و بکدام مرتبه امر را شایسته
 مراعات آداب او علیه الصلوة والسلام بر امت او فرض نموده تا لدا
 حد تهدید و تقریح بے ادبان بیان فرموده که فقط بلندی آواز را بر آواز
 او علیه الصلوة والسلام سبب تحبط اعمال فرموده و اعمال را بصیغه جمع
 فرموده برائے اشعار بآنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود اسلام
 هم علی است از عمل هائے نیک بسبب سوء ادب رفع صوت مجبوط و نابود
 میگردد و در شان نزول آن الذین ینادونک من وراء الحجرات مفسرین
 می نویسند که عیینة بن حصن فراری و اقرع بن حابس با هفتاد نفر از
 قوم خود بنی تمیم وقت نیر و زور مدینه منوره رسیدند و حضور اقدس رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم در استراحت قیلوله بودند پس این قوم
 بیرون حجره هائے ازواج طاہرات بطریق بے ادبانه نعره ها بر پا کردند و
 گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بے ادبانه
 آن قوم را و امر بتعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود . عجب اینکه این قوم
 بنی تمیم که نجدیان این زمان هم خود را منسوب به بنی تمیم میکنند از اول زمان

مخپنين بے ادب و باروش جا پلانه بودند از ان وجه در حديث وارد است
الفاظ والجفاء في المشرق و خاص در حق نبي فرمود منه يطلع قرن الشيطان
صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم والله قد خرج منه قرن
الشيطان ومنه وقعت الفتن والزلازل في المسلمين و اى الفتن
والزلازل نُهبت الاموال و قُتلت الرجال و سببت المحريم و الاطفال
و استمر الوبال على اهل الحرمين الى هذا الحال فنسأل الله الكريم المتعالي
ان يمن بفضله و يكتشف السوء و النكال و يحسن الحال و المال الكرزبل
قرآن به انتقال حضور اقدس او صلى الله عليه وسلم منقطع نمي گشت در حق
اين بے ادبان بخديان چه آيات و عييد شديد نازل ميگشتند اما افسوس
که آن سلسله مقطوع گشت الحال بخديان در تخريب آثار و هندیان در
تحسين آن تخريب نخستود اند فائده در اول آيات سوره حجرات شروع ارشاد
آداب بلفظ يا ايها الذين امنوا لاتقدا موا الاية فرمود و در شروع آيت ثابته
باز لفظ يا ايها الذين امنوا را مکرر فرمود اگر چه ايجاز و جزا است قرآن كريم
مقتضى و ادعاطفه است يعنى اگر ولا ترفعوا اصواتكم الى اخر الاية مى فرمود
كافى بود اشعار باينکه ارشاد عدم رفع صوت بحضور او عليه الصلوة
و السلام و ارشاد عدم مخاطبه او عليه الصلوة و السلام بمثل مخاطبه آنها
بايد بگيرد و در صورت عدم امتثال و عييد تخبط اعمال مخصوص باهل زمان
آن سرور صلى الله عليه وسلم نسبت بلکه نهى كه متصرف بايمان باشد
الى يوم القيامه اين حکم تحفظ آداب آنحضرت عليه الصلوة و السلام ^{منه}
اوست اگر مخصوص باهل زمان بودى يا اصحاب النبى و نحوه سيفر و
آن احكاميکه مخصوص باهل زمان است چون يا نساء النبي او يا اهل بيته

او یا ایها الذین هادوا بالفاظ مخصوصه ذکر فرموده است بلکه چون نماز و روزه
و حج و زکوة و باقی اصول اسلام را بلفظ یا ایها الذین امنوا ذکر کرده است
که تا روز قیامت جمله مومنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم بهمان
طرح بلفظ مکرر یا ایها الذین امنوا ارشاد فرمود پس مدفوع گشت بذكر این
فائده آنچه در بیان میگویند که تعظیم آن سرور علیه الصلوة والسلام محدود
بایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحاً بعد از مردن قابل تعظیم است
نیستند زیرا که مراعات آداب حضور نور تا روز قیامت بر جمیع مومنان بحکم
همین آیات فرض گشت فتدبر و انصف - این همه تاکیدات مراعات آداب
تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر بلکه تعظیم غیر الله است لئلا یرکب
یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للکفرین عذاب
الیم چونکه کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور انور راعینا
میگفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگفتند و هر دو
لفظ بصورت مشابهت با هم داشت حق تعالی مومنان را از استعمال
لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود و للکفرین عذاب
الیم یعنی اگر کسی مراعات آداب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و
کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی مومنان
را برائے تعظیم حضور انور است یا چیز دیگر و در صدر آیه یا ایها الذین امنوا
فرمود اشعار باینکه هر که مؤمن باشد الی یوم القیامة بر او مراعات آداب
حضور انور فرض است - کریمه و لو انهم اذ ظلموا النفس هوجا و لک
فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لو جدوا الله تو اباً مرجوماً یعنی
اگر آنها هر گاه که ظلم کنند بر خود بجفرا یا بفسق بیایند نزد تو پس طلب

منفرت کنند از او توالی و طلب مغفرت کند برائے آنها رسول هر آنکه خواهد
یافت او تعالی را توبه قبول کنند و بسیار چه بان این آیه شریفه بحال
ایضاح تر وید مذہب غیر مقلدین میکند زیرا کہ لفظ جاؤک عام است از
دور بیابند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان میگویند کہ سفر و ضیعه
مبارکہ حضرت خیر البریه حرام و شرک است صحیح مخالف و مصادم قول
او تعالی است زیرا کہ محبت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفر اللہ
ندا میکند کہ دعائے مغفرت و قضائے حاجات در اماکن مشرکہ مقدسہ
مقبول است ورنہ استغفار الہی در ہر مکان ممکن بود و خاتمی تقیبی زیادہ تر
توضیح آن میکنند یعنی استغفاری کہ پس از محبت واقع شود آن مقبول
است تر وید است قول محرومان را کہ او تعالی ہر جا دانا و بینا است اما کن مقدر
تائیری و دخلی در آن نیست۔ واستغفر لہم الرسول باب شفاعت کشاد
گویا کہ استغفار رسول شرط مغفرت است کہ استغفار الہی آن وقت مفید
می افتد کہ مقرون شود با استغفار رسول و آنچه این محرومان انکار شفاعت
میکند و میگویند کہ شفاعت بغیر اذن کسی نمیتواند استدلالاً بقولہ تعالی
من الذی یشفع عنده الا باذنه گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتواند
شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شدہ است کہ مقام محمود و موعودین
مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعت
بصیغہ ماضی۔ و اگر محرومان اعتراف آرند و گویند کہ این آیت مخصوص بحالت
حیوۃ او بود علیہ الصلوٰۃ والسلام گوئیم لفظ اذ تر وید میکند اعتراف شمارا کہ
اذ مخصوص بزمان دون زمان نیست پس ازین کریمہ سہ امر ثابت شد
سفر و ضیعه مطہرہ او علیہ الصلوٰۃ والسلام واجب است دعا در اماکن مقدسہ

وشفاعت آن سرور صلی الله علیه وسلم مرعاصیان را فتنه کریمه آن
 الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم یعنی آن کسانی که
 بیعت میکنند با تو بدستیکه بیعت با خدا می کنند سبحان الله چه مقدراً
 مرتبه قرب است آری خلیفه مطلق هم رسول برحق است ید الله فوق
 ایدیهم اسرارے وارد که بیرون از حیطه تحریر است قلم اینجا رسیده
 سرشکست کریمه و ما کان الله لیعد بهم و انت فیهم یعنی حق تعالی عذاب
 نمی فرستد بر کفار و حال آنکه وجود مسعود تو در میان آنهاست آسمان
 قوم هرنی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و ائمه آنحضرت از نزول
 عذاب الهی در دنیای مومن اند سبب بودن وجود مبارک او علیه الصلوة
 والسلام در میان امت خود الی یوم القيمة اگر وجود مسعود او علیه الصلوة و
 السلام در میان ما نبودی هر آینه سبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب
 می گشتیم تردید است مر قول محرومان را که او از میان ما رفت و خاک شد
 خاک باشد در دهن آن قوم کریمه یا ایها النبی انا رسولناک شاهد اد
 مبشرا و نذیرا و داعیاً الی الله باذنہ و سراجاً منیراً یعنی اے نبی مکرم
 ما فرستادیم ترا در حالیکه شاید هستی بر احوال امت و بشارت دهنده هستی
 مومنان را به دخول جنّت و ترساننده هستی مکفار را به دخول دوزخ
 و خواننده هستی مردم را بسوی بندگی او تعالی باذن او و چراغ روشن هستی
 اینجمله تشریفات و تعظیفات که از جانب او تعالی مرحبیب او را صلی الله
 علیه وسلم عطا شده است قابل غور هستند در آخر آیه فرمود و چراغ روشن
 هستی و این چراغ از نور ذات الهی روشن شده است و بیان در پی
 اطفاء این چراغ هستند بیدون ان یطفوا نور الله با فوالهم والله

متم نوره و لوکوه الکافرون و حال آنکه ۵ چراغی را که ایزد بر سر زود
اگر کس پف ز دریشش بسوزد - ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن
امر مشکل مؤلف رساله عفی عنه رموز این کرمیه و دیگر متعلق این باب در
رساله تهلیلیه خود بتفصیل و اشباع نوشته است من شاء فلیرجع لهما
کرمیه و علمک ما لمرتکب تعلم و کان فضل الله علیک عظیما یعنی آموخت
ترا آنچه نمیدانستی آنرا و فضل خدا بر تو ای نبی مکرم عظیم است لفظ ما
تقاضای عموم میکند که علوم اولین و آخرین داخل این عموم میتواند شد
و درین باب احادیث صحیحہ نیز بمرتبه تواتر رسیده اند و چه عجیب کسیکه
فضل خدا بر او بنص قرآن عظیم باشد باید که چنین باشد تردید است مر
قول محرومان را که میگویند از علم او علیه الصلوٰۃ والسلام علم ملک الموت
و علم شیطان زیادہ است کہ بنص ثابت است اول سوال این است
کہ آن کدام نص است کہ دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است
چرا آن نص را ظاہر نمیکنند و ازین نص مذکور چرا چشم بصیرت اینها کور است
سعدی خوش گفت ۵ چشم بد اندیش کہ برکنده باد بعبیب نماید منش
در نظر مؤلف ازین بجزیے پایان چه مقدار نوشته میتواند کسیکه بتابعیت
او مرتبه محبوبیت و درگاه الہی حاصل می شود خودش بکدام مرتبه محبوب و
مقرب خواهد بود قل انکم تجنون الله فاتبعونی بحسبکم الله کسیکه اطاعت
او عین اطاعت خدا باشد و صف قرب او بکدام زبان بیان میتوان کرد
من تطع الرسول فقد اطاع الله کسیکه اشتال امر و نہی او را حق تعالی
سفارش میکند عظمت قدر او را ہم او میداند - ما انتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا این بحث را باین بیت ختم کنیم ۵

لا يمكن الثناء كما كان حقه : بعد ان خدا بزرگ تویی قصه مختصر؛ صلی الله
علی سیدنا محمد و آل و اصحابه و بارک و سلم اللهم ارزقنا شفاعته
و امتناع سنته - رجوع باصل مطلب کنیم که تعظیم لغیر الله چه حکم دارد حق
تعالی میفرماید و اذ قلنا للمشکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابی و استکبر و
کان من الکفیرین این امر ملکه کرام را به سجود آدم علیه السلام بجهت تعظیم آدم بود
یا بجهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان بر ابعادرت نکرد که او اول آمان است که
از تعظیم غیر الله انکار کرده اند و او اول آمان است که تحقیر انبیا علیهم الصلوٰة و السلام
در نظر میدارند و اگر بجهت تعظیم آدم بود پس تعظیم غیر الله ما مورب گشت یا نه کریم
و خرد و اله سجد این سجده اخوان و ایون یوسف علیه السلام برائے او بجهت
تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف
ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد ما جماعه مقلدین سجده بعینه لغیر الله حرام است که سجده
تعظیم مشابها به سجده تعبد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سجده لغیر الله
منع فرموده است بحديث ابی هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلی الله علیه
و سلم لو كنت امرا احل ان يسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها
ترخدی - اما از صرمت سجده صرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا فهمید
قائده اول آنانکه انکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس استاد اول بخدی
و نجدی پرستان ابلیس است ازان وجه ابلیس را با بخدیان تعلق ورشته
داری محکم است هرگاه که در حضور انور صلی الله علیه و سلم در صورت بنی آدم
ظاهر شده است بجلیه بخدیان ظاهر شده است قصه دارالندوه که کفار شرک
در قتل حضور انور صلی الله علیه و سلم شورت میکردند و شیطان بصورت شیخ
نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند

القول ما قال الشيخ النجدي اما حق تعالى اجيب خود را از شر آنها نجات
 داد مشهور و معروف است از ان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت
 بین کتب لغت غیاث و غیره شیخ ابن عربی^(۱) رحمه الله علیه در کتاب مسامرات
 خود آورده است که سالیکه فریش بنامی کعبه معظمه میگردند و در وضع حجر اسود
 اختلاف افتاد هر رئیس قومی گفت که من مستحق این خدمتم آخر بصلاحی
 از آنها قرار بر آن گرفت که هر که فردا اول از دروازه فلان کعبه برآید او را
 سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود
 اول از ان دروازه درآمد جمله با اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آنحضرت
 بجهت مراعات خاطر همه رؤیسان امر فرمود که حجر مبارک را بر کلبی داشتند و هر کس
 را امر فرمود که یک گوشه کلبه را گرفته حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود
 بدست مبارک برداشته بحسب مقرر او ثبت نمود در ان حالت شیطان بصوت
 شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوة والسلام به سنگی
 یعنی این سنگ را در پس حجر استوار کن مقصودش آن بود که هر گاه سنگ دیگر
 در ان طاق داشته شود بهر آینه حجر اسود پس خواهد غلطید و مردم فعل
 او را علیه الصلوة والسلام مشنوم خواهند دانست اما حضور انور علیه الصلوة و
 السلام بنور نبوت مقصد او را دریافته فرمود اعود باق من شیطان الرجیم
 پس خائب و خاسر نا پید گشت مسامرات باب بناء الکعبه از ان وجه
 حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن شیطان فرمود که فی البخاری
 هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان وعن ابن عمر انه
 سمع النبي صلى الله عليه وسلم وهو مستقبل المشرق يقول الا ان الفتنة
 لها من حيث يطلع قرن الشيطان - بخاری هر گاه که نجدیان را با

شیطان علاقه قدیمی ورشته داری استادی و شاگردی است و تا ایوم
 آن رشته داری را بخدیان و نجدی پرستان کمال ادب مرعی میدارند و
 بهم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسه و آثار معطره را که یادگار حضور انور صلی الله
 علیه و سلم و اصحاب و اولاد او بودند به تهمت اینکه مردم در آن شرک میکنند
 دیگر کدام باعث بود عیاذ ابا قحط من الشکر نقل خواندن و دعا کردن حاجات
 خود را از خدا یغالی در اماکن مقدسه خواستن کدام شرک است اگر مقامات
 مقدسه قابل نقل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس
 بالکحج برائے کدام مطلب است و امر و اتخذ و امن مقام ابراهیم مصلی برای
 چه و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حجر اسود را در طواف
 چه شود و استادان خلق بر عرفات و رجوع بزولفه و منی و رمی جمرات و سعی
 بن الصفا و المروه و دعا خواستن در هر مقام برائے کدام مقصد مقرر شده است
 یا یادگار حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوٰة و السلام است یا چیز دیگر بتنا
 لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه قدرے از
 حدیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نیز در باب تعظیم لغیر الله شنو
 قت قدم حضرت سعد بن معاذ برائے تحسین بنی قریظہ آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم جماعه انصار را فرمود تو هو السید کما و خیر کما (بخاری) این امر
 قیام برائے پایان کردن سعد بود از دایه او که او بیمار بود - مردود است
 لفظ حدیث و نحوه کلام خیر الا نام که قوموا بلفظ جمع فرمود برائے امداد
 دل یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را
 خواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا السعد کافی بود
 و نکه قوموا السید کما و خیر کما فرمود صریح است در تعظیم ازینجا فائده دیگر

این حدیث صحیح است و تا در حدیث صحیح است و تا در حدیث صحیح است

ہم استفاد می شود کہ لفظ سید مرتضیٰ قوم را کفتن در محل تعظیم جائز است۔
 وقت قدم زیدن حارثه رضی اللہ عنہ حضور انور خود بغیر آنکہ جامہ را بر خود را
 کند برخاسته و با او معا لفقہ کرده و بوسه داده است لفظ حدیث این است
 عن عائشة رضی اللہ عنہا قالت قدم زید بن حارثه المدینة ورسول الله صلی اللہ
 علیہ وسلم فی بیتی فاباه فصرع الباب فقام الیہ رسول الله صلی اللہ
 علیہ وسلم یرا یا نایجر ثوبه فاعتنقه وقبله ترمذی اگر گویند کہ این قیام و
 معا لفقہ و بوسه برائے محبت بود نہ برائے تعظیم گوئیم بوسه رسول مقبول علیہ
 الصلوٰۃ والسلام حجر اسود را برائے محبت بود یا برائے تعظیم محبت انسان با
 سنگ معنی ندارد و اگر بر این ہم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یهودیان دست پائے
 حضرت با عزت را عالیہ الصلوٰۃ والسلام تصریح است بہ تعظیم کہ عرفاً بوسه
 محبت بر روی می شود و بوسه تعظیم بر دست و پائے اگر تقبیل دست و پائی
 کنسے بجهت تعظیم جائز نبود می حضرت انہارا اجازت آن نداوی لفظ حدیث
 این است عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبہ اذهب بنا
 الی ہذا النبی فقال صاحبہ لا تقبل نبی انہ لو سمعک لکان لہ اربعۃ اعین
 فاتیار رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فسألاه عن تسع آیات بتینات
 فقال لهم لا تشركوا بالله شیئاً ولا تسرقوا ولا تزنا ولا تقتلوا النفس
 الّتی حرّمها الله الا بالحق ولا تمشوا بیریثی الی ذی سلطان لیقتله ولا
 تنسروا ولا تاكلوا الربا ولا تقذوا محصنة ولا تولوا الفرار یوم النحر ^{علیکم}
 خاصۃ الیہود ان لا تعتدوا فی السبب قال فقبلوا یدیه ورجلیہ وقالوا
 نشهد انک نبی الی آخر الحدیث ترمذی۔ بابے و تعظیم المؤمن گزارشته
 از ابن عمر و ابیت میکند میگوید و نظر ابن عمر یوما الی البیت اوالی الکعبۃ فقال

ما اعظمتك وما اعظم حرمتك والمؤمن اعظم حجة عند الله منك الى آخر
الحديث قدری رجوع بعل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله
علیه وسلم ورضی عنہم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیرت ثابت است که
صحابه کرام در حضور انوار صلی الله علیه وسلم چنان باؤب و فروتنی و خشوع
می نشستند که نما علی را و سهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیه
وسلم و توقیر مجلس او سر برهنه خود را فرود انداخته می نشستند که گویا بر سر آنها
مرغ وحشی نشسته است که با دنی حرکت پریده می رود و از کمال تعظیم بطرف
او علیه الصلوة والسلام دیده نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه
احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال و اعمال علماء ائمه را نیز
بنظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد شمس سندی در حیوة القلوب
فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمة الله صاحب
مناسک و شیخ علی قاری خلاصه عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است
زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند بسوئے آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برابر است که دانسته شود عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند باین استجاب
علی الاطلاق جماعتی از حنفیه و طائفه از شافعیه و مالکیه و حنابلکه الی قوله تعظیم
هر چیزی که مساس کرده باشد بدست او یا پهلوئے او یا قدم او یا عضوئے از
عضوائے او برابر است که صحیح گشته باشد نقل در ثبوت او یا اینکه معروف
باشد در مردم بر وجه اشتہار بغیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتہی مختصراً
حالا انصاف باید که در باب آثار متبرکه شهرت کافی است یا حد ثنا و
عن عن را ضرورت است در باب مولد النبی دارالرقم بن ارقم مکان خدیجه
لکبری مولده فاطمه و مساجد آثار کسی نگفته است که این جعلی اند بلکه جمله بر صحت

آل اتفاق دارند و زیارت آن آثار را مستحب میگویند. بین ایصال المناسک
 امام نووی^(۱) و مناسک ملا علی قاری و تاریخ قطبی تا این حد که پیشوائے نجدت ابن
 تیمیة و غیره نیز از اجلی نگفته اند آری موجب مذہب خود زیارت آنرا حرامی
 گویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحلہ الصدیق از ابن تیمیة ہمیں مضمون
 نقل میکند حضرت عبدالقادر ابن عمر ہر گاہ کہ حج می رفت پس در مساجد مقامات
 کہ بین الحرمین بر آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درست شدہ بودند می ماند و در آن
 نماز ادا میکرد و بچہ حصول برکت و زیر پر درختی کہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 استراحت فرمودہ بود آن درخت را آب می دہانید این روایات در صحیح سنن
 و مسانید و معاجم بحیرت موجود است در طبقات ابن سعدی^[۲] نوید رانی ابن
 عمر و اضعا یدہ علی المنبر یعنی عنبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم وضعها علی
 وجہہ ازین وجوہات از حضرت امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ و بوسہ منبر و بوسہ قبر
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم بچہ حصول برکت مروی است شیخ سمہودی^[۳] در وفاء
 الوفا جلد ۲ ص ۳۳۳ میفرماید قال الغزالی فی کتاب العلیل والسوالات لعبد اللہ بن
 احمد از والد خود قال عبد اللہ سألت ابی عن الرجل یمس منبر رسول اللہ
 صلّی اللہ علیہ وسلم و یتبرک بمتّہ و یقبلہ و یفعل بالقبر مثل ذلک رجأ
 ثواب اللہ تعالی قال لا بأس بہ انتهى مؤلف میگوید عفی عنہ کہ جملہ اصحاب
 مذہب اربعہ بر ہمیں استجاب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل
 رحمۃ اللہ علیہ شاید بچہ تکلیت و لا بیہ نجد یہ آورده است کہ آہنا بظاہر عوی
 تقلید ہمیں امام جلیل میکنند و تبرک با آثار جلیلہ شرک و کفر میدانند۔ از اینجا

۱۔ ولنعم ما قتال العارف الشیرازی فی بستانہ ۵

اگر بوسہ بر خاک مردان زنی ۶۔ بر دی کہ پیش آیت رد شتے

کسانیکہ پوشیدہ چشم دل اند ۷۔ ہمانا کزین تو تیا فاضل اند

مصحح عفی عنہ

(۱) الامام یحیی النووی مات سنة ۶۷۶ ھ۔ [۱۲۷۷ م.] فی الشام۔

(۲) ابن سعد محمد البصری مات سنة ۲۳۰ ھ۔ [۸۴۵ م.]

(۳) نور الدین علی السمہودی مات سنة ۹۱۱ ھ۔ [۱۵۰۶ م.] فی المدینة المنورة

معلوم شد که دعویٰ حنبلیت آنها محض کذب و افتراء است. علامہ عینی حنفی در
 عمدۃ القاری جلد ۳ ص ۶۰۶ میفرماید کہ استناد صحافظ زین العابدین عراقی منفر
 اخبارنی الحافظ ابو سعید بن العلاء قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء
 قدیم علیہ خط ابن ناصر و غیره من الحافظان الامام احمد سئل عن تقبیل
 قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم و تقبیل منبره فقال لا بأس بذلك فاریناه
 للشیخ ابن تیمیہ فصار یتعجب من ذلك و یقول عجبت احمد عندی
 جلیل هذا کلامه او معنی کلامه قال و ای عجب فی ذلك و قد روینا عن
 الامام انه غسل قیصا للشافعی و شرب الماء الذی غسله به و اذا کان
 هذا تعظیمه لاهل العلم فکیف بمقادیر الصحابة و کیف یاتا من الانبیاء علیهم
 الصلوٰة والسلام و ہین قولہ بالسبب شہرت امام مقری مالکی در کتاب خود
 فتح المتعال بصفة النعال بحسنہ نقل کرده است ص ۱۲۱ نسخہ قلمی علامہ مقری لہران
 نقل مے نویسند کہ ہین قول امام احمد رضا ما خود است از روایتی کہ او در مسند خود
 نقل میکند کہ حضرت ابو ایوب انصاری رضیر قبر حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 روئے خود نہاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذاز نزد سنگی نیامدہ ام
 بحضور اقدس اوصلی اللہ علیہ وسلم آمدہ ام این روایت در مسند امام احمد جلد
 ۵ ص ۳۳۳ موجود است شیخ سمہودی و علامہ ابن حجر مکی و امام بسکی نیز طریق و آد
 این حدیث بیان کرده اند در منظم و وفار الوفار و شفا السقام را مطالعہ
 فرمایند۔ انتہی مختصراً۔ ایضاً در کتاب باطل شکن می فرماید صحابہ کرام رضی اللہ
 عنہم از جملہ آثار اوصلی اللہ علیہ وسلم تبرک می جستند از آب دہن مبارک او
 از آب پس خوردہ او از آب وضوئی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری
 در جامع خود بابے قائم کرده است جلد اول ص ۳۳۸ باب ما ذکر من درج

النبي صلى الله عليه وسلم وعصاه وسيفه وقد حه وخاتمته وما استعمل
 الخلفاء بعده من ذلك مما لم تذكر قسمته ومن شعره ونعله وانيت بها
 يتبرك فيه اصحابه وغيرهم بعد وفاته صلى الله عليه وسلم نزد حضرت عائشة
 لباده آنحضرت بود که زیارت میخوانید مرد مرا و میفرمودند که حضرت او شانه
 در همین لباده رحلت فرموده است لفظ بخاری این است اخرج لنا عائشة
 كسائاً اطلبداً ص ۲۳۸ نزد حضرت انس رضی تعالین مبارک بودند که زیارت میخوانید
 مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس رضی تعالین جردا وین ص ۲۳۸ نزد حضرت
 عبد الله بن سلام پیاله حضور اقدس بود که در آن آب انداخته مردم را مینوشانید
 لفظ بخاری قال ابو بردة قال لي عبد الله بن سلام الا اسقيك في قدح
 شرب النبي صلى الله عليه وسلم فيه جلد ۳ ص ۸۲۲ پس همین پیاله را عمر
 بن عبد العزيز برائے تبرک نگاه داشت نزد حضرت ام سلمه ام المومنین
 مویهای مبارک بودند هر که بجای می شد آنرا شسته آبش به نیت شفا
 می خورانی بخاری جلد ۲ ص ۸۲۵ هرگاه آثار او صلی الله علیه وسلم متبرک و
 واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چیرا متبرک نباشد از آن سبب ابو ایوب
 بران رو نهاد که گویا روی بر قدم او صلی الله علیه وسلم نهاده است قصه
 قبر امام بخاری در کتب شرح بخاری موجود است که از قبر ابوی مشک پیدا
 می شد و مردم خاک آنرا به تبرک می بردند رحلت امام موصوف در ص ۲۵۶
 در سلطنت عباسیه در عین مملکت ترقی شریعت و محکمه های قضا و احکام
 واقع شده است مگر کسی بر این فعل احتساب نکند و همین بود عادت سلف
 صاحبین و ائمه بر حال پیشوایان نجدیت که نزد آنها فقط بر قبر دست
 شرک و کفر و بدعت است آن بود زمانه محدثین ربانی و این است زمانه

محدثین زبانی میں تفاوتِ راہ از کجا است تا بجای این بحث را اینجا ختم میکنیم
و درین کفایت است مراہل انصاف را۔

اصل ثانی مابہ النزاع التوسل با ارواح الصالحاء والاستمداد منها

چونکہ تحقیق این مسئلہ موقوف بر حیوة ارواح است بعد مفارقتہ الابدان باید کہ
اول حل این مسئلہ نموده بعد ازاں توسل و استمداد را بران متفرع نمایم
قال الله تعالى ويسئلو نك عن الروح قل الروح من امر ربي وما
اوتيتم من العلم الا قليلا۔ مسئلہ روح حسب منطوق قرآن مجید نہایت عجیب
است اما بقدر علم قلیل خود آنچه تکلم میکنیم در حیوة و ممات او میکنیم نہ در
کیفیت و ماہیت او کہ روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است
و عالم خلق از عالم امر القدر بیان می تواند کہ شارع علیہ الصلوٰة والسلام
از کیفیت و ماہیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و
قواعد شرع شریف با تفاق ثابت است بلکہ شعور و ادراک او بعد از ازادگی
نفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعہ جسم است ارواح سعادت
در نشاء اخری ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیہ چنانچہ درین عالم مصاص
فیوض و برکات بودند بچنان دران عالم بقوت تامہ زیاده از حال حیوة
این عالم مصاص و فیوض و برکات می باشند بر این مسئلہ حکماہ اسلام و
محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین التفاق دارند امام غزالی^[۱۱] امام رازی
علامہ تفتازانی^[۱۲] علامہ سید شریف قاضی بیضاوی^[۱۳] شاه ولی اللہ دہلوی
وقاضی شفاء اللہ^[۱۴] در کتب و رسائل خود این مسئلہ را بہ برابری و دلائل
عقلیہ و نقلیہ ثابت کرده اند حتی کہ رؤسائے غیر مقلدین چون ابن قیم و غیر ہم

بیان فرموده است و شارع علیہ الصلوٰة والسلام

نیز اعتراف حیوة و شعور و ادراک تام روح کرده اند و تفسیر برصیا وی جلد اول
 مطبوع هند ص ۵۵ می نویسد در تحت آیه حیوة شهدا و فیها دلالت علی ان الاموات
 جواهر قائمه بانفسها مغایرة لما یختر من البدن تبقى بعد الموت در اکت
 و علی جمهور الصحابة و التابعین و به نطقت الایات و السنن اگر غیر مقلدین
 که از مضامین کتب در سیه هم بخیر اند گویند در کد انم آیات و سنن ادراک و شعور
 آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوائف اسلام است
 و سوال و جواب نیکر و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحاح
 قریب بمرتبه قوا تر رسیده است آن جمله موقوف بر حیوة و ادراک و شعور روح
 است اگر روح را شعور نبودی سوال و جواب ملکین با کیست و اگر گویند که در آن
 لحظه سوال ادرا شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که الی یوم
 النقیمه در احادیث صحاح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او
 تا روز برتخیز علاوه بر آن بقول صادق مصدق علیه الصلوٰة و السلام یا
 ما موریم به تکلم کردن با اموات آنجا که ارشاد میفرمایند که هر که بمقبره مسلمانان
 برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم و السلام یا
 و انا انشاء الله بکم للاحقون انتم لنا فرط و نحن لکم تبع استل الله
 لنا و لکم العافیة مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابوداؤد و بالفاظ متقاربه حصن^{۱۵۲}
 اگر آنها را شعور نبی بود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را بخطاب
 جمادات ما مورمی فرمود حاشا و کلا بلکه خود حضور انور علیه السلام باین الفاظ
 زیارت اهل قبور می فرمودند رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح ص ۵
 می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را اجماع است بر اینکه
 مردگان ز ابرین را می شناسند و از آنها خوش می شوند امام سیوطی

(۱) مسلم الشافعی مات سنة ۲۶۱ هـ. [۸۷۵ م.]

(۲) ابن قیم محمد الجوزیه الحنبلی مات سنة ۷۵۱ هـ. [۱۳۵۰ م.]

در شرح صدور صحت امی نو لیسید الاحادیث والاثرات تدل علی ان الزائر متی
جاء علم به المنزور وسمع کلامه والنس به وردد سلامه علیه۔ از حضرت علیؑ
صدیقیه و ابوہریرہ و ابن عباس رضی اللہ عنہم متعدد روایات ابن ابی دنیا
در کتاب القبور و امام بیہقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است کہ
ہر گاہ کسی نزد قبر مردہ خود میرود آن مردہ اور امی شناسد و آواز او شنود
می شود و جواب سلام او میدہد۔ عن عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یتذکر قبر اخیه و یجلس عنده
الا استأنس بہ و یردد علیہ حتی یقوم۔ کتاب روح ص ۵ و شرح الصدور ص ۱۳۶
از این جہت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد کہ بعد از دفن
من ساعۃ جملہ شمایان بر قبر من توقف کنید تا کہ من استیناس باشم کہ تم
باین الفاظ در صحیح مسلم آمدہ ثم اقیمو حول قبوی مقدار ما تنخر جزہ در تقسیم
لحمہا حتی استأنس بکم ابن قیم ازین عبارت اخذ کردہ در کتاب روح ص ۱۳۶
می نو لیسید کہ میت از حاضران انس و انبساط حاصل میکند۔ و آنچه گفتہ بودیم
از قول علی کہ درک روح بعد از موت زیادہ می شود باین وجہ کہ در حالت
حیوۃ اگر کسی اورا در مکانی محبوب می کرد کہ ہنوز منقذ نمی داشت آواز
ہیچکس نمیتوانست شنید اما در قبر بموجب روایات ما قبل می شنود تا کہ در صحیح مسلم
آمدہ ان المیت یسمع خفق نعالہم و اگر کسی درتہ خانہ باشد بر فتن کسی بر بالائی
خانہ اورا ایذا نمیرسد و میت را از پائے مالی قبرش ایذا نمیرسد کہ حضور انور
صلی اللہ علیہ وسلم کسی را کہ تکیہ بر قبر کردہ بود فرمود تدلا تو ذصاحب هذا القبر
س رواہ الزمام احمد فی مسندہ تا کہ با پائے پوش در قبرستان رفتن منع فرمودہ
است ابو داؤد جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل ص ۱۰۰ اطبع ہند۔

شرح احادیث می نویسند که مفهوم احادیث این است که با قبور اهل
 و استخفاف نکردن باید زیرا که مردگان را از ان ایذار می رسد بلکه قبور را بلحاظ
 مراتب اهل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۴ ص ۲۰۲ طبع
 مصر نوشته است که از حضرت عائشه صدیقه رضی وایت نوشته است که من در
 حجره خود بعد از دفن حضور انور صلی الله علیه وسلم و حضرت ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه بے تکلفانه می رفتم و می گفتم که حضور انور و پدراست بعد از دفن
 حضرت عمر رضی الله عنه بغیر نقاب داخل نمی توام شد چنانچه امن عمر حاکم در
 مستدرک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکوٰۃ نیز این حدیث نقل شده
 است در لمعات می نویسند که درین حدیث دلیل واضح است بر اینست که از
 احترام و ادب برآین مرتبه کنند که در حال حیوة او میگرد و با مخصوص قبور صالحین
 را مشکوٰۃ طبع نظامی ص ۱۴ از اینجا باید فهمید که مسلک حضرت ام المومنین عائشه
 صدیقه در باب شعور اموات چیست و انکار ادا از سماع بکدام معنی بود اگر ادا
 نشان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک میداشتند با برادر مرده خود حضرت
 عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه خطاب و گفتگویی فرمودند مروی است
 که حضرت عبدالرحمن بقرب مکة معظمه رحلت فرمود و نعش او را بکله معظمه آورده
 مدفون کردند چونکه حضرت صدیقه پرانے زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود
 اے برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم ترا در همان جا دفن میکردم
 و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود ترمذی کتاب انجمن
 جلد اول ص ۱۳۱ آنجا حاصل که معامله روح عجب حیرت افزا معامله است و طاقت
 و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسه که با طهارت اعلی
 شامل شده بصفات آنها متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف

آنها را در عالم هیچ چیز حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قول
 تعالی فالمدبرات امرای نولید کما لملائکة و ارواح الصالحاء اگر چه مسکن
 آنها اعلیٰ علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور
 انور صلی الله علیه وسلم حضرت موسی علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در
 مسجد اقصیٰ با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور
 انور صلی الله علیه وسلم مکالمه و مخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در
 مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر در فتاویٰ خودی فرماید ارواح
 المؤمنین فی علیین و ارواح الکفار فی سجنین و کل ما و جه عجبدها
 اتصال معنوی الی قول و معذک فمهی ما ذون لها فی التصرف شرح
 حد و رصک^{۱۶۲} از ان جهت سر در عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است
 اگر در صحرائی شمایان را مشکلی پیش آید و یار و مدد کار نظر نیاید سه مرتبه
 گوید یا عباد الله اعیوننی و درین ارشاد لفظ عباد الله عام است
 شامل است رجال الغیب و ملئکة و ارواح طیبه صلحاء را اصحاب مشایخه
 علماء رتقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصن ص ۱۰۲
 ماه ولی الله دهلوی رحمه الله تعالی می نویسد هرگاه روح از علق جسمانیت
 آدمی شود رجوع بزاج اصلی خود کرده با ملئکة ملحق شده شریک کارهای
 بنامی گردد و اکثر کارشان اعلا رکلة الله و نصر ضرب اقدمی باشد حجة الله
 بالغ صک چونکه مسئله حیوة و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقد
 است شد حالا مسئله توکل و استمداد باید فهمید بسیار و اولیا و چنانچه در
 دگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و منظر عین الهی اند که توکل و
 نفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب شوند همچنان در عالم

برزخ نظام عروج الہی اندکہ فیوض و برکات روحانی آہنما وقت توکل و
 تشفع باعث حل مشکلات و قضائی حاجات خلق می شوند خلل المسکلات و
 قاضی الحاجات در ہر حال صرف ذات پاک واحد لا شریک است مگر ارواح
 مقدسہ و سیدہ محضہ و واسطہ صرف می باشند چنانچہ در حال حیوۃ بودند
 در حال ممات نیز ہمان اند اما م غزالی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ از ہر کہ در حیوۃ
 استمداد میتواند کرد بعد از وفات نیز از او استمداد میتواند کرد۔ طالبان حق و سالکان
 طریقت از پیران و معتدایان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات
 ہمیں استمداد تقرب الی اللہ میجویند و تقرب الی اللہ در زندگی ہم بزرگان بعد
 روح میفرمایند نہ بقوت دست و پا و بعد مردن ہم ہمان روح برقرار بلکہ قوی
 از ان است کہ در حال حیوۃ بود۔ باقی ماندہ طرز استغاثہ و استمداد عوام الناس
 آن ضرور قابل اصلاح است کہ در استمداد بعد از افرط می رسند و از بعضی کلمات
 و حرکات ملحدانہ و مشرکانہ سرزدی شوند بر علماء اصلاح و ہدایت آہنما لازم است
 نہ اینکہ مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را از ان قطعاً منع نمایند
 مثلاً کسی تا بنیاد مسجدے درآمد و رو بغير چہتہ قبلہ کردہ نماز شروع کرد بر بنیاد
 لازم آنکہ اورا ہدایت کنند کہ رو بقبلہ شود نہ آنکہ مسجد را منہدم نمایند یا از نماز او
 منع کنند عقیدہ صحیحہ مسلمانان اہل سنت و الجماعت این است کہ این کی نہ زندہ
 را بالاستقلال حاجت روا سے دانند نہ مردہ را اگر کسی کدام دوارا نافع
 و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم راشانی صلی اللہ علیہ و آلائہ و سلمہ خود را رزاق مستقل
 داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان بلحد و شرک است
 امر واحد لا شریک داند مگر او را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرا بی صحت
 داند و امر و سلاطین را ذرا کف حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی

چنانچہ کسی کہ اہم نیست را قاضی الحاجات بالذات داند اگر کسی فاعل حقیقی ہر

وبعد وفات محض وسیله و واسطه حل مشکلات و قضائے حاجات و انتدین
 شخص مسلمان صادق الاعتقاد است که او بر کرمیہ و ابتغوا الیه الوسیلة
 عمل کرده است چنانچه علامہ جزیری در حصن خود زیر آداب الدعای نویسد
 وان يتوسل الى الله تعالى بانبياءه (خبر رس) والصلالحین من عباده
 (خ) وعده ترین دلائل در باب توسل و استمداد حدیث اعمی است که در آن
 توسل و استغاثه و تشفع و استمداد جمله علی رغم الوفا الیه موجود است و آن حدیث
 اینست که یک نابینا بحضور انور صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد و عرض کرد که برائے روشنی

فرمود اللهم انی استلک والوجه الیک بنیتک محمد بنی الرحمة یا
 محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضى لی اللهم شفعا
 فی - رواه الترمذی وصححه والنسائی وابن ماجه والحاکم فی المستدرک وصححه علی شرط
 الشيخین ورواه البيهقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات باسناد صحیح وزاد فقام قدام
 از جوهر منظم ابن حجر و حصن بحصین ص ۱۲۵ و شفاء السقام للسیکلی ص ۱۲۳ و آن شخص
 حسب ارشاد نبوی دعا خواند و چشمش حکم او تعالی روشن شد اصحاب کرام بر آن
 حاجتمند ان همین دعا را معمول می داشتند اگر تاثیر این دعا مخصوص بزمانه ان
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می بود چنانچه بعضی محرومین باین عذر می سرسینند
 اصحاب کرام بران عمل نمی فرمودند بوقت حضرت عثمان بن حنیف را و آن
 این است که در زمانه خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ کسی را
 حاجتی بود بخلیفه وقت که خلیفه متوجه حال او می شد شکایت خود نزد عثمان بن
 حنیف فرمود او همین دعائے اعمی با و نشان داد بجز و خواندن او خلیفه متوجه
 حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعه را طبرانی بسند معتبر بچند طریقه
 ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمه عثمان بن حنیف در جزر پنجاهم و امام

چشم من دعا بخواند و سرور عالم صلوات اللہ علیہ وسلم اور خواندن این دعا ارشاد

بیہقی نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للسبکی مطبوعہ حیدرآباد ص ۱۲۵ و
 در معجم صغیر نیز در ص ۱۰۳ مطبوعہ مصر این روایت موجود است محدثین برای روایت
 این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من کان له حاجة الی اللہ تعالیٰ
 او الی احد من خلقه صاحب حصن حصین جنین میفرماید و من کان له ضرورة
 فلیتوضأ فیحسن وضوءه ثم یصلی رکعتین ثم یدعو اللہواقی اسئلك الخ
 ملا علی قاری در شرح این می نویسد قوله ضرورة ای حاجت فلیجئة الی اللہ
 او الی احد من خلقه. در حصن حصین ص ۲۲ می نویسد قلت وان لم
 یجب الدعاء عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ففی آتی موضع استجاب
 و در عده حصن حصین طبع مصر ص ۲۵ در زیر این نوشته است و عند قبور
 الانبیاء علیہم السلام و جرت استجابة للدعاء عند قبور الصالحین
 بشرط معرفة علامہ ابن عبد البر در استیعاب جلد ۲ ص ۲۲ می نویسد کہ در
 خلافت فاروقی سالی فمخط در مدینہ منورہ افتاد شخصی نزد قبر مطہر او علیہ الصلوٰۃ
 و السلام آمد ہ استغاثہ کرد کہ اے رسول خدا احوال امت را بین پس جان
 شخص را در خواب حضور پر نور بشارت بارش داد و حاقظ ابن حجر عسقلانی در
 اصحابہ جلد ۴ ص ۱۴۲ طبع مصر تخریج ہمیں قصہ را از ابن ابی خثیر حوالہ داده است
 شیخ بہمانی رح در دعوت الحق طبع مصر ص ۱۳ میفرماید رواہ ابیہقی و ابن ابی شیبہ
 باسناد صحیح الحاصل کہ در قرون ثلاثہ المشہور لہا بالخیر توصل واستراوا
 بجمرت ثبوت موجود است و توصل نشان مخصوص بہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 نبود بلکہ از قبور صحابہ رضا و اہل بیت رضا و صالحان امت نیز توصل و استفاضہ
 و استغاثہ معمول قرون سابقہ بود علامہ ابن عبد البر کہ امام الحدیث صدی
 چهارم بود در ذکر حضرت ابوالیوب انصاری رضی اللہ عنہ می نویسد و قبر ابی یوسف

(۱) الامام علی السبکی مات سنة ۷۵۶ ھ. [۱۳۵۵ م.] فی القاهرة.

(۲) ابن عبد البر یوسف المالکی مات سنة ۴۶۳ ھ. [۱۰۷۱ م.] فی شاطبة

(۳) یوسف النہانی مات سنة ۱۳۵۰ ھ. [۱۹۳۱ م.] فی بیروت.

قرب سورها معلوم الى اليوم معظم يستسقون به فيسقون استيعاب
 جلد اول ص ١٥٦ وعلامه ابن الاثير ^[١] در اسد الغابه مي نويسد و قبره بها يستسقون
 به جلد ٢ ص ٩ طبع مصر. كاتب الحروف مؤلف رساله ميگويد معلوم است كه
 قسطنطينيه در سنه چهارصد در قبضه نصارى بود و آنها با وجود كفر و عداوت اسلام
 قبر حضرت ابويوب را معظم داشته استفا بان ميگردند و حق تعالى بفصل خود
 حاجت روائى آنها ميگرد چنانچه در استيعاب مي نويسد. وائى بر حال مدعيين
 اسلام طائفه نجديه كه قبور اكابر صحابه و اهل بيت النبوة و ائمهات المؤمنين ضوئ
 الله عليهم اجمعين و صلحا امت را جمله ويران و پامال كردند و نهج ملاحظه اصول
 اسلام نكردند. از امام شافعي رحمه الله عليه مروى است كه مي فرمودند قبر موسى
 الكاظم ترياقي مجرب لاجابة الدعاء اشعة اللمعات وغيره اين روايت
 امام شافعي بطبع غير مقلدان بسيار گران مي افتد كه او شان با جلالت و تد
 چه طور چنين ميفرمايد مگر آنها معلوم ندارند كه امام شافعي رحمه الله عليه هلمشه
 و تسلى و تشفع بقبور صلحا با خصوص قبر حضرت امام ابو حنيفه رحمه الله عليه ميگرد
 چنانچه علامه عزالدين بن جماعه محدث در كتاب خود انس المحاضرة و محنين
 امام موفق بن احمد ^[٢] در مناقب امام ابو حنيفه ص ١٩٩ ذكر كرده است.
 ذكر السفيري شارح بعض مجالس من احاديث البخارى و نقل عزالدين
 بن جماعه في كتابه انس المحاضرة عن علي بن ميمون قال سمعت الشافعي
 يقول اني ابتري بابي حنيفة واجئي الى قبره يعني نرا افاذا عرضت لي
 حاجة صليت ركعتين وجئت الى قبره و سألت الله تعالى الحاجة
 عنده فما تبعد عنى حتى تقضى. صلح الاخوان للسيد داود الخالدي
 طبع بمبئي ص ٨٣ علامه ابن حجر ^[٣] رحمه الله عليه در خيرات الحسان طبع مصر
 ٦٩

(١) ابن الاثير علي الجزري مات سنة ٦٣٠ هـ. [١٢٣٣ م.]

(٢) موفق الكاظم بن جعفر الصادق مات سنة ١٨٦ هـ. [٨٠٢ م.] في بغداد.

میفرماید - اعلیٰ الله انزل العلماء و ذرور الحاجات یزورون قبره (ای
 قبر ابی حنیفة) ویتوسلون به فی قضاء حوائجهم و یرون نجر ذلك - منهم
 الامام الشافعی رح لما كان ببغداد فانه جاء عنداته قال انی لا تبرک بآبای
 حنیفة رح واجئی الی قبره الخ غلامه ابن الجوزی در کتاب صفوة الصفوة
 از امام ابراهیم صریحی که از ارشد تلمذ امام احمد بن حنبل است روایت میکند
 که می فرمودند قبر معروف الکرخی التریاق المحترق وسیله جلیده ص ۱۳۹ و نزد
 تمام اکابر بغداد این خیر معروف معروف و مشهور است حضرت امام
 ابوالقاسم قشیری^[۲] که از اکابر محدثین و صوفیه سه صدی و چهار صدی بود
 در رساله قشیری طبع مصر ص ۱۱ در تذکره حضرت معروف کرخی رضی الله عنه
 می فرماید کان من المشائخ الکبار حجاب الدعوات یتشفى بقبره یقول
 البغدادیون قبر معروف تریاق محترق علامه ابن خلکان نیز چنین مینویسد
 در وفیات الاعیان جلد ۲ ص ۱۳۶ - امام ابوبکر بن خرمیه که در تعریف او امام
 بسکی می نویسد امام الائمة المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری
 جلد ۲ ص ۱۳۱ و امام ذهبی که لقب شیخ الاسلام است در تذکره الخفاص جلد ۲ مینویسد
 که این اکابر هرگاه زیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علی رضا بن
 موسی رضی الله عنه می رسیدند چه مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجای آورده
 حافظ ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب جلد ۳ ص ۳۸۸ می نویسد
 قال (ای الحاکم) وسمعت ابابکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول
 خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمة و عدیله الی علی الثقفی مع
 جماعة من مشائخنا وهم اذ ذاک متوافرون الی زیارة قبر علی رضا بن
 موسی ر بطوس قال فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمة لتلك البقعة

(۱) معروف الکرخی مات سنة ۲۰۰ هـ. [۸۱۶ م.] فی بغداد.

(۲) أبو القاسم عبد الکریم القشیری مات سنة ۴۶۵ هـ. [۱۰۷۳ م.]

و تواضع لها و تصرعها عندها ما تحيرنا - محدث مشهور ابو حاتم ابن حبان صنا
 صحیح در کتاب الثقات لابن حبان در ترجمه امام علی رضا بن موسی رحمه الله علیه
 بنی می نویسد ما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس و نزلت قبر علی رضا
 بن موسی صلوات الله علی جده و علیه و دعوت الله تعالی انزل الهما
 عنی الا استجیب لی و نزلت عنی تلك الشدة و هذا شیء جریبته مراراً
 منقول از نسخه قدیمه قلمیه ازین قبیل روایات معتبره در کتب اسلامیه از زمانه
 القرون الی زماننا بذل بطریق توأتر منقول است که همیشه علما و صلحا و ائمه
 بن از قبور اولیا و صلحا و اهل بیت النبوة استمداد میکردند و تقطیم آنها بجا
 می آوردند اگر جمله روایات نقل گردد کتابی علیهمه باید نوشت صاحب
 نصاب را همین قدر زیاده از کفایت است و بی انصاف را دفاتر
 شیرو درایت و روایت زیاده باعث ضلالت است و این وقت باید که
 بوسع باصل مقصد کنیم و گوئیم که استدلال منکرین سماع موتی آیه انک لا تسمع
 الموتی و کرمیه و ما انت بسمع من فی القبور است و قول حضرت عائشه
 صدیقہ رض در باب انکار سماع اموات قلب بدر و اینکه فقهاء حنفیه در باب
 تلف می نویسند که اگر کسی دیگری را گفت که من با تو سخن نگفتم اگر بعد از مرگ
 سخن گوید چنانست نمی شود زیرا که میت نمی شنود همین سه وجه را استدلال
 می کنند مؤلف رساله میگوید که این جمله صحیح است نه آیات قرآنی غلطانه
 استدلال حضرت صدیقہ رض غلطانه قول فقهاء کرام غلط اما خدا را قدری
 لائل مثبتین را هم بغور تأمل بفرمایند آنها میگویند که از آیات شریفیه
 فی سماع موتی هرگز مستنبط نمی شود زیرا که ان الاموات لا یسمعون و ارد
 شده است که بطور استدلال پیش شود و ازین اموات که در آیات مذکور

مردگان مراد نیند بلکه بطریق استعاره کفار مراد اند که کفار را تشبیه با موت
داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سمع و این ظاهر است
که کفار کران نبودند قوت سامعه کفار زائل نشده بود لا والله شنیدند
اما اجابت نمی کردند بین در کریمه هم بکم عی کسی از اهل علم میگوید که کفا حقیقت
گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رساله میگوید عنی عنک که در اصطلاح
لغة عرب لفظ سمع بمعنائی اجابت بسیار واقع می شود بین لفظ سمع الله
من جهة معنایش مطلق سمع نیست زیرا که او تعالی از هر کس شنود حمد گوید
یا نکوید بلکه معنایش اجابت است یعنی قبول میکند او تعالی حمد را و بپذیرد
در هر زبان شنیدن بمعنائی قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچه
کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار ترا گفتیم اما شنیدی شکر
میگوید دوش آن نامهربان احوال ما پرسید و رفت صد سخن گفتیم و از ما یک
سخن شنید و رفت معنایش این نیست که معشوق گراست آهنگی دیگر وجه
آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بسمع هر دو از باب افعال است یعنی
تو نمی توانی شنوایی این از کجا معلوم شد که اموات فی نفسهم نمی شنوند و احوال
هم آنها را نمی تواند شنوایی بین کریمه انک لا تهدی من اجبت و لکن الله
یهدی من یشاء هم ازین قبیل است باقی ماند استدلال حضرت صدیق
جواب آن باینوجه میگویند که قول یک صحابی در مقابل نص قرآن و در مقابل
اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر
صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم با آنها صادر شده بود
و اینها تسلیم سماع بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور
باستدلال حضرت صدیق رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود و

از روایت خطاب حضرت صدیقہ رضا برابر او خود پس از گزشت چنانچہ گذشت
صریح است بر رجوع حضرت صدیقہ رضا از قول خود - علاوه بر آن در احادیث
صحیح سماع موثقی ثابت است چنانچہ در قصہ بدر حضرت عمر رضی اللہ عنہما فرمود کہ
شما بیان از مردگان زیادہ نمی شنوید - و در صحیح مسلم وارد است کہ مردہ آواز
نعل زائران نمی شنود و در روایت دیگر کہ مردہ سلام زائر می شنود و
جواب آن میدہد - وہ پیشوایان و ماہیہ چون ابن تیمیہ^(۱) و ابن قیم و ابن عبد البر
و قاضی شوکانی و غیر ہم جملہ صحیح این احادیث کردہ اند و سماع موثقی را قائل
گشتہ اند بہین صارم منکے را و کتاب الروح ابن قیم راصد اعجاب حالت است
غیر متقدمین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیرہ القاب می دہند و اقوال
آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقائد حقہ آنها کہ خلاف مشرب این
مبایا اقوال آنها را بجوی نمی شمردند و بعض روایات ضعیفہ کتب حنفیہ را
با استدلال پیش میکنند در چنین مواضع اثر کواولی بخبر الرسول را چہر وقعت
نمی دہند و احادیث صحیح را تاویل لایعنی و ورازا انصاف میکنند کہ این از
خصائص بود و غیرہ خصوصیت آن وقت معقول بود کہ اگر امت را امر خطاب
اموات نمی فرمود چونکہ السلام علیکم اہل الدیابراے تمامی امت امر است
پس خصوصیت بکدام معنا است در این موقع مولانا شاہ محمد سلیمان صاحب
پھلواروی رحمت اللہ علیہ تقریری فرمودہ کہ ذکر آن خالی از لطف نیست خلا
تقریرشان اینکہ از موج ہوائی آوانے کہ از راہ تقبہ مجوفہ گوش بہ دماغ
می رسد و در قوت سامعہ حسی ازان پیدای شود آنرا سماع گفتہ می شود ای
سماع حقیقتہ از مردگان منفی است کہ سبب موت چونکہ حیات فانی می شود
توتہائے سمع و بصر و لمس و ششم و ذوق ہم معطل می شوند بیشک مردگان نسمع

لفحات القرب والالتصاف بالثبات المنصره في اولياء الله تعالى للسيد احمد بن محمد بن محمد بن الهادي القاهري

معمول حیات نمی شنوند پس انک لا تسمع الموتی برجائے خود بغیر تاویل صحیح است و همچنین انکار حضرت عائشه صدیقه رضا از سماع بجائے خود صحیح است و قس علیہ احکام تلفقه اما ادراک و شعور چیز دیگر است که خاصه روح است چونکه روح فانی نیست ادراک و شعور او هم فانی نمی شوند بلکه زیاده از حال حیوة تیز می شوند و مردگان را شعور و ادراک هست اما سماع معمول حیات نیست و هر جا که در احادیث شریفه لفظ سماع برائے مردگان وارد شده است مراد از ادراک و شعور است نه سماع و انکار فقها از سماع موتی بنا بر عرف عام است و در آیمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور و ادراک لازم نمی آید نا فہم و انصف تتمہ مسئلہ استمداد شیخ الاسلام علامہ حموی حنفی [۱] و لفحات القرب می نویسد من نسب الی الامام ابی حنیفہ القول بانقطاع الکرامات و اہم و عن طریق اهل الہدی صال اذ لو ثبتت فی شیء من کتب مذهب ابی حنیفہ در اصولاً و فرعاً القول بانقطاع الکرامات بالموت بل لو ثبتت فی شیء من کتب المذاهب الثلاث الخ ص ۲۱۶ شفاء السقام طبع مصر و در ہمیں کتاب صفحہ ۲۱۸ می نویسد ثم ان تصرف الاولیاء فی جیاتهم و مہاتهم انما هو باذن اللہ تعالی و ارادۃ لا شریک لہ فی ذلک خلقاً و لا ایجاداً و لا یقصد الناس بسؤالہم قبل الموت و بعدہ نسبتہم الی الخلق و الایجاد و الاستقلال بالافعال فان ہذا لا یقصدہ مسلم و لا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیرہم فصرف الکلام الیہ و منعہ من باب التلبیس فی الدین الخ بخدیان و بیان و حامیان آنها معنای مجازی و استعارہ ہرگز قبول نمیکنند اگر کسی نسبت فعلی بحسی بکند اگرچہ بطریق مجازی باشد یکدم بر آنها حکم شرک و کفر جاری میکنند و آیات قرآن

(۱) احمد حموی حنفی مصری توفی سنہ ۱۰۹۸ ہ۔ [۱۶۸۶ م.]

(۲) صاحب شفاء السقام ابو الحسن علی السبکی الشافعی توفی سنہ ۷۵۶ ہ۔ [۱۳۵۵ م.] فی القاہرہ

کریم کہ در شان کفار و آلہ باطلہ آہنا وارد شدہ اند بر مسلمان چسپان کردہ
 حکم شرک میکنند حال آنکہ کفار آلہ خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند
 و عبادت آہنا میکردند و باین عبادت تقرب الی اللہ می جستند و هیچ
 مسلمانی اگر چه عامی باشد تا بیچ بزرگ را الہ نمیداند و نہ او را متصرف بالاستقلال
 میداند بلکہ فقط ارواح بزرگان را حیاً و میتاً وسیلہ در گاہ او تعالیٰ میکنند
 حالاً مسئلہ مجاز و حقیقت را تو صیح از آیات قرآن بشنو کہ یک فعل را حقیقتہ
 منسوب باو تعالیٰ میکند باز همان فعل را مجازاً منسوب بہ عباد میکند ہر کس
 میداند کہ حاکم او تعالیٰ است کریمہ ان الحکم الا للہ اثبات بعد نفی تخصیص
 حکم باو تعالیٰ میکند باز میفرماید فلا وربک لا یومنون حتی محکموا فیما
 نجر بینہم و ہر کس میداند کہ زندگی و مردن بحکم او تعالیٰ است حقیقتہ کریمہ
 ہو یحیی و یمیت واللہ یتوفی الا نفس حین موتہا۔ باز مجازاً ہمین فعل منسوب
 بملک الموت میکند کریمہ قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم۔ شفاۃ
 بیمار بحکم او تعالیٰ است حقیقتہ کریمہ و اذا مرضت فهو لشفین مگر مجازاً منسوب
 بحضرت مسیح فرمودہ و ابری الائمہ والارض و احیی الموتی باذن اللہ اولاً
 و ہندہ او تعالیٰ است حقیقتہ و مجازاً حضرت جبریل میگوید لا ھب لک
 غلاماً نر کیا مولای حقیقی بحکم اللہ ولی الذین امنوا او تعالیٰ است مگر
 مجازاً ہمین منسوب بعبادہ فرمودہ است انما ولیکم اللہ ورسوله (و) النبی
 اولی بالمومنین من انفسہم بچنان معین حقیقی او تعالیٰ است و مجازی
 بندگان را امر فرمودہ است و تعاوذا علی البر و التقوی و استعانت از
 عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمہ و استعینوا بالصبر و الصلوٰۃ
 بہر زمان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیر می شنوند بے محابا او را مشرک

میگویند و از نام عبد البقی عبد الرسول چه مقدار نیز هستند و حق تعالی در
 قرآن میفرماید و انکو الایمانی و الصالحین من عبادکم وامله کم ازین کرمیه
 بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود همچنان بت حقیقی پروردگار
 عالم است و اذکرنی عند ربک - اوتلد الامة ربتهاد یگرے را مجازا گفته
 می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازا فاستغاثه الذی من
 شیعة علی الذی من عدوه وارد شده است و در حدیث شفاعت
 آمده است فاستغاثوا بآدم و در حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و
 ان اینکه وان اسر ادعونا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی
 بتصریح نداء غائب بلفظ یا و استمداد است و نیز امام بخاری^(۱) در ابواب
 المفروض حدیثی نقل میکند حدیثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق
 عن عبد الرحمن بن سعد قال خذرت رجلاً بن عمر فقال له رجل
 اذکر احب الناس ایلک فقال یا محمد و در روایت دیگر و صاساح
 یا محمد اه ضک الی نداء غائب جائز نبود صحابی جلیل القدر چون عبد بن
 بن عمر چنین ندان کردی علاوه برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمان
 مبارکه الی یومنا هذا السلام علیک ایها النبی میگویند این مخاطب کسی
 که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز
 اکثر التبیات را به همین الفاظ می خوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا
 رسول الله گفت او را مشرک و کافر می گویند کبرت کلمة تخرجه من
 افواههم ان یقولون الاکذ بانجدیان اهل حرین را خصوصاً و تمامی ائمه
 مرحومه را عموماً مشرک میدانند از ان وجه قتل النفس و نهب اموال مسلمانان
 را جائز میدانند و مسلمانان حرین را عبدة الشیاطین می نامند و حدیث صحیح

سرور عالم را صلے اللہ علیہ وسلم کہ در شان اہل عربین فرمودہ است ان
الشیطان قد یئس ان یعبدا فی جزیرۃ العرب ودر حدیث دیگر اہل حجاز
را بشارت ایمان دادہ است و سنگدلی و جفاء را در اہل مشرق کہ بخند
در مشرق حجاز است فرمودہ لفظ حدیث این است غنظ القلوب الجفلا
فی المشرق والایمان فی اہل الحجاز صحیح مسلم۔ و نیز آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بدرگاہ الہی عرض کردہ است اللهم لا تجعل قبری وثنًا یعبد
بعدی ویقتن کہ ہمین دعائے او بدرگاہ او تعالیٰ مستجاب است پیش
مزار مقدس را بخدیوان صنم اکبر نام کردہ اند و در انہدام آن میگوشتند
این چہ مقدار بے ادبی و گستاخی و توہین آنحضرت است صلے اللہ
علیہ وسلم۔ فائدہ بخدی پرستان را عادت است کہ ہر گاہ آیات قرآنی
و احادیث نبوی در تردید آہنہا پیش می شوند و از جوابش عاجز می شوند
می گویند کہ دلیلے از قول امام خود ابو حنیفہ را پیش کن در باب سماع مولی
و استمداد و عرس و مولود شریف و بوسہ قبر و غیرہا قول امام خود پیش کن
و این نہایت قول بے بنیاد عامیانه است زیرا کہ مقلدین مذاہب
اربعہ خوب میداند کہ در ہر جزئیہ قول امام را حجتین خلاف اصول مذہب
است مسائل فقہیہ بسبب امتداد زمانہ روز بروز نوپیدایمی شوند پس
حکم آہنہا از اصول قواعد مذہب علماء وقت پیدا کردن می توانند
مذہب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابو یوسف و محمد زفر رحمۃ اللہ
علیہم نیست کہ در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین ہم مذہب حنفی
است مولانا مولوی عبدالحی^{۱۱} در صفحہ ۱۶۶ کتاب سعی مشکوٰۃ میفرماید لا یازم
تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الزمۃ فالعلوم تتراند یومانیومًا

بجسب اختلاف حوادث الامّة فماله يظهر تصرّحهم على خلافه بحکم الجوا
مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال و تفصیل در ادله قطعیه موجود است
بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
تفصیل نمود مثلاً حکم قرآن است اقموا الصلوة بالاجمال و احادیث
تفصیل آن کرد که در صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا
القیاس و بحکم ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا قول
و فعل حضور اقدس هم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود
تفصیل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب کرام و تابعین اصحاب کرده
و بحکم علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين من بعدی و اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و خیر القرون قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نیز چون نص
قطعی گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع
را تفصیل اصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب خود اصولاً و فروعاً
ثبت کردند و بحکم لعن الذین یتنبطونه باجماع امت این استنباط و قیاس
از ادله قطعیه گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب
مذاهب علماء امت هر مذهب موافق اصول صاحب مذهب خود تفصیل
آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته دبر آن فتوی
کردند بحکم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چنانچه انبیاء بنی اسرائیل
علی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیات اصحاب شراک بودند علماء امت
مرحومه اصحاب استنباط و فتوی اند اما مراد از علماء امت آنانست که
ورثه الانبیاء و اصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهبران

دین اند و این نیز حجت قطعی است که فروع همان اصول مقرر و صحاح
مذاهب است پس در هر جزئیة حادثه قول امام را طلبیدن عوام را در
مغالطه انداختن است لاحول ولا قوة الا بالله هدا نا الله وایا هم
سواء الصراط.

اصل ثالث ما به المنزاع نداء غائب و سماع موتی است بدانکه
نجدیان و هم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا مخاطب یا غائبان
شُرک اکبری نامند اگر به نیت حاضر بودن منادی باشد اگر چه روح مبارک
حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم یا نام غیر مقلدین شوکافی در کتاب خود
در المنضی می آرد تعظیم القبور و خطاب الموتی بالحوایج کفر باز در تطهیر الاعتقاد
صلا طبع فاروقی دہلی می نویسد و من فعل ذلك بمخلوق من حی او میت
سواء کان ملکا او نبیا او ولیا صا شرکا وان اخبر بالله و عبدا نقل
از سیف الابرار و بعضی دہلیہ فرق می کنند میگویند کہ اگر نداء یا رسول
الله عاشقانه باشد یعنی بغیر ملاحظہ سماع منادی جائز است و اگر باین نیت
باشد کہ منادی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می شنود پس کفر است
مؤلف گوید عفا الله عنه ازین طائفہ کہ فعل سلف صلح را شرک فاعل را
مشرک می نویسند سوال است کہ مراد شما بیان از غائب کدام است آیا مراد
غائب عن النظر است کہ در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معبود
کہ در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از ان شق اول است پس نداء شما یا
به ذات پاک باری تعالی و تقدس اسمہ نیز داخل نی شود کہ منادی از نظر شما
غائب است و بحکم کریمہ لا تدسرکہ الابصار ابصار مخلوق طاقت دیدار حضرت

تعالی و تقدس در این جهان ندارند بلکه نزد و با بیه از دیدار الهی در بهشت نیز
انکار است بپس عقیده ۲۰ شتانی در کتاب سیف الابرار و اگر مراد شتانی
است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلوٰة
و السلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود و تصرف
و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده
است بین تفصیل آن اقوال در اصل سابق - و اگر گویند که قبول داریم
که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گویم
که تردید این قول او تعالی می فرماید و در کریمه فالمدبرات امر مفسرین با خصوص
قاضی بطنی و می در تحت آن می نویسد کالمشکة و ارواح الصالحاء پس چنانکه
تدبیر امور مرایع را در قرآن مجید ثابت شد تدبیر عین تصرف است ثانیاً
چونکه ارواح از قبیل مجرب است تصرف آنها در عالم بامر و اذن او تعالی چون
تصرف ملک بامر الله تعالی در قرآن مجید از قبیل افتاد ایجاد و اجیا و
امانت جا بجا مذکور و مسطور است از ان فروتر آمده تصرفات اجنه و شیاطین
در عالم بنظر انصاف بین که تا کدام حد قوی و پراثر است قصه حضرت سلیمان
علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعملون له ما یشاء من
مخاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدوس راسیات را بنظر انصاف
مامل کن از ان هم فروتر آمده بین که درین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر
غائب است و قوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از
نظر غائب است و از موج آن قلل جبال راسیات و عوالی عمارات
راسخات بر زمین می غلطند و در حثان عظیمه منرگون می افکنند و اجساد کبیره
ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوة سخت تموج هوا که آنرا صرصر گویند از هم

عنه ملوک است و تصرف ملوک

پاشیده می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیره آنچه عجائب تصرفات دارند اگر چه
موجد اثر آنها قدرت قادر حکیم است اما بظواهر افعال منسوب با سبب است
پس اینجمله تصرفات مذکوره اگر قبول کنند تصرف ارواح صلیحا چه امر و د میکنند
اگر آن باذن الهی است این هم باذن الهی است اگر آن همه را قبول نکنند
مصادمه و مقابله قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها بقرآن ثابت
است و اثرات و تصرفات ارواح بقرآن ثابت نیست گوئیم که آیه شریفه
متلوه فوق اعنی فالمدبرات امر را چه را فراموش کردی - درین محل ذکر
مناظره عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا
ابراهیم نام مقلد قوم بلوچ به مؤلف این اوراق نقل کرد که عالی از پنجاب
بکوشه بلوچستان رسیده بود و در مسجدی بناء و عظتهاده بود و انبوه مردم بر
سمع و عطف دیدم من هم شامل شدم مولوی صاحب درو عطف سخن باین حد
رسانید که هر که مرد نبی باشد یا دلی پس از مردن نفع و ضررش به هیچ کس نرسد
زیرا که خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور - ناقل گوید عرض کردم اے
مولوی صاحب انبیاء علیهم السلام را در حالت حیوة معجزات بودند یا نه گفت
آری بودند گفتم اولیاء الله را در حالت حیوة کرامات بودند یا نه گفت آری ^{بودند}
گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت بمرگ مسلوب شدند
گفتم مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیاء و اولیاء و عوام مومنین چونکه
موت سالب است معجزات انبیاء را علیهم السلام و سالب است کرامات
اولیاء الله را رحمة الله علیهم و نزد عوام مومنین بغیر ایمان دیگر چیزی نیست
بر قاعده شما باید که موت سالب ایمان عوام مومنین شود هر گاه از انبیاء و اولیاء
سالب نعمت است از عوام چه سالب نعمت نشود پس مولوی صفا از جواب

فرومانده جماعه خود را با خراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا خراب
 کرد انتہی و این قصه را فقیر در رساله تہلیلہ خود واضح تر ازین بیان کرده بحمل
 کہ در بعض الفاظ تغائر باشد اما مضمون یک است۔ چونکہ دلائل این باب
 نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل و روایات
 اند کہ در اصل دوم یعنی اصل استمداد گذشتند از ان وجہ اطباء تخریر بکر
 مکرر آن نشد۔ حدیث اعمی و حدیث یا عباد اللہ اعینونی و حدیث زیارۃ
 القبور بلفظ السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف کہ اصل این باب اند
 جملہ در باب ما قبل ازین ابالاتیف ذکر شدہ اند۔ درین اصل بابی از اتحاد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در باب زیارت القبور بخصوص قبر مطہر مکرم فخر
 عالم صلی اللہ علیہ وسلم و مسلم موتی بزائران خود و تسلیم زائران منقول
 از کتاب جوہر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمہ المحققین احمد بن
 حجر الہیثمی المکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور للشیخ الاجل و
 الامام الاکمل الشیخ جلال الدین السیوطی المتفق علی جلالہ و درعہ و غزارة
 علمہ بدان و فقاک اللہ تعالیٰ کہ آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال
 سلف صالح می شود برائے زیادت یقین برادران اسلام مقلدین
 مذاہب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیہ احادیث این باب را ضعیف
 یا موضوع خوانند گفت و اقوال مشائخ و علماء ائمہ خود بر آنها حجت نمیتواند
 شد زیرا کہ آنها در کتب خود حکم شرک و کفر بر مقلدین مذاہب جاری میکنند
 بین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و نظر البین و اغصام السنۃ
 ۳۲ ترجمہ عبارت ہندی او این است چہار مذہب و خاندان قادریہ
 و نقشبندیہ و چشتیہ و سہروردیہ کافر و مشرک و بدعتی ہستند در اخبار الحدیث

ولوامع الاوارومعيار التقلید بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک
و بدعت و بدتر از سرگین است نقل از کتاب سیف الابرار و اباطیل و بیبه
فائده هتمه احادیث حضرت رسول کریم صلی الله علیه و سلم در صحاح
سته و مسند امام احمد و موطا امام مالک و جمیع الله تعالی نیستند بلکه مصنفین
کتاب احادیث شکر الله تعالی علیهم اجمعین آن حدیث را در کتب خود
می نویسند که بشرط مقررده اهل حدیث که در سند و رواة حدیث مقرر کرده اند
موافق باشد و اگر بآن شرط موافق نیاید آنرا ذکر نمیکنند چنانچه صاحب کتاب
صحیح بخاری که اصح الکتب است بعد کتاب الله خود می نویسد که من از چندین
کتابها احادیث همین احادیث مذکوره کتاب را انتخاب کردم و همچنین احوال
دیگر مضاف پس ازین استفاد میشود که احادیث همین کتب مشهور متداوله
صحیح اند و در آن ضعیف و موضوع نیست الا نادراً اما این استفاد می شود
که ما سوائے آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا که حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و سلم در مقام تبلیغ بودند روزانه هزارها حدیث بیان میفرمودند
پس هرگز ابر حدیث بسند صحیح رسید آنرا در کتاب خود ذکر نمود و زمانه اصحاب
مذاهب اربعه قبل از زمانه مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی که صاحب
بخاری را مثلاً بسند صحیح نرسید و در کتاب خود ذکر نکرد یا نقیض آن در
کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید که همین حدیث بحضرت امام ابو حنیفه و غیر
رضوان الله علیهم اجمعین نیز بسند ضعیف رسیده باشد زیرا که آنها هم مشرف
تعالی در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اهل تقوی و صلاح
بودند و کذب و افترا در آن زمان نبود الا نادراً پس اصحاب مذاهب وضع
مذاهب خود را بآن احادیث صحیح کردند و اصحاب کتب صحاح مشهوره را آن

حدیث بسند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند اصحاب مذاہب از آن
 چه قبح چنانچه ہمیں مضمون را حضرت شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
 خود فتح المنان فی اثبات مذہب النعمان بہ بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده
 است من شاء فلیرجع الیہ انصاف اینست کہ اصحاب صحاح جامعین
 اقسام احادیث اند رحمۃ اللہ علیہم و اصحاب مذاہب ناقین اقسام اجداد
 اند رحمۃ اللہ علیہم پس اصحاب صحاح بمنزلہ عطارین اند کہ اقسام ادویہ مفردا
 را جمع میفرمایند و اصحاب مذاہب بمنزلہ حکیمان اند کہ خواص آن ادویہ
 مفردہ شناختہ موافق مزاج ہر مریض آن مفردات را بہم جمع نموده معجون
 تیار میکنند کہ باعث شفائے آن مریض می شود رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم جمعین
 رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر کی در کتاب جوہر منظم مذکور و فصل سادس

ص ۵ طبع مصری نو بسید العاشرة ينبغي له ايضا ان يستحضر اقدامنا في الفصل
 الثاني من حيوة المكرمة في قبرة المكرم وانه يعلم بزاثيره على اختلاف
 درجاتهم واحوالهم وقلوبهم واعمالهم وانه صلى الله عليه
 وسلم يمد كلاً منهم بما يناسب ما هو عليه وانه خليفة الله الذي
 يشاء وانه لا يمكن احدا ان يصل الى الحضرة العلية من غير طريقه وان
 من سئلت له نفسه اللعينة شيئا من ذلك كان سببا لحرمانه وتبليغ
 قطيعته وخسرانه ومن ثم رآه صلى الله عليه وسلم بعض الصالحين في
 النوم فقال له يا رسول الله ما تقول في ابن سينا قال صلى الله عليه وسلم
 ذلك رجل اراد ان يصل الى الله من غير طريقى فقطعته وليشهد
 لذلك ان المحققين على كفره و دوام شقاوته انتهى . وقال رحمه الله
 تعالى في الفصل الثاني من كتابه المذكور ص ۲ اعلم انه مرت احاديث

جعل خزان كرمه و مواد الخ طبع يد و تحت ازادته يعطى منها من يشاء

كثيرة صحيحة وغيرها متضمنة لفصائل عظيمة تحصل للنزائر فلا بأس
بسردها ههنا لتستحضر فوائدها وترجيحها ^{عليه} وهي قوله صلى الله
وسلم من نراسر قبري وجبت له شفاعتي ومعنى وجبت له شفاعتي
انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها وافاد قوله صلى الله عليه و
سلم مع عموم شفاعته له ولغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم
عمله اما بزيادة النعيم واما بتخفيف الازوال عنه في ذلك اليوم واما
بكونه من الذين يحشرون بلا حساب واما برفع درجات في الجنة و
اما بزيادة شهود الحق والنظر اليه واما بغير ذلك مما لا عين رأت ولا
اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة
لا تحصل لغيره ويحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و
الا فارد للتشريف والتقوية بسبب الزيادة وان يلد انه ببركتها يجب
دخوله فيمن تناله الشفاعته فهو بشري بمرة مسلما فيجزي على عموم
ولا يضرفيه شرط الوفاة على الاسلام والاولين لذكر الزيارة معنى لان
الاسلام وحده كاف في نيل هذه الشفاعته بخلافه على الاولين وافاد
اضافة الشفاعته له صلى الله عليه وسلم انها شفاعته عظيمة جليلة
اذ هي تعظم لعظم الشافع ولا اعظم منه صلى الله عليه وسلم فلا اعظم
من شفاعته وقوله صلى الله عليه وسلم من نراسرني بعد موتي
فكانما نراسرني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني
نراسر الا تعمله حاجة الا نراسرني كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني نراسر كان له حقا
على الله عز وجل ان اكون له شفيعا يوم القيمة وموعنا في الفصل

الأول وسيأتي في تاسعة الفوائد في خاتمة السادسة عشر من الفصل
السادس ماله تعلق بذلك فراجع فإنه مهم والحاصل أن هذا الثواب
العظيم وهو الفوز بتلك الشفاعة العظيمة منه صلى الله عليه وسلم
لا يحصل إلا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها أو معها ما
آخر صلى الله عليه وسلم من حج فزار قبري بعد وفاتي
كان لمن زارني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار
قبري بعد موتي كان لمن زارني في حياتي وصحبتني وقوله صلى الله عليه وسلم
من حج فزارني في مسجدي بعد وفاتي كان لمن زارني في حياتي
وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني إلى المدينة كنت له شفيعا
أو شهيدا أو قوله صلى الله عليه وآله وسلم من زار قبري أو قال
من زارني كنت له شفيعا أو شهيدا أو من مات في إحدى الحرمين
بعثه الله عز وجل في الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من
زارني متعمدا أي بان لا يقصد غير زيارتي كما مر في معنى خبر من
جاءني زارني إلا لعمله حاجة إلا زيارتي الحديث كان في جوارى يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من سكن المدينة وصبر على
بلائها كنت له شهيدا أو شفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
من زارني بعد موتي فكانما زارني في حياتي ومن مات بأحدى
الحرمين بعث من الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
من حج حجة الإسلام فزار قبري وغرغرة وصلى في بيت المقدس
لويأله الله تعالى فيما أقرض عليه وقوله صلى الله عليه وسلم من
زارني بعد موتي فكانما زارني وأنا حيٌّ ومن زارني كنت له شهيدا

وشفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من مات في احدى الحرمين
بعث من الامنين يوم القيمة ومن زار ربي محتسبا الى المدينة كان في
جوارى يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من زار ربي ميتا
فكانت ربي حيا ومن زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيمة
وما من احد من امتي له ساعة ثم لم يزر ربي فليس له عذر وقوله
صلى الله عليه وسلم من زار ربي في حياتي كان بمن زار ربي في حياتي و
من زار ربي حتى ينتهي الى قبري كنت له يوم القيمة شهيدا او قال
شفيعا وقوله صلى الله عليه وسلم من حج الى مكة ثم قصدني في مسجد
كتبت له حجتان مبرورتان وقوله صلى الله عليه وسلم من زار قبري
بعد موتي فكانت ربي في حياتي ومن لم يزر قبري فقد جفني وقوله
صلى الله عليه وسلم من اتى المدينة زائرا الى وجبت له شفاعتي يوم
القيمة ومن مات في احدى الحرمين بعثت امانة انتهى - مؤلف لويد
عفا الله عنه تعدد روايات زيارت مع تقارب اللفظ والمعنى از حضرت
شيخ ابن حجر شايد برائے تعصيد و تايد و تاكيد زيارت مكرم است
صلى الله عليه وسلم لان الاحاديث يعصدها بعضها بعضا الحال قدرى
از احاديث نبوى صلى الله عليه وسلم
واقوال
سلف صالح از قول شيخ امام سيوطى نيز بشنو حضرت شيخ در كتاب شرح
الصدور فى احوال الموتى والقبور فى نويسيد باب زيارت القبور وعلم
الموتى بنز و ابرهم و رويتم لهم - اخرج ابن ابى الدنيا فى كتاب
القبور عن عائشة رضى قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
من رجل يزر قبر اخيه ويجلس عليه الا استأنس و ردى حتى يقوم

واخرج ايضا والبيهقي في الشعب عن ابى بصير بن رضى قال اذا مر الرجل بقبر
يعرفه فسلم عليه ردد عليه السلام وعرفه واذا مر بقبرا لا يعرفه فسلم عليه
ردد عليه السلام - واخرج ابن عبد البر في الاستذكار والتمهيد عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد
يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وردد عليه
السلام صحه عبد الحق - واخرج ابن ابى الدنيا في القبور والصابوني^[١] في
المأثورين عن ابى هريرة رضى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من عبد
يمر على قبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وردد عليه السلام و
اخرج العقيلي عن ابى هريرة رضى^[٢] قال قال ابو هريرة يا رسول الله ان طرقتني
على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم
يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا
انشاء الله بكم لاحقون فقال ابو هريرة يا رسول الله يسمعون فتال
يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا هريرة ان الارض ضي ان يرد
عليك بعد دهم من المثلثة ومعنى لا يستطيعون ان يجيبوا اي
جوابا يسمعه الجن والانس والافهم يرحون حيث لا يسمع واخرج احمد
والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاصنع ثوبي واقول انما
هو ابى وزوجى فلما دفن عمر معهم ما دخلت الا وانا مشددة على ثيابي
حياء من عمر واخرج الطبراني في الاوسط عن ابى عمرو قال وقف رسول
الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن عمير حين رجع من احد
فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزورهم و
سلموا عليهم فالذى نفس بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه

(١) الصابوني ابو عثمان النيشابوري مات سنة ٤٤٩ هـ. [١٠٥٧ م.]

(٢) محمد بن عمر العقيلي مات سنة ٣٢٢ هـ. [٩٣٤ م.] في مكة المكرمة

الى يوم القيمة وفي الاربعين الطائفة ^{الاربعين} روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال انس ما يكون الميت في قبره اذ انزارة من كان يحبه في دار الدنيا
واخرج ابن ابى الدنيا والبيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال
بلغني ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده
واخرج ايضا عن الضحاك قال من زار قبرا يوم السبت قبل طلوع
الشمس علم الميت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لما كان يوم الجمعة
فصل قال السبكي عود الروح الى الجسد في القبر ثابت في الصحيح لسائر
الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها في البدن وفي ان البدن
يصير حيا بها كحيوة في الدنيا اوحيا بدنها وهي حيث شاء الله تعالى
فان ملازمة الحيوة للروح امر عادي لا عقلي فهذا اي ان البدن يصير
حيا كحيوة في الدنيا مما يجوز العقل وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد
صلوة موسى عليه السلام في قبره فان الصلوة تستدعي جسدا حيا
وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسرى كلها صفات الاجسام
ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت في
الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات الاجسام
التي تشاهد ها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات كالعلم والسمع
فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتى وقال غيره اختلف في حياة
الشهداء هل هو للروح فقط وللجسد معها بمعنى عدم البلاية على قولين
وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم
ارواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في
مسئلة تنزوا اور الارواح وتلاقيتها الارواح قسمان منسمة ومعذبة فاما

البعوضة فمهر في شغل عن التزاوج والتلاقى واما المنعمة المرسله خير
المحبوسه فتتلاقى وتزاد وتتنادى كما كان منها في الدنيا وما يكون
من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل عملها
وروح نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى
ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين
والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية
ثابتة في الدنيا وفي داس البرزخ وفي داس الجزاء والطرف مع من احب في
هذه الدورات الثلاث انتهى - فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف
يكونون امواتا و احياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله في قبورهم و ارحمهم
في جزاء من ابدانهم جميع بدنه بالنعيم واللذة لاجل ذلك الجزاء
كما يحسن بدن الحي في الدنيا برودة او حرارة تكون في جزاء من
اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا تنقطع
اوصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان^{ال} في تفسيره عند هذه
الاية اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم معناه ابقاء ارحمهم
دون اجسادهم لاننا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الى
ان الشهيد حي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن
نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وتروى الجبال
تحسبها جامدة وهو تمر من السماء وكما نرى النائم على هيئة وهو يرى
في منامه ما يتنعم به او يتالمرقت ولذا قال الله تعالى بل احياء
ولكن لا تشعرون فتنبه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انفسهم

لا يدركون هذه الحيوة بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد
عن غيره ولو كان المراد حياة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشاكلته
سائر الاموات له في ذلك لعلم المؤمنين بامرهم حياة كل الوداج فما
يقى لقوله، وليكن لا تشعرين معني وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد
ذلك نقل السهيلي في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في مكان
فانفتحت طاقة فاذا شخص على سر يرويه بين يديه مصحف يقرأ فيه و
امامه سر وحنة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء اذ لانه
سرى في صفة وجهه جرحا واوراد ذلك ايضا الوحيان ويشبه هذا
ما حكاه الياضي في سر وحنة الرياحين عن بعض الصالحين قال حضرت
قبر الرجل من العباد فيبينا اناس في اللحد اذ سقطت اللبنة من لحد قبر
يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقعقع و
في حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فرفع
رأسه الي وقال لي اقامت القيمة رحمتك الله قلت لا فقال رد اللبنة
الي موضعها عا فاك الله فرح دنتها وقال الياضي ايضا روينا عن حضر
القبور من الثقات انه حضر قبر افاشرف فيه على انسان جالس على
سر يرويه مصحف يقرأ فيه وتحتة نهر يجري ففتش عليه واخرج من
القبر لريد سر واما اصابه فلوريق الا في اليوم الثالث وحكي ايضا عن الشيخ
نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن يلقنه فسمع
الميت وهو يقول الاتعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن مرجب روينا
من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رايت مثل المعاني بن عمران
وذكر من فضله قال حدثني بعض اخواني ان غانا جاء معاني بن عمران

(١) السهيلي عبد الرحمن مات سنة ٥٨١ هـ. [١١٨٥ م.] في المغرب.

(٢) الياضي عبد الله الشافعي مات سنة ٧٦٨ هـ [١٣٦٧ م.] في مكة الكوفة زادها الله شفا

بعد ما دفن فسمعت وهو يلقي في قبرة وهو يقول لا اله الا الله ويقول
المعاني لا اله الا الله وحلي ايا فغى ايضا عن المحب الطبري احد امته
الشافعية وهو مشا رح التنبية انه كان مع الشيخ الاماعيل الحضرمي ومقبرة
مرينية قال المحب فقال لي يا محب الدين اتؤمن بكلام الموتى قلت نعم
قال ان صاحب هذا القبر يقول لي انا من حشوا الجنة وحلي ايضا
عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكاء شديدا
او اعلاه حزين ثم ضحك ضحكا شديدا او اعلاه سرورا فسئل عن ذلك
فقال كشف لي عن هذه المقبرة فرأيتهم يعذبون فبكيت ثم تصرعت
الله تعالى فيهم فقيل لي قد شفعتك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر
وانا معهم يا فقيه اسمعيل انا فلانة المغنية فقدت وانت فيهم
فلذلك ضحكتم وحلي عبد الغفار في الوحيد اخبرنا القاض علاء الدين
الصاحب شرف الدين العائري ان الشيخ معين الدين جبرئيل
مات معه في الطريق قبل دخول القاهرة قال فاذا اوصلنا الى عنده
الباب وهم يمنعون الميت ان يدخل المدينة رفع الشيخ يده ^{صعبا}
فادخلنا وحلي ايضا قال حلي لي زرين الدين البوشقي عن الفقيه عبد الرحمن
النويري انه لما كان في المنصورة واسر والمسلمين وكان عبد الرحمن النويري
يقرب القران فتلا قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبد الرحمن
حضرا احد الضرائير وفي يده حربة فلما قتل بهما قال قسيس المسلمين انت
تقول قال ربكم انكم احياء ترزقون اين هو رفع الفقيه رأسه وقال
حتى وسراب الكعبة مرتين فنزل الضرائير عن فرسه وجعل يقبل وجهه

و امر غلامه بمجمله معه الى بلدة في الرسالة للقشيري بسنده عن
 الشيخ ابن سعيد الخزاز قال كنت بركة فزأيت بباب بتي شيبه شيا
 ميّتا فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد املعت ان
 الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون من دار الى دار انتهى. وابن باب را
 امام سيوطي به بسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدرى از
 احوال موت و سختى آن و سوال ملكين در قبر وغيره نيز بشو شيخ سيوطي
 هم و ر اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چند
 از ان برائى آگاهى برادران اسلام و استعداد موت و ما بعده در تحرير
 مى آيند قال السيوطي رحمه الله اخرج احمد و ابوداؤد في سننه و الحاكم
 في مستدركه و ابن ابى شيبه في المصنف و البيهقي في كتاب عذاب
 القبر و الطيالسي و العبد في مسند يمسها و هناد بن سري في الزهد
 و ابن حريروا بن حاتم و غيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب
 قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في جنازة رجل من الانصاف
 فانتهينا الى القبر و لما ليحده فجلس رسول الله صلى الله عليه و سلم
 جلسنا حوله و كان على رؤسنا الطير و في يده عود يبتك به في الارض
 فرفع راسه فقال استعبدوا بالله من عذاب القبر مرتين او ثلاثا ثم
 قال ان العبد المؤمن اذا كان في النقطاع من الدنيا و اقبال من الآخرة
 نزل اليه ملكة من السماء بيض الوجهة كانت و جوههم الشمس معهم
 اكفان من كفن الجنة و حنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مدة البصر ثم
 يحيى ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الطيبة
 اخرجي الى مغفرة من الله و مرضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة

من في السماء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يخذ
في يده طرفه عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك
الحنوط ويخرج منها كطيب نفحة مسك وجلدات على وجه الارض قال
فيصعدون بها فلا يمترون على ملاء من الملائكة الا قالوا ما هذا الشيخ
الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في
الدنيا حتى ينتهوا بها الى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعوا
من كل سماء فيقرّبونها الى السماء التي تليها حتى ينتهوا بها الى السماء
السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبدى في عليين واعيدوه الى الارض
فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهن تارة اخرى فتعادر وجهه
في حبهه فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربى
الله فيقولان له ما دينك فيقول دينى الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل
الذى بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له وما علمك به فيقول
قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادى مناد من السماء ان
قد صدق عبدى فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له باباً
الى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مدد بصره ويأتيه
رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول البشر بالذى
ليترك هذا يومك الذى كنت توعد فيقول له من انت فوجهك الوجه
الذى يحبى بالخير فيقول انا عمك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب
اقم الساعة حتى ارجع الى اهلى ومالى قال وان العبد الكافر اذا كان
في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء مثلثة
اسود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه ما البصر ثم يحيى ملك الموت

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايها النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من
الله وغضب فتمزق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الصوف
المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعوهما في يدها طرقة عين حتى
يجلوها في تلك المسوح ويخرج منها كالتنوير ريح جيفة وجدت على وجه
الارض فيصعدون بها فلا يرون بها على ملاء من الملائكة الا قالوا
ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقبح اسماء التي كان
يسمى بها في الدنيا حتى يثقب بها الى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له
ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء
لا يدخلون الجنة حتى يبلغ الجمل في سم الحياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب
في سبعين في الارض السفلى فتطرح روحه طر حاتم قرأ رسول الله صلى
الله عليه وسلم ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير
وتهوى به الريح في مكان سحيق فتعادر روحه في جسده ويأتيه المكان
فيجلسا نه فيقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له
ما دينك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له ما هذا الرجل الذي
بعث فيكم فيقول هاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب
عبدى فافرشوه من النار والبسوه من النار وانفخوا له بابا الى النار فيأخذ
من حرها ومومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعها يأتيه
رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول البشر بالذي يسوءك
هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجهك وجه الذي
يحيى بالشر فيقول انا عمك الخبيث فيقول دب لا تقم الساعة - واخرج
ابو يعلى في مسنده وابن ابى الدنيا من طريق يزيد القاشي عن انس

عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت
انطلق الى وليي فأتني به فاني جبرئيلة بالسراة والضراة فوجدته حيث يحب
فأتني به لا ربحه من هموم الدنيا وهمومها فينطلق اليه ملك الموت و
معهم خمس مائة من الملائكة معهم ألفان وحنوط من حنوط الجنة ومعهم
صباثر الريحان اصل الريحانة واحد في رأسها عشرون لونا لكل لون
منها ربح سوى ربح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر
فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملائكة ويضع كل منهم يده
على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت
ذقنه ويفتح له باب الى الجنة قال فان نفسه تعلق عند ذلك بطرف
الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعطل الصبي
اهله اذا بكى وان ازواجها ليبتهشن عند ذلك ايتمها شا قال وتنزوا
الروح نزواً ويقول ملك الموت اخرجي ايتمها الروح الطيبة الى سدرة
مخضود وطلع منضود وظل حمد ودوماء مسكوب قال والملك الموت
اشد لطفاً به من الوالد الذي يولدها يعرف ان ذلك الروح جيب الى
ربه كريم على الله فهو يلتمس بلطفه تلك الروح رضى الله عنه فتمسك
بوجهه كما تمسك الشجرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملائكة
حوله يقولون سلام عليكم ما دخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قوله
الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان
كان من المقرين فرح وسريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت
وسريحان يتلقى به عند خروجه نفسه وجنة نعيم امامه او قال مقابله

له اي الجماعات له اي المستحدث من المال له اي الفرج له اي سيره

فاذا قبض ملك الموت بروحه يقول الروح للجسد جزاك الله عن خير القدر كنت
بي سريعا الى طاعة الله تعالى بطيئا عن معصيته فهنيئا لك اليوم فقد
نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبلى عليه بقاع
الارض التي كان يطيع الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه
عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملكة بروحه اقامت الحس
مائة ملك عند جسده لا يقلبه بنوا دم لشق الاقربة الملكة قبله وعلته
بالفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته الى باب
قبره صفان من الملكة يستقبلونه بالاستغفار ويصبح ابلين عند
ذلك يسمونه يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم
كيف خلص هذا العبد منك فيقولون ان هذا كان معصوما فاذا
صعد ملك الموت بروحه الى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام في
سبعين ألف من الملكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى
ملك الموت الى العرش خرت الروح ساجدة الى ربها فيقول الله
لملك الموت انطلق برح عمدي وضعه في صدره فحضوره وطلوع
منضود وظل عمودي وماء مسكوب فاذا وضع في قبره جاءت الصلوة فكانت
عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكرة فكانا
عند رأسه وجاء مشيه الى الصلوة فكان عند رجليه وجاء الصبر فكان
ناحية القبر ويبعث الله له غلقا من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول
الصلوة دراءك والله ما زال وابنا عمرك كله وانما استراح الان حين
وضع في قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول انصيام مثل ذلك فيأتيه

له اي طائفة - شاي تقيا -

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتيه العذاب من ناحية
فيلتمس هل يجد اليه مساعداً الا وجد ولي الله قد احضرته الطاعة
قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما
انه لم يمنعني ان اباشره انا بنفسى الا انى نظرت ما عندك فلو عجزت
كنت انا صاحبه فاما اذا اجزأتتم عنه فانا ذخرك له عند الصراط وعند
الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف
واصواتهما كالترعد انقا صفا وانبا بهما كالصياح والنفاسهما
كاللهب يطان في اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيرة كذا
وكذا وقد نزعبت منهما الرقة والرحمة الا بالمومنين يقال لهما منكرا
ونكيرا في يد كل احد منهما مطرقة لو اجتمع عليها الثقلان لوقلاها
فيقولان له اجلس فيستوى جالساً في قبة فتسقط الكفانه في حقويه
فيقولان له من ربك وما دينك وما نبيك فيقول ربى الله وحده
لا شريك له والاسلام دينى ومحمد صلى الله عليه وسلم نبي وهو
خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيء فغان القبر فيوسعانه من
بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن قبله رجليه ثم
يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح الى الجنة فيقولان
له هذ منرك يا ولى الله لما اطعت الله قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم فوالذى نفس محمد بيده انه لتصل الى
قلبه عند ذلك فرجة لا تتردا ابد فيقال له انظر تحتك فينظر تحت فاذا
هو مفتوح الى النار فيقولان يا ولى الله نجوت من هذ افعال رسول
الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده انه لتصل الى قلبه

عند ذلك فرجة لا ترتد ابداً ويفتح له سبعا وسبعين باباً الى الجنة يأتيه
من ريحها وبردها حتى يبعثه الله من قبره قال ويقول الله تعالى الملك
الموت انطلق الى عدوى فأتني به فأتني قد ابسطت له في رزقه وسر بلية
بنعمتي فأتني الامعصيتي فأتني به لا انتقم منه اليوم فينطلق اليه
ملك الموت في الكرة صورة ما راها احد من الناس قط له ثلثة عشر
عيناً ومعه سفود من نار كثير الشوك ومعه خمائة من الملائكة معهم
نحاس وجمر من جمر جهنم ومعهم سياط من النار توتج ثم يضرب ملك الموت
بذلك السفود ضربة يغيب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل
كل شجرة وعرق من عروقها قال ثم يلويه لياً شديداً فيترج روحه من
اظفار قدميه فيلقونها ما في عقبه فيسكر عدو الله عند ذلك سكرة
وتضرب الملائكة وجوهه ودبره بتلك السياط ثم تجذب به جذبة فتترج
روحه من عقبه فيلقونها في ركبتيه فيسكر عدو الله سكرة وتضرب
الملائكة وجوهه ودبره بتلك السياط ثم كذلك الى حقويه ثم كذلك
الى صدره ثم كذلك الى حلقه ثم تبسط الملائكة ذلك النحاس و
جمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخْرِجِيهَا نَفْسُ الْعَيْنَةِ
الْمَلْعُونَةِ اِلَى مَهْمومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمومٍ لَا يَارِدُ وَلَا كَرِيمٍ فَاذَا قَبَضَ مَلِكُ
الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عنى شراً فقد كنت سراً
لبي الى معصية الله تعالى بطيئاً بى عن طاعة الله فقد هلكت واهلكت
وليقول الجسد للروح مثل ذلك وتلعن بقاع الارض التي كان يعصى الله
عليها وتنطلق جنود ابليس اليه يبشرونه بانهم قد اوردوا عبداً آمن

له اى الحديد المعوجة - ثم تجبذه حبذه -

بني آدم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف
اضلاعه فتدخل اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى ويبعث الله
اليه حيات وهما فتأخذ بارنبته وابهام قدميه فتفوضه حتى تلتقي
في وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك وما دينك
ومن نبيك فيقول لا ادري فيقال له لا دريت ولا تليت فيضربانه
ضربة يتطائر الشاهر في قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر
فاذا باب مفتوح الى الجنة فيقولان له يا عدو الله لو كنت اطعت الله
كان هذا منزلك فالذي نفسي بيده انه لتصل الى قبره عند ذلك
حسرة لا ترتد ابداً ويفتح له باب الى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك
لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون باباً الى النار يايتها حرها و
سمومها حتى يبعث الله من قبره يوم القيمة الى النار واخرج ابن حبان
والبيهقي عن ابي هريرة رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تحضر
الملئكة فاذا كان الرجل صالحاً قال اخرجي ايتها النفس الطيبة التي كانت
في الجسد الطيب اخرجي حميدة والبشرى بفرح وريحان وارب راض غير
غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح
لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحباً بالنفس الطيبة
كانت في الجسد الطيب ادخلي حميدة والبشرى بفرح وريحان وارب
راض غير غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تنتهي الى السماء
السابعة واذا كان الرجل السوء قال اخرجي ايتها النفس الخبيثة التي
كانت في الجسد الخبيث اخرجي ذميمة والبشرى بحميم وغساق واخر من
تنطق اذ واج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء

ستفتح لها فيقول من هذا فيقال فلان فيقال الامر جباراً بالنفس
 فبيثته كانت في الجسد الحبيث ارجعي ذميمة فانك لا تفتح لك ابواب
 السماء وترسل من السماء ثم تصير الى القبر وهدرين باب شيخ امام سيوطي
 رحمه الله عليه ميفر ما يدري ابن ابي شيبة عن ربي بن حراش قال اتيت
 نيل في وفات اخوك فحجت سريعاً وقد سجدت بوجهي فانا عند رأس اخي
 استغفر له واسترجع اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم
 بنا وعليك السلام سبحان الله قال سبحان الله الى قدمت على الله
 بعدكم فلتقت برؤوح وريحان ورب غير غضبان وكساني ثياباً خضراً
 من سندس واستبرق ووجدت الامراء ليسر مما تظنون ولا تتكلموا فاني
 متأذنت ربي ان اخبركم وابشركم احمولني الى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فانه عهد الى ان لا يبرح حتى اتيه ثم طفي مكانه واخرج ابو نعيم عن
 ربي قال كنا اربعة اخوة وكان ربيع اخي اكثرنا صلوة واكثرنا صياما وانه
 في بيئنا نحن حوله اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم فقلنا
 عليك السلام ابعده الموت حياة قال نعم اني لقيت ربي بعدكم فلتقت
 ربي غير غضبان فاستقبلني برؤوح وريحان واستبرق الادان ابا القاسم
 نظر الصلوة على فجلوني ولا لواخرني ثم طفي فتموا الحديث الى عائشة
 قالت اما اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يتكلم رجل
 من امتي بعد الموت قال ابو نعيم حديث مشهور واخرجه البيهقي في
 دلائل وقال صحيح لا شك في صحته واخرج جويبر في تفسيره عن ابي
 ابي حياش قال حضرنا وفات مورق العجلي فلها سجدت وقلنا قد قضى

رأينا نوراً ساطعاً قد سطع من عند رأسه حتى حرق السطح ثم رأينا
نوراً قد سطع من قبل رجله مثل الأول ثم رأينا نوراً قد سطع من وسطه
فمكثنا ساعة ثم انه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئاً
قلنا له نعم واخبرناه بما رأينا فقال تلك سورة السجدة قد كنت
اقترها في كل ليلة وكان النور الذي رأيتم عند رأسي اربع عشرة
آية من اولها والنور الذي رأيتم عند رجلي اربع عشرة آية من اخرها
والنور الذي رأيتم في وسطى آية السجدة بنفسها صعدت تشفع لي
وبقيت سورة تبارك تحرسني ثم قضى واخرجه ابن ابى الدنيا في كتاب
من عاش بعد الموت من طريق اخر عن موزق العجلي قال كان عند نارك
قد انمى عليه فخرج نور من رأسه ثم اتى السقف فخرقه فضى ثم خرج نور من
سترة حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجله حتى فعل مثل ذلك ثم
افاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم اما النور الذي خرج
من رأسي فاربعة عشرة آية من اول التنزيل واما النور الذي خرج
من سترتي فآية السجدة واما النور الذي خرج من رجلي فاخر سورة السجدة
فذهبن يشفعن لي وبقيت تبارك عندي تحرسني وكنت اقرهما كل
ليلة واخرج عن معيرة بن خلف ان روية ابنة السبحان ماتت فغسلوها
وكفنها ثم انها تحركت فنظرت اليهم فقالت ابشر وافاني وجدت الامر
اليسر مما كنتم تخوفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن
خمر ولا مشرك واخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن
وسجى فحرق الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة الحاهم في هذا المسجد
يلعنون اياكروهم ويتبرؤون منهما الذين جاؤني يقبضون روعي

يلعنونهم و يتبرؤن منهم ثم عاد ميتا كما كان و أخرجه من طريق آخر
عن عبد الملك بن عمير و عن ابي الخطاب بشير و لفظه دخلت على ميت
بالمدائن و على بطنه لبننة فبينما نحن كذلك اذ وثب وثبة ندمت
اللبننة عن بطنه و هو ينادى بالويل و الثبور فلما را ذلك اصحابه قصدوا
عنه فد نوت منه فقلت ما رأيت و ما حالك قال صحبت مشيخة من
اهل الكوفة فادخلوني في رأيهم على سب ابي بكر و عمر و البراءة منهما
قلت استغفر الله و لا تعد قال و ما ينفعني و قد انطلقوا الى مدخلي
من النار فأريت ثم قيل لي انك سترجع الى اصحابك فتحدّثهم بما
رأيت ثم تعود الى حالتك الاولى فما ادرى انقضت كلمته او عاد ميتا
على حاله الاولى و أخرجه ابن عساکر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل
بالمدينة فلما وضع على مقتله ليقتل التوى قاعدا ثم اهوى بيده
الى عينيه فقال بصر عيني بصر عيني بصر عيني الى عبد الملك بن مروان
و الى الحجاج بن يوسف يسحبان امعاثهما في النار ثم عاد مضطجعا كما كان
و أخرجه ابن ابي الدنيا عن زيد بن اسلم قال اغشى علي المسور بن مخرمة ثم
فاق فقال اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله عبد الرحمن
بن عوف في الرفيق الاعلى عبد الملك و الحجاج يجران امعاثهما في النار
و كانت هذه القضية قبل ولاية عبد الملك و الحجاج بد هرقان
المسور توفي بملكة يوم جاء نعي يزيد بن معاوية سنة اربع و ستين و
ولاية الحجاج بعد السبعين و أخرجه ابن ابي الدنيا بسند فيه متهم عن
ابي هريرة قال بينا نحن جلوس حول مريض لنا اذ هدد و سكن حتى
ما يتحرك منه عرق فنجيناها و اغمضناها و ارسلنا الى ثيابه و سدنا

وسريه فلما ذهبنا لنفسه تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الا قد^{مت}
قال اني قد مت وذهبت بي الى قبرى فاذا انسان حسن الوجه طيب
الرائحة قد وضعنى فى لحدى وطواه بالقرطيس اذ جاءت انسانة
سوداء منتنة الريح فقالت هذا اصاحب كذا وهذا اصاحب كذا
اشياء والله استحيى منها كما انما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك
الله ان تدعنى وهذه قالت انطلق نخاصك فانطلقت الى دار فيها
واسعة فيها مسطبة من فضة وفى ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلى
فقر سورة الفل فترددت فى مكان منها ففتحت عليه فانقتل عن الصلوة
فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها سورة النعم قال ورفع
ومسادة قريية منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدرته السوداء^{لت}
فعل كذا افعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا ايد كرها سنى
فقال الرجل عبد ظالم لنفسه وليكن الله تجاوزا عنه لم يجئ اجل هذا
بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الا^{ثنين}
فارجو الى ما رايت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذا يان الوجه
قال فلما كان يوم الاثنين صرحت بعد العصر ثم اتاه اجله فهات -
واخرج ابن عساكر من طرق عن قررة بن خالد قال عرج بروح امرة
من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك فى رديها
ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات
فى تلك الايام التى لا تعقل فيها فقلنا ماتت قالت والله لقد رايت
فى السماء السابعة والملائكة يتباشرون به اعرف فى الكفاندهم
يقولون قد جاء المحسن قد جاء المحسن - واخرج ابن ابى الدنيا عن

صالح بن حي قال اخبرني جاري ان رجلا عرج بروجه فغرض عليه عمله
قال فلما اراني اجديني استغفرت من ذنبي الاغفر لي ولما اردت اني استغفر
منه الا وجدته كما هو قال حتى جيت رمان كنت التقطها يوما فكتب لي بها
حسنة وقيمت ليلة اصلي فرفعت صوتي فسمع جاري فقام فصلي فكتب
لي بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لما اعطه الامن
اجلهم ووجدته لالي ولا على واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال
خرج بروح ابى الماجشون فوضعتاه على مريير الغسل وقلنا للناس نروح
به فدخل غاسل اليه فرأى عرقا يتحرك من اسفل قدميه فاخرناه
فلما كان بعد ثلاث استوى جالس فقال ايتوني بسويق فاتي به فشربه
فقلنا له اخبرنا بما رايت قال لغرانه عرج بروحي فصعد بي الملك حتى
اتي السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذاني السموات حتى انتهى
الى السماء السابعة فقبل له من معك قال الماجشون فقبل له لم يان
بقي من عمره كذا وكذا ثم يهبط فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم
ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبد العزيز
بين يديه فقلت للذي معي من هذا اقال او ما تعرفه قلت اني اجبت
ان اثبتت قال هذا عمر بن عبد العزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق في زمن الجور وانها عملا بالحق
في زمن الحق واخرج ابن ابى الدنيا والحاكم في مستدركة والبيهقي في دلائل
النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم ابن عبد الرحمن بن عوف
بن عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه مرض مرضا فاعني عليه حتى
لموا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثرافات

فقال انه اتاني ملكان فظن ان عليطان فقال لا انطلق بنا فحالمك الى العزيز
 الامين فذهباني فليقهما ملكان هما اسرق منهما وارجم فقال الامين
 تذهبان به قالوا فما حكمه الى العزيز الامين قال ادعاه فانه ممن سبقت
 له السعادة وهو في بطن امه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفي رضي الله
 عنه واخرج ابو بكر الشافعي في الفيلا نيات عن ملام بن اسلم قال املت
 الفضل بن عطية الى مكة فلما رحلنا من فيدا انبهني في جوف الليل
 قلت ما لثاء قال اريد ان اوصي اليك قلت وانت صحيح قال رأيت
 في منامي ملكين فقالا انا امرنا بقيض روحك قلت لو اخرتاني الى
 ان اقضى نسكي فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما
 للاخر افتح اصبعيك السبابة والوسطى فخرج من بينهما ثوبان
 ملأت خضرتهما ما بين السماء والارض فقالا هذا كفنك من
 الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال
 سعيد بن منصور في سننه ^(١) حدثنا سفيان عن عطاء بن سلمان اصبا
 مسكا فاستودعه امرأة فلما حضرته الموت قال ابن الذي كنت استود
 قالت هوذا قال فادفنيه بالماء ورشه حول فراشي فانه يحضر في خلق
 من خلق الله لا يأكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون الريح
 واخرج ابن ابي الدنيا عن ابي مكين قال اذا حضر الرجل الموت
 يقال للملك شمس لاسمه قال اجد في رأسه القرآن قال شمس قنبة قال
 اجد في قلبه المصبيام قال في كتاب من عاش بعد الموت عن داود بن
 ابي هند انه مر من مرهنا مشد يدا فقال نظرت الى رجل قد اتبل فخم
 الهامة فخم المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم النراط قال فلما رأيت

في المصبيام قال اجد في قد فيه المصبيام قال حفظه الله واخرج ابن ابي الاثير

له المزامل العادلة على البعير - ثم ونوف ترردن مسك ١٢

(١) سعيد بن منصور المرزوي مات سنة ٢٩٩ هـ. [٩١١ م.]

استرجعت وقلت تقبضني هل انا كما فر قال وسمعت انه يقبض انفس الكفار ملك
اسود قال فبينما انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقض ثم انفجر حتى رايت
السماء ثم نزل علي رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر قصار اثنين نصا
بالاسود فادبر وجعل ينظر الي من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحدا
عند رأسي والاخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين
المس فلس بين اصابعي ثم قال له كثير النقل بها الى الصلوة ثم قال صنا
الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهو التي ثم قال سرطبة من ذكر الله
واخرج الحكيم الترمذي نواوير الاصول من طريق التصريحين معيد عن ابوقلابة
انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلوعيده في مرضه فلما كان
في السوق قال ابوقلابة هو ابن اخي و مرة الى الله فسر عنده تلك الليلة
فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معها عتلة فبيطام من سقف البيت
قال ابوقلابة فاسمع احد هما يقول لصاحبه اذهب الى هذا الرجل هل
تجد عنده شيئا من الخاير قال فلما دنى من ابن اخي شتم رأسه ثم شتم
بطنه ثم شتم قدميه ثم ذهب الي صاحبه فاسمعه يقول شتمت رأسه
فلما اجدى في رأسه شيئا من القران و شتمت بطنه فلما اجده صام يوتا
وشتمت قدميه فلما اجده قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشتم رأسه ثم
شتم كفيه ثم شتم بطنه ثم شتم قدميه فاسمعه يقول ان هذا اللعوب ان
هذا كتبه الله من امة محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه
الخصال خصلة ثم ابصر ففتح فيه ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه
يقول الله ابراجد له تكبيرة كبرها بانطاكه مخلصا فنفع منه ريح المسك
فقبض روجه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت

است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متمق دران نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت.

اصل رابع در بیان تقلید شخصی بدان اے عزیز وفقك الله للتعادة
وجنبك عن مواضع الضلالة که احکام شرع شریف ما در افتاده گانرا پذیرید
علماء را عین و صلحا کاملین رسیده اند و آنها دو طائفه اند محدثین و مجتهدین کار عین
رحم الله تعالی تنقید لفظ حدیث است و کوشش در صحت روایت و جماعت سر آمد
اینها در مقصد خود بفضل الهی کامیاب شده اند جزا هم الله عنا خیر الجزاء و کار مجتهدین
استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی الله علیه و سلم
و سر آمد اینها نیز در مقصد خود بفضل الهی کامیاب گشته اند و معلوم ذوی العقول است
که عمل مایان در عبادات و معاملات بر احکام است و بسبب بعد زمان نامعدومی
ناسخ و منسوخ و محکم و ماول و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اهل حق را درین
زمان بجز تقلید مجتهدی که موصوف باشد باوصاف قرب زمان و دور علم و
کثرت روایت و کمال تقوی و جودت ملکه استنباط چاره نیست حضرت سفیان ^(۱)
بن عیینه را قول است الحدیث مضلة الالفقهاء چنانچه ابن الحاج ^(۲) مکی
در مدخل نوشته است و هم اعلم معانی الاحادیث باشد چنانچه ترمذی در ابواب البخاری
آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئیس این قوم ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین
می نویسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسنة ما لم یجتمع فیه شروط
الاجتهاد الی اخره در کفایه می نویسد العالی اذا سمع حدیثا لم یسأل ان یأخذ
بظاهرة لجواز ان یکون مصر و فاعن ظاهره او منسوخاً بخلاف الفتوی
و مجتهدین در تقریر شرح تحریر و دران بعد از لفظ منسوخ می نویسد بل علیه

الرجوع الى الفقهاء سيد سمهودي^(۱) رحمه الله وعقد فریدی نویسد وقد قال محقق
 الحنفية الكمال بن الهمام^(۲) رحمه الله عليه نقل الامام الرازي اجمع المحققون
 على منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل يقلدون من بعدهم الذين
 يسرروا ووضعوا وادونا صاحب مسلم الثبوت^(۳) می نویسد اجمع المحققون على
 منع العوام من تقليد الصحابة بل عليهم اتباع الذين يسرروا وبوبوا وهذا
 ونفقوا وفرقوا وعللوا وفضلوا وعليه ابنتي ابن الصلاح منع تقليد غير
 الائمة ودر شرح مهلج الاصول است قال امام الحرمين^(۴) في البرهات
 اجمع المحققون على ان العوام ليس لهم ان يعملوا بمذاهب الصحابة
 بل عليهم ان يتبعوا مذاهب الائمة^(۵) پس ہر کہ این اجماع را می شنود
 اور اگر ہا باید گفت زیرا کہ صحابہ کرام بسبب مشغولی امور جہاد و ترقی اسلام تدوین
 کتب تفاسیر و احادیث را فرصت نیافتہ بودند و انوار رسالت بر قلوب آنها
 آنقدر جلوه گر بودند کہ ضرورت کتاب نہ شد ہر کسے بروشنائی ہماں نور بر
 راہ راست می رفت چونکہ زمان خیر القرون با ضرر رسید و اختلافات بسیار
 شد ہر کسے خلاف دیگرے نقل از اصحاب و اتباع میکرد طالبان حق را
 کمال پریشانی دست داد حق تعالی بفضل خود از امت مرحومہ چہار نفر علما
 سلما، اتقیا را برگزید و طاقت استنباط کمال احتیاط آنها را عطا فرمود و خلق را
 بسبب تقلید آنها از تہ غوایت بجاوہ ہدایت آورد و ذلک فضل اللہ یوتیہ
 من یشاء الحال حکم الہی در باب وجوب تقلید شنو قول تعالی یا ایہا الذین
 امنوا طیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و مراد از اولی الامر علماء
 مجتہدین است و علماء مجتہدین ہمیں چہار بزرگوار معروف و مشہور اندرین دعوا

(۱) علی السمهودی الشافعی مات سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] فی المدینة المنورة

(۲) محمد کمال ابن الهمام الحنفی مات سنة ۸۶۱ هـ. [۱۴۵۷ م.]

(۳) مسلم الثبوت فی فروع الحنفیة للشیخ محب اللہ البہاری الہندی المتوفی ۱۱۱۹ھ.

[۱۷۰۷ م.]

(۴) امام الحرمین عبد الملک الشافعی مات سنة ۴۷۸ هـ. [۱۰۸۵ م.] فی نیشاپور

(۵) من اهل السنة و الجماعة و هم اهل المذاهب الاربعة (عقود الجواهر المنیفة)

دو شق است شق اول اینکه مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است شق دوم آنکه
 علماء مجتهدین همین چهار امام مذاہب اربعہ مشہورہ اند ثبوت شق اول کہ مراد از
 اولی الامر علماء مجتہدین است ہم از قرآن بشنو قوله تعالیٰ ولورثہ الی اللہ و
 الی الرسول والی ادلی الامر منہم لعلمہ الذین یستنبطونہ منہم یعنی
 اولی الامر آنانند کہ علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولی
 الامر حکام وقت داشته شوند چنانچہ رائے بعض است پس درین رائے
 تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچہ
 خلفاء راشدین المہدیین و عمر بن عبد العزیز بودند پس مسلم است من حیث
 الاستنباط لا من حیث الحکومتہ و اگر حاکم جاہل یا فاسق یا کافر بود و خلاف
 امر الہی حکم و اطاعت او واجب نیست لہذا لیس لاطاعتہ لخلق فی معصیتہ الخ
 و کریمہ وان جاہدک علی ان تشرک ب ما لیس لک بہ علم فلا تطعہما پس مراد
 غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنائی اولی الامر تصریح است بان درین
 داری روایت است اخبرنا علی حدیثنا عبد الملك عن عطاء قال
 اولی الامر ای اولی العلم والفقہ و تفسیر القان امام سیوطی مینویسد عن
 ابی طلحة عن ابن عباس قال اولی الامر اهل الفقہ والذین اخرجہم
 جریر والمنذر و ابن ابی حاتم و الحاکم عن ابن عباس و عن مجاہد ہم
 اهل الفقہ والذین و ہمین است در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحہ ۳۵ و
 در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحہ ۱۲۳ و در تفسیر معالم و نیشاپور پس با وجود
 ثبوت قرآنی و اقوال علماء ائمہ از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتہدین
 قول غیر معتدین کہ بجز خدا و رسول اطاعت دیگرے شرک و بدعت است چه
 مقدار غلط و بے معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این بحث بشنو حدیث اولی

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعثه الى اليمن قال
كيف تقضى اذا عرض لك قضاء قال اتقنى بكتاب الله قال وان لم
تجد في كتاب الله قال اتقنى بسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة
رسول الله قال اجتهد برواي وكالا قال ف ضرب رسول الله صلى الله
عليه وسلم على صدره وقال الحمد لله الذي وافق رسول رسول بهما رضي
به رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه الترمذي والوداؤد والدارمي
پس ازین حدیث ثابت شد که مراد از اولی الامر مجتهد است و اطاعت او
مرضی رسول الله است صلی الله علیه وسلم حدیث دوم العلم ثلاثة آية محكمة
اوسنة قائمة او فريضة عادلة رواه ابو داؤد وابن ماجه شيخ عبد الحق محدث
دهلوی در شرح مشکوٰۃ زیر این حدیث می نویسد فريضة عادلة آن است که مثل و
عدیل کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبطند
از ان و باین اعتبار آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت فرمود و تعبیر از ان
بفريضة عادلة از ان وجه که تنبیه باشد بر آن که عمل یا آنها واجب است چنانچه
بکتاب و سنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهار اند کتاب
و سنت و اجماع و قیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما ولي شرجان
القضاء قال له انظر في ماتبين لك في كتاب الله صريحاً فلا تسئل عنه
احداً و ما لم يتبين لك في كتاب الله فاتبع ما فيه سنة محمد صلى الله
عليه وسلم وان لم يتبين لك في السنة فاجتهد فيه برأيك رواه البيهقي
حدیث چهارم کان ابو بکر رضی الله عنه اذا اورد علیه الخصم فظرفی
کتاب الله فان وجد ما فيه يقضى بينهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب
و علم من رسول الله صلى الله عليه وسلم فی ذلك الامر سنة قضی به

فان اعياء خرج فسأل المسلمين الى ان اذا اجتمع رأيهم على امر قضى به
رواه الدارمي حديث نعيم كان عبد الله بن عباس اذا سئل عن الأمر فكان
في القرآن اخرج به فان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله
عليه وسلم اخرج به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن فيه امر برأيه
وفي رواية نظر ما اجتمع عليه الناس اخذ به رواه الدارمي ٣٣ و ٣٤
ثبوت شق ثانی وآن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهور اند
اجماع امت است از زمانه خیر القرون و متصل خیر القرون الى زماننا هذا بر تقلید
و اطاعت همین چهار امام و حدیث لا یجتمع اُمتی علی الضلالة و ید الله علی
الجماعة و من شد شد فی النار و الال کافی اند بر صحت همین اجماع و دلیل دوم
برائے وجوب تقلید قوله تعالی يوم ندعو كل اناس بامامهم قاضی بقیادای
در تحت این می نویسد ای بمن ائمتوا به من نبی او مقدم فی الدین و همین مضمون
در تفسیر باریک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن
عباس قال بامام زمانهم الذی دعاهم الى ضلالة اهدى و عن
سعید بن المسیب كل قوم یجتمعون الى رئیسهم فی الخیر و الشر و تفسیر
حسینی است یا مقدس که در مذہب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندانند
یا شافعی یا حنفی انتهى پس در اختلاف امت هر که مقتداء او کامل و مکمل
باشد او شفیع خواهد بود و مراتب خود را امام شعرائی^[۱] و میزان می فرمایند و لسا
مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی رحمه الله^[۲] مراد بعض
المصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بك فقال لما اجلس فی
الملکان لیسلان اتاهم الامام مالك فقال امثل هذا یتحاج الی
سوال فی ایمانه بالله و رسوله یتحاج عنه . فتتجاعف باز در همین کتاب

میفرماید ان الصوفیة والفقهاء کالهم یشفعون فی مقلد یهم ویلاحظون
 احدیهم عند طلوع روجه وعند سوال منکر و نکیر له وعند المحشر و
 النشر و الحساب و الصراط و لا یغفلون عنهم فی موقف من المواقف الی آخره
 و اذا کان مشائخ الصوفیة یلاحظون اتباعهم و مرید یهم فی جمیع الأحوال
 و الشدائد فی الدنیا و الآخرة فکیف بائمة المجتهدین و هم ائمة المذاهب
 الذین لهم اوتاد الارض و اوتاد الدین و أمتاء المتارخ علی امة قطب
 نفسایا اخی و قرعینا بتقلید کل امام ما شئت منهم مطلب اینکه
 روز قیامت ہر شخص بنام امام او خواستی شود پس ہر کہ امام او عالم مجتہد
 متورع و متقی باشد او شفاعت خواهد کرد و مقلد و تابع خود را دین او صاف
 در ہر چہ امام رضوان اللہ علیہم اجمعین بطریق اتم و اکمل موجود اند و
 حق تعالی می فرماید و اتبع سبیل من انا اب الی و ہمیں بزرگواران باقی
 امت مرحومینین الی اللہ اند و متابعت شان بر مایان واجب و دلیل
 سوم بر وجوب تقلید قول اللہ تعالی و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله
 ما توتی و فصلہ جہنم و ساءت مصیرا در تفسیر کبیر جلد ثالث ص ۴۶
 نوشته است ان الشافعی سئل من آیت فی کتاب اللہ تعالی تدل علی
 ان الاجماع حجة فقرأ القرآن ثلاث مائة مرة حتی وجد هذه الایة
 و تقریر الاستدلال ان اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام فوجب
 ان یكون اتباع سبیل المؤمنین واجبا و تفسیر مدارک زیر این آیت
 نوشته است و ہر دلیل علی ان الاجماع حجة لا یجوز مخالفتها کما لا یجوز
 مخالفة الكتاب و السنة در تفسیر برصناوی در معنی آیت مذکورہ می نویسد
 و الایة تدل علی حرمة مخالفة الاجماع الی ان قال و اذا کان اتباع

غیر سبیل المومنین محرمان است و اتباع سبیلهم واجب است هر گاه تقلید را علماً
صالحاً امت واجب نوشته اند و لاندی را سخت گناه نوشته اند پس خلاف
کلمه علماء مصادم و مخالف ہیں آیت شریفه است زیرا که حق تعالی همین امت را چنان
صف کرده است کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و
نهون عن المنکر الآية و علماء امت ترک تقلید را منکر کرده از ان نهی فرموده
پس هر که ترک تقلید را جائز داند و خلاف قول علماء رود منکر آیت شریفه
نہی بود معاذ اللہ من ذلک اگر گویند که در فرق غیر مقلدین چون دہلیہ و مزائیہ و
بربرہ نیز جماعت مومنین است اتباع آنها کافی است گوئیم کہ علماء این فرق
مقلدین از چهار اصول شرع و اصل را بزعم خود گرفتند و در ترک کردند
و سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعہ اہل سنت و اجماعہ دور افتادند پس
اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست در نہ ہر صاحب ہوا چون رافضیہ و حائریہ
متزلزلہ و جبریہ و قدریہ ہمین دعوا دارند کہ ما تابع علماء مذہب خود ہستیم پس
چہ جواب غیر مقلدین برائے آنها است ہمان جواب مقلدین است برائے
مقلدین۔ دلیل چہارم بر وجوب تقلید قولہ تعالی فاسئلوا اہل الذکر
کنتم لاتعلمون یعنی پرسید اہل ذکر و دانش را اگر ندانید احکام را درین
سہ امر غور طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اہل الذکر نہ از ہر
س سوم این سوال وقت جہالت و نادانستن است پس ہر گرا از قرآن
بیش مسئلہ واقع دستیاب نشود پس اول لازم است کہ از مجتہد مذہب خود
سوال کنند پس ہر کہ سوال کرد و بر قول ادخل کرد مقلد ثابت شد و اگر سوال نکند
اول مجتہد عمل نکند و انکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است کہ
ذکر کیفیت آیا امام مذہب است یا ہر نسیم خواندہ درین باب حدیثی مروی است

اخرج ابن مردويه عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 ان الرجل يصلي ويصوم ويحج ويعتمر ووانه المنافق قيل يا رسول الله بماذا دخل
 عليه النفاق قال لطعن على امامه وامامه اهل الذكر پس معلوم شد كه مراد
 از اهل الذكر همان اولوالا امر است كه در دليل اول مذکور شده است و اولوالا امر
 بقول صحیح علماء راسخین و امامان مذاهب اربعه اند كه در شان آنها كريمة و مايدكم
 الا اولوالباب و انما يتذكر اولوالباب و فاعتبروا يا اولي الابصار صادق
 آيد نه آنانكه چند سطور از فارسی و ارب و خوانده باشند و از كوچه زهد و تقوی و علماء
 ربانیتین نگذشته باشند و تفسیر قرآن و احادیث شریفه برائے خود كنند و
 حدیث من قال في القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار رواه الترمذی
 و حدیث اذ الویق عالما اتخذ الناس رؤسا جهالاً فسئلوا فافتوا بغير
 علم فضلوا و اضلوا متفق علیه را مصداق باشند فی المشكوة عن جابر رضی
 الله عنه قال خرجنا فی سفر فاصاب منا حجر فتجده فی راسه قال لا صحابه
 هل تجدون لی رخصة فی التمیم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تقد على الماء
 فاغتسل فمات فلما قدمنا الى النبی صلی الله علیه وسلم اخبرناه بذلك
 قال قتلوه قتلهم الله الا سألوا اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال الحیاة
 هر گاه صحابه كرام رضوان الله علیهم اجمعین بسبب فتوی برائے خود بغير سوال از
 مجتهدین صحابه این قدر معاتب حضور انور شدند كه مورد قتلهم الله گشتند پس وا
 بر حال نیم خواندگان این زمان كه اقوال علماء راسخین را گذاشته برائے خود تفسیر
 قرآن و حدیث میكنند و ایمان عوام الناس را غارت می كنند پس این قوم را
 رهنزان دین باید گفت بخانا الله سبحانه من سوء عقیداتهم عن ابن
 سیرین حال ان هذا العلم دین فانظر و اعلم تاخذون دینكم رواه مسلم

له ای فاصحاب واحد ما يجزى

(۱) ابن مردويه احمد الاصفهانی مات سنة ۴۱۰ هـ. [۱۰۱۹ م.]

(۲) محمد ابن سیرین مات سنة ۱۱۰ هـ. [۷۲۸ م.] فی البصرة

والدارمی صحابی جلیل القدر حضرت ابو موسی اشعری در حضور حضرت عبداللہ بن مسعود
رضی اللہ عنہما فتویٰ فی داوومی فرمود کہ لا تسالونی ما دام ہذا الحدیثیکم مشکوٰۃ۔
زیرا کہ ابن مسعود افقہ واعلم بود از ابو موسی رضی اللہ عنہما حضرت امام شافعی با وجود
جلالت قدر خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہما ترک فتوت
فرمود بعدین در نماز میگرد کسی دریافت این معنی از ایشان نمود فرمود ادبنا مع
ہذا الامام اکثر من ان نظہر خلافہ بجزئۃ الخ مرقاۃ شرح مشکوٰۃ وغیرہ این
نظمت و شوکت حضرت امام اعظم را چہ باید کرد شافعی و اربی مروی باید کہ آن
نظمت را بداند کہ اورا در قبر زندہ دانستہ در حضورش خلاف نہ ہمیش علی نفرمود آری
فقہ فی الدین آن نیک مردان را بہتمام حاصل بود و مصداق حدیث شریف
من یرد اللہ بہ خیراً یفقہہ فی الدین رواہ البخاری بود پس احکام شرع
شریف را از فقیہ کامل و مجتہد مذہب باید پرسید نہ از اہل حدیث و اہل تفسیر کہ
جب کل میسر لما خلق لہ ہر کس را بہر کارے ساختند اہل حدیث را بہر
جمع احادیث و تنقید رواۃ ساختند و اہل تفسیر را بہر بیان معانی قرآن
علم ساختند و ہر دو قوم جزا ہم اللہ عنہما خیرا در وظیفہ مقررہ خود بکمال جدوجہد
کشیدند و بمقصد و مطلوب خود رسیدند و فقہا را بہر ابراۃ استخراج احکام از
نصوص شرآن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایہ استخراج احکام شریعت را
قطبہ آخر رسانیدند و راہ را بر ما دور افتادگان آسان کردند بہ دفور علم و تقوا
و اد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از ما اول شناختند مؤخر را از مقدم و
را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجہ کہ فہ امت مرحومہ شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً
بہد این بزرگواران را بجان پسندیدند و غاشیہ برداری این مقتدایان را سعادت
دانستند علما و فضلا و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و ادناد و جملہ طالبان راہ

حق جلیثانہ وعاشقان رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خود را باین شیخ ہسواران
 میدان شریعت بکلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتہدین
 بہم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان در افتادگان
 اقتدا بآن امامان دین واجب است و راه نجات ہمین است یا بموجب
 ہوائے نضائی خود تفسیر قرآن شریف برائے خود و تقریر احادیث ^{مصطفوی}
 بزعم فاسد کا سد خود کردن راه نجات است لا و اللہ راہ نجات پیروی مقتدایان
 دین است اولئک الذین ہدی اللہ فہد اہم اقتدہ نص قرآن
 است و بس سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم کہ مراد از اولوالامر کہ ما ما مور با
 طاعت آنان ہے باشیم علماء مجتہدین اند و اہل الذکر ہم ہمیں بزرگان اند و تقلید ہمیں
 بر ما واجب اما تقلید کی از اینہا بشخصہ دون الاخر اول جمیع از کجا معلوم شد
 بلکہ اگر عمل ما خارج ازین چہار امام نباشد و تقلید کافی است گوئیم کہ تقلید دو
 یا سه یا ہر چہار امام ممکن نیست باین وجہ کہ اختلاف حضرات مجتہدین در فروع
 احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر ہمان فعل را حرام میگوید
 مثلاً اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمہ اللہ و ناقض نیست نزد
 امام اعظم و علی ہذا القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل
 رحمہ اللہ علیہما پس اگر عمل بقول امام اعظم کند مخالف دیگران شد و اگر
 عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید ہر چہار در مسائل اختلافیہ
 غیر ممکن و ہمین حال است در تقلید سے امام و دو امام پس مانند در صورت تقلید
 مگر تقلید یک امام از این ہر چہار و ہمین است تقلید شخصی و اگر گویند کہ در
 بعض مسائل تقلید کی و بعض تقلید دیگرے و در بعض تقلید سوم و در بعض
 تقلید چہارم می کنیم بہر حال از دائرہ تقلید بیرون نیستیم گوئیم کہ این تلامذہ

امام شافعی و سب سے نواقض نسبت نزد امام شافعی و سب سے نواقض نسبت نزد

ست در دین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است مثل
 لناق كمثل الشاة العائرة بين الغنين تعیر الى هذه مرة و الى هذه مرة
 و او مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذو الوجهین الذی یاتی هو لاء بوجه
 هو لاء بوجه رواه البخاری و صادق می آید بر او قوله تعالى اغا النسی نریادة
 الكفر یصل به الذین كفر و ایحلونه عاماً و یحرمونه عاماً یک چیز را یک
 حال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام میگویند مثلاً فی زمانت
 علماء خلافتیه قبل ازین دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام
 گفتند و کرسی نشینی و مبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا
 جمله را حلال میگویند و بعمل می آرند و هجرت بملک افغانیه فرض میدهند
 هزاره ها خلق الله را بی خان و مان کردند و شش ماه تقریباً آن حرام
 و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست آجال خدی
 رت علماء را سخن در وجوب تقلید شخصی بشیخ ابن الهمام در تحریر الاصول
 ابن الحاجب در مختصر الاصول و صاحب در مختار در کتاب در مختار بالفاظ
 بحر الرائق منویند فوجب علی مقلدانی حقیقة العمل به و لا یجوز له العمل
 ل غیره كما نقل الشیخ قاسم فی تصحیحہ عن جمیع الاصولیین انه
 صح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق و مسلم الثبوت از عبد البر
 منقول است ان تتبع رخص المذاهب غیر جائز بالاجماع در
 بخاری نوید لکن منع الاصولیون للتصالح و حکمی عن بعض
 ان من اختار من كل مذهب ما هو اهلون یفسق امام شعرائی و میران
 سید سمعت سیدی علیا الخواص رحمة الله علیه یقول امر علماء
 بالالتزام مذهب معین تقریباً للطریق شاه ولی الله محدث

استسار به غیر سندان الرجوع عن التقليد بعد العمل ممنوع بالاتفاق

ابن الحاجب المالکی مات سنة ٦٤٦ هـ. [١٢٤٨ م.] في الاسكندرية. و دهلوی
 ب در المختار علاء الدین مات سنة ١٠٨٨ هـ. [١٦٧٧ م.]

ودهلوی در انصاف می نویسد بعد المائتین ظهر فیهم التذاهب للمجتهدین
 باعیانهم وقل من كان لا يعتمد على مذهب مجتهد بعينه وكان هذا
 هو الواجب في ذلك الزمان انتهى. راقم گوید چونکه در آن زمان واجب بود
 در این زمان بطریق اولی واجب است ملا علی قاری در رساله تشیع الفقهاء
 نوشته است بل وجب علیه ان یعین مذهباً من هذه المذاهب و تفسیر احمدی
 نوشته است اذا التزم مذهباً يجب علیه ان یدوم علی ذلك ولا ینتقل
 عنه الی مذهب آخر شیخ ابن الہمام در فتح القدر می نویسد فبهذا اظهر ان
 الصواب ما ذهب الیه ابو حنیفة وان العمل علی المقلد واجب الا فتاء
 بغيره لا یجوز لهم ذرعا لمکیری می نویسد حنفی ارتحل الی مذهب الشافعی
 یعزیز کذا فی جواهر الاخلاقی حموی^[۲۲] در شرح اشباه می نویسد و فی الفتح قالوا
 ان المنتقل من مذهب الی مذهب بالاجتهاد والبرهان اثم فینستوی
 التعزیر فبلا اجتهاد و برهان اولی قهستانی^[۲۳] و نقایه شرح هدایه در کتاب
 القضاء می نویسد قال ابو بکر الرازی لوقضی بخلاف مذهب مع العلم له
 یجز فی قولهم جمیعاً و شرح مسلم الثبوت ص ۶۲۲ می نویسد غیر المجتهد
 المطلق ولو كان عالماً یلزمه التقليد للمجتهد ما امام شعرانی در صفحہ ۲۲ میزان
 می نویسد فان قلت فهل يجب علی المجرب عن الاطلاع علی العین الاولی
 للشریعة التقليد بمذهب معين فالجواب يجب علیه ذلك لسلا یضلل نفسه
 ویضلل غیره در رد المحتار جلد چهارم ص ۲۸۳ می نویسد لیس للعاهی ان یتحول
 من مذهب و لیستوی فیہ الحنفی و الشافعی مولف گوید عامی دین عبارت
 بقابل مجتهد است چنانچه از عبارتهائے فوق ظاہر است ملا علی قاری در شرح
 عین العلم می نویسد فلو التزم احد مذاهب کابی حنیفة و الشافعی فلا یقلد

(۱) أحمد منلاجیون الهندی الحنفی مات سنة ۱۱۳۰ هـ. [۱۷۱۸ م.]

(۲) أحمد الحموی الحنفی مات سنة ۱۰۹۸ هـ. [۱۶۸۶ م.]

(۳) محمد القهستانی الحنفی مات سنة ۹۶۲ هـ. [۱۵۵۵ م.] فی بخاری

(۴) احمد ابو بکر الرازی الحنفی البغدادی مات سنة ۳۷۰ هـ. [۹۸۰ م.]

غایره فی مسئلة من المسائل شاه ولی الله در عقد الجیدی نویسد اذالم یجتمع
الاجتهاد لا یجوز له العمل علی الحدیث بخلاف مذهب لانه لا یدری
نه منسوخ ما دل او محکم علی ظاهره و مال الی هذا القول ابن حاجب^[۱۱] فی
نصره و تابعوه - ایضا شاه ولی الله دهلوی در رساله فیوض الحرمین بنویسد
عرفنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المذهب الخفی
الطریقة انیقة وهی اوفق الطرق بالسنة المعروفة التي جمعت ونقحت فی
مان البخاری واصحابه حضرت داماد گنج بخش لاهوری در کتاب کشف المحجوب
نویسد که حضرت یحییٰ معاذ راسی^[۱۲] رحمه الله علیه در خواب زیارت حضرت رسول
قبول صلی الله علیه وسلم کرد عرض کرد که این اطلبک یا رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال عند علم الی حنیفة صاحب تحریر در کتاب خودی نویسد
یخرج عما قلد فیہ ای عمل به اتفاقا مولانا عبد السلام در شرح جوهره
نویسد ان عقد الاجماع علی ان من قلد فی القروع ومسائل الاجتهاد و
هو لاء بری عن عهدة التکلیف به فیما قلد فیہ حضرت امام ربانی^[۱۳] مجتهد
ثانی رحمه الله علیه در رساله مبدا و معاد میفرماید آخر الامر الله تعالی
ت رعایت مذهب که نقل از مذهب الحاد است حقیقت مذهب خفی در
قرات ماموم ظاهر ساخت الی آخره حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی در
بیر خود تحت آیه ولا تجعلوا الله انداد امی نویسد کسانی که اطاعت اینها
خدا فرض است شش گروه اندازان جمله مجتهدان شریعت و مشائخان^[۱۴] طریقت
کرامت امام غزالی رحمه الله علیه در کتاب کیمیای سعادت در بحث آداب
سری نویسد مخالف مذهب و کردن نزدیکی پس روانباشد حضرت شیخ
الحق دهلوی در شرح سفر السعادت می نویسد خانه دین این چهار اندام که

راہی ازین راہ و دری ازین درہ گرفت و اختیار نمود براہ دیگر رفتن و دری
 دیگر رفتن عیب و لہو باشد و کار خائنہ عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن
 است و از راہ مصلحت بیرون افتادن است انتہی باز دیگر جامی تولید
 قرار داد علماء و مصلحت دیدایشان در آخر زمان تعیین مذہب است ضبط
 و ربط کار دین و دنیا ہم در ای صورت بود از اول خیر است کہ ہر کدام راہ کہ اختیار
 کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار کیے بجانب دیگر رفتن تو ہم سو ظن
 و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علمائے اہل
 و ہول الخار و فیہ الخیر امام قہستانی^۱ در شرح مختصر وقایع قبیل کتاب الاثر بہ فی تولید و
 اعلام ان من جعل الحق متعددا کالمعتزلة اثبت للعامی الاختیاری فی
 الاخذ من کل مذہب ما یھواہ و من جعل الحق واحد اکلمائنا
 النزم للعامی اما ما کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذہب مباحہ صا
 فاسقا کما فی شرح الطحاوی للفقیہ سعید ابن مسعود^۲ سوال اگر کسی
 گوید سلنا کہ تلیق مذہب تملع فی الدین است و ہر کہ ہر مذہب ازین
 مذہب چہارگانہ المتفوع علی وجوب العمل بہ اختیار کرد باز اورا جائز
 نیست کہ نقل بہ دیگر مذہب کند اما حنفیان را مثلاً التزام مذہب امام ابو
 نمودن و آنرا حق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است و
 ہچنین شافعیان را مذہب امام شافعی حق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح
 بلا مرجح است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب
 حنفیان این است کہ ما مذہب خود را حق بالاتباع میدانیم و بر خود التزام
 ہمیں مذہب معین کردہ ایم و این ترجیح بلا مرجح نیست بلکہ ترجیح بلا مرجح
 ہست الحال وجہ ترجیح بشنو اول اینکہ حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نے

(۱) محمد القہستانی الحنفی مات سنۃ ۹۶۲ ھ۔ [۱۵۵۵ م.] فی بخاری.

(۲) سعید بن مسعود الکازرونی مات سنۃ ۷۸۵ ھ۔ [۱۳۸۳ م.]

بن ثابت رحمه الله عليه اعلم واقدم واقفه واورع امامان مذاهباست حضرت امام
شعراي رحمه الله تعالى اگر چه شافعي المذهب است از روى انصاف اوصاف
حضرت امام اعظم را چنین می نویسد فلا ينبغي لاحد الاعتراض عليه راي على
ابى حنيفة) لكونه من اجل الائمة واقدم مهم تدوين المذهب اقربهم
سندا الى النبي صلى الله عليه وسلم ومشاهد الفعل اكابر التابعين وكان
متقيدا بآثار كتاب والسنة ومتبرئا من الراي مؤلف گوید چون امام شعراي
شخصی که از علماء ربانیتین شمرده می شود او را متبرئا من الراي می نویسد بعض
بل حدیث او را واصحاب او اصحاب الراي لقب می دهند عفا الله عنهم
وسا محم ما اجرهم على تقيص اکابر الدين حضرت شيخ ابن حجر مکی شافعي رحمه الله
تعالى کتابے علیہ در مناقب حضرت امام ابو حنیفہ تصنیف کرده است سنی
بیرات احسان فی مناقب النعمان مشهور و معروف است حضرت شیخ السید ابن
عابدین حنفی در رد المحتاری نویسد وحسبك من مناقبه اشتها ر مذهب
ما قال قولا الاخذ به امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الحكام
تبعه من زمنه الى هذه الايام وقد اتبعه على مذهب كثير من الاولياء
كرام الخ - اى فى عامة بلاد الاسلام بل كثير من الاقاليم والبلاد لا يعرف
مذهب كبلاد الروم والهند والسند وما وراء النهر وسمرقند - و
له من زمنه الى هذه الايام فالدولة انعباسية وان كان مذهبهم
مذهب جدهم فالترقضاتها ومشاخر اسلامها حنفية يظهر ذلك لمن
فتح كتب التواريخ وكان مدة ملكهم خمسمائة سنة تقريبا واما الملوك
المجوقيون وبعدهم الخوارزميون فكلهم حنفيون وقصاة مالكم

و الفاضل ما شهدت به الاعداء - قال الشعراي فى كتابه المسمى
طائفة المنز يقول الفقراي الى الله تعالى عبد الوهاب بن
محمد بن على الشعراي الشافعي عفا الله عنه ...

خالبا حنیفة الخ علامہ محمد طاہر حنفی در مجمع البحاری نو لیسید ویدل علیہ ما
 یسر اللہ له من الذکر المنتشر فی الآفاق فلولہ یکن باللہ تعالیٰ سر فیہ لما جمع
 شطر الاسلام علی تقلیدہ - ملا علی قاری ہروی در رسالہ ردو قتال بنو لیسید
 واتباع ابی حنیفة قد یماد حدیثا ففی الانر دیاد فی جمیع البلاد سیما فی بلاد
 الروم وما وراء النہر وولاية الهند والسند واكثر اهل خراسان و
 عراق مع وجود کثیرین منهم فی بلاد العرب بالاتفاق واطن انہم یكون
 ثلثی المسلمین بل اکثر عند المہند سین بالاتفاق مع ان السلاطین فی
 کل زمان و مکان ثابتون علی مذہب النعمان فی کل عصر و دہر حضرت
 امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ در
 مکتوبات شریف خود میفرماید مثل روح اللہ مثل امام عظیم کوئی است کہ بکرت
 و رع و تقوی و دولت متابعت سنت درجہ علیا در اجتهاد و استنباط یافتہ
 است کہ دیگران در فہم آن عاجز اند و مجتہدات اورا بواسطہ رقت معانی
 مخالف کتاب و سنت دانند و اورا اصحاب الراء پیدا رند کل ذلك لعدم
 الوصول الی حقیقة علمہ و درایتہ و عدم الاطلاع علی فہمہ و فراستہ
 مگر امام شافعی علیہ الرحمۃ از فقہائت او علیہ الرضوان شمرہ یافت کہ گفت الفقہاء
 کلہم عیال ابی حنیفتہ فی الفقہ یواسطہ ہمیں مناسبت کہ بروح اللہ وارد
 تو اند بود آنچه حضرت خواجہ محمد پارسا رحمہ اللہ در فصول ششہ نوشتہ است
 کہ حضرت عیسیٰ بعد از نزول بجدہب امام ابو حنیفہ حکم دعمل بنواہد کرد الغرض
 علما و صلحاء اکثر امت مقلدین مذہب حنفی اند غیر مقلدین بنسبت چنین فرد
 کامل عالم و عامل آنچه یا وہ گوئی ہا میکنند و مقلدین مذہب را حکم کفر میدہند
 بلکہ میگویند کہ از خواندن کتب فقہ ہر کافر میشود و در کتب این قوم چون الجرح

(۱) محمد طاہر الفتی الہندی مات سنۃ ۹۸۶ ھـ . [۱۵۷۸ م .]

(۲) محمد پارسا الحنفی مات سنۃ ۸۲۲ ھـ . [۱۴۱۹ م .] فی المدینۃ المنورۃ

على بحنيفة - وبوئى غسلين وغيره بتصریح نوشته است معلوم نیت که این کم
صیبان را چه باعث است بر دشمنی چنین امام معظم و مکرم و در حقیقت دشمنی
و دشمنی اکثر ائمه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم را تم مؤلف گوید عفا الله
نه در این اصل راجع اکثر روایات مرقوم منقول است از کتاب المجید فی
جواب التقليد تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سوری در
تنبذی از کتاب من کبیر امام ابوحنیفه رضی الله عنه جمع کرده شیخ عالم محمد
بن محمود الخوارزمی رضی الله عنه ذکر می شود شیخ موصوف در دیباچه کتاب
در در مناقب حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله علیه چنین می نویسد الباب
اول فی ذکر شی من فضائله التي تفرد بها اجماعنا فنقول وبالله
توفیق مناقبه و فضائله كالحصى لا تعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصا
من من فضائله خاصة التي تفرد بها ولو يشاركه اجماعنا من بعد
ما فحصرها في عشرة انواع الأول في الأخبار والآثار المروية في مدحه
من من بعد الثاني في انه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد
ول الله عليه وسلم بالخير دون من من بعد الثالث في انه روى عن
باب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من من بعد الرابع في
في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عن من التابعين و
اء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من
عين وغيرهم السابع في انه اتفق له من الاصحاب العظام المجتهدين
يتفق لاحد من من بعد الثامن في انه اقل من استنبط حكم الاحكام
من قواعده الاجتهاد التاسع في انه لم يقبل العطايا عن خلقاء الريا
فضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشري في وفاته و

عن عبد الله بن مفضل قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه
يقول الا ابتئكم برجل من كوفان من بلد تكمر هذه او من كوفكم هذه
يكفي بابي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في آخر
الزمان الغالب عليهم التنا بزيقال لهم البناينة كما هلكتم ^{فضنه}
بابي بكر وعمر رضي الله عنهما. انتهى مختصرا. مؤلف گوید عفا الله عنه اگر
بعض اصحاب حدیث اعتراض کنند و گوید که روایة این احادیث مجهول
الحال هستند گوئیم جمل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد
اگر گویند که این احادیث در صحاح شش نیامده اند گوئیم احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محدود در صحاح شش نیستند قطع نظر از این احادیث
حدیث ترمذی در منقبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است و آن
بن است عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم ولما
تقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لم يلحقوا
نا فلم يكلم قال وسلمان الفارسي فينا قال فوضع رسول الله صلى
الله عليه وسلم يده على سلمان فقال والذي نفسي بيده لو كان
يمان بالثريا لتنادى له رجال من هؤلاء الحديث يعني من اهل لفار
روایت دیگر لو كان العلم بالثريا لتنادى له رجال من اهل فارس
معلوم است که نسب امام اعظم فارسی است و این هم معلوم که چون امام
ملم کسی در فارس یا صاحب علم و اجتهاد نگذشته است از آن وجه
نخ عبد الحق در لمعات مینویسد ولقد ظهر بسطة العلم والاجتهاد
لتابعين ما لم يظهر في غيرهم و تابعیت حضرت امام در نوع ثالث

بثبوت خواهر كسيد. واما النوع الثاني من المناقب انه رضى ولد في زمن الصحابة
 وبسند ه الى ابى النعيم لينول ولد ابو حنيفة سنة ثمانين من الهجرة
 وبسند ه الى حماد ابن ابى حنيفة يقول ولد ابى سنة ثمانين وهكذا
 اخرجها الحافظ ابوالقاسم طلحة بن محمد بن جعفر في مسنده وقال توفي
 في ايام عبد الله بن جعفر بن ابى طالب وابو امامة الباهلي وواثلة
 بن الاسقع وعمر بن حريث وعبد الله بن ابى اوفى وجماعة من الصحابة
 يقول اضعف عباد الله محمد العربي الخوارزمي فثبت بهذا انه ولد في
 زمن الصحابة وهو من اهل القرن الذي شهد له رسول الله صلى
 صلى الله عليه وسلم ايضاً وقد اجمعوا ان ولادته كانت في القرن الاول و
 نشاءته في القرن الثاني واجتهد وافق في القرن الثاني وصدرا من القرن
 الثالث واما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وان اختلفوا في
 عددهم فمنهم من قال انهم ستة وامرأة ومنهم من قال انهم خمسة
 وامرأة ومنهم من قال سبعة وامرأة فسند الخوارزمي رضالى ابى يوسف
 القاسم ابى ابو حنيفة رضى الله عنه قال سمعت انس بن مالك يقول
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فریضة على كل مسلم
 وبذلك الاسناد الى ابى داود الطيالسي عن ابى حنيفة رضى الله عنه قال ولدت
 سنة ثمانين وقدم عبد الله بن انيس صاحب رسول الله عليه وسلم الكوفة
 سنة اربع وتسعين وراية وسمعت منه وانا ابن ابراهيم سنة سمعت
 يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول جئت الشئ يعنى
 ويقسم وبسند ه الى ابى يوسف القاسم ابى ابو حنيفة قال ولدت

والله اعلم بالعدل فان اصحاب الحديث اختلفوا منهم من جعل باحقيقة من القرن الثاني واولى ذلك بعضهم لكن اتفقوا انه من القرن الثالث الذين

سنة ثمانين و تحجت مع ابي سنة ست وتسعين وانا ابن ستة عشر سنة فلما
قلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابي حلقة من هذه فقال
قته عبد الله بن الحارث ابن جسر الزبيدي صاحب النبي صلى الله عليه
لمو فتقدمت فسمعت يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
تفقه في دين الله كفاه الله همة و رزقه من حيث لا يحتسب و بسنده
يحيى بن قاسم عن ابي حنيفة قال سمعت عبد الله بن ابي ادنى يقول سمعت
الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو كحجر قطاه بنى
تعالى له بيتا في الجنة و بسنده ه الى ابي سعيد الجندي عن ابي حنيفة
سمعت واثلة بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تظهور شاة لاجيك فيعافيه الله و يبتيك و بسنده ه عن يحيى
يعين ان ابا حنيفة صاحب الراي سمع عائشة بنت عمر تقول قال
ول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله في الارض الجراد لا اكل ولا
مه فهو لاء الخمسة من الصحابة و امرأة من الصحابيات و اما من قال
م سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزني و فيه
لان معقل مات في خلافة معاوية رضد مات معاوية و سنة ستين
دين عبد الله الانصاري و ظن انه سمع منه ولو يكن سمع منه لانه
و اما النس بن مالك و غيره من هؤلاء فلا مانع من ذلك وقد
رت المر وايات في ذلك فان النس بن مالك رضي الله عنه
سنة احدى وتسعين او ثنتين و تسعين او ثلاث و تسعين
عمر ابي حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق و اما النوع
مع من مناقبه فانه قد ثبت بسنده المتصل الى يحيى بن معين قال

مهمت علي بن مسهر يقول خرج الاعمش الى الحج فشيعة اهل الكوفة وانا
فيهم فلما اتى القادسية راوه مغموما فقالوا في ذلك فقال علي بن مسهر
شيعةنا قالوا نعم قال ادعوه لي فدعوني وكان يعرفني بمجالسة ابي حنيفة
فقال ارجع الى مصر و سل ابا حنيفة ان يكتب لي المناسك فرجعت ^{سائلة}
فاملأ علي ثم اتيت بها الاعمش وبسنده قال ثنا ابو يوسف قال لقيتني
الاعمش فقال صاحب هذا الذي يخالف عبد الله بن مسعود قال قلت له
فيما يخالفه قال قال عبد الله بيع الامة طلاقها وصاحبك يقول ليس
بيع الامة طلاقها فقلت له انت حدثنا عن النبي صلى الله عليه
وسلم انه لم يجعل بيع الامة طلاقها فقال الاعمش واين حدثت ذلك
قال قلت له انت حدثنا عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة بنت
الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم خير بيرة فقال ابو يوسف رحمه
الله فلو كان بيع الامة طلاقها لما كان للتخير معنى لان عائشة ^{منهين} ام المؤمنين
رضي الله تعالى اشترتها فلو كان بيعها طلاقها لما خيرها النبي صلى الله
عليه وسلم فقال الاعمش يا يعقوب هذا في هذا قال نعم قال محمد
وفي رواية ان الاعمش قال ان ابا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه
الدقيقة وغور خوا مض العلوم الخفية رآها ابو حنيفة في ظلمة
اماكنها من فم ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو
سراج امتي - انتهى مختصرا - واما النوع الخامس من فصائل رواية
الكبار عنه فبسنده الخوارزمي الى الاستاذ الى محمد عبد الله بن محمد
بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل علي
فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمر بن دينار فانه من شيوخ

ابى حنيفة وكبار العلماء وقد روى عنه ونظره واشباهه كعبد الله
 بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعني البخاري روى
 عنه عباد بن العوام وهشيم ووكيع وهمام بن خالد وابومعاوية
 الضريوقد روى عنه عبد العزيز بن ابى رواد وعبد المجيد بن عبد العزيز
 ابن رواد وسفيان بن عيينه وفضيل بن هياض وداود الطائي و
 ابن جريج وعبد الله بن يزيد المقرئ روى عنه تسع مائة حديث
 وسفيان الثوري وابن ابى ليلى وابن مبرمة روى عنه حديثا واحدا
 ومسعر بن كدام واسماعيل بن ابى خالد وشريك بن عبد الله وحمزة بن
 حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن ابى الجود امام القراء وشيخ
 ابى حنيفة كان يسأله ويأخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و
 كان يقول اتيتنا صغيرا واتيناك كبيرا انتهى مختصرا - واقام النوع الساد
 من مناقبه انه تلمذ عند اربعة الاف من شيوخ ائمة التابعين فبسند
 الخوازمي ابى حفص عمر بن الامام ابى بكر انه قال وقعت مناقرة
 بين اصحاب الامام الاعظم ابى حنيفة واصحاب الامام المعظم الشافعي
 فنضتل كل طائفة صاحبها فقال ابو عبد الله بن ابى حفص الكبير وهو
 امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدوا ومشائخ الشافعي كرههم فعند
 فقالوا انهم بلغوا ثمانين شيخا فقال لهم فعندوا ومشائخ ابى حنيفة
 فعندهم فقالوا انهم بلغوا اربعة الاف وبسنداه الى الرابع بن يونس
 يقول دخل ابو حنيفة رضى الله عنه على امير المؤمنين ابى جعفر المنصور
 وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا امير المؤمنين هذا العالم الدنيا
 اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

بن الخطاب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب علي بن ابي طالب رضى الله
عنهم عنه وعن اصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله وعن اصحاب
عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس
على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك و
اقا التواريخ السابغ من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لا يتفق لاحد
من بعده فبسنده الى قاضي القضاة ابو بكر عتيق بن داود اليماني رحمه
الله في ترجيح مذهب ابي حنيفة رحمة الله عليه على سائر المذاهب في
كلام طويل فصيح الى ان قال هو امام الامة وسراج الامة صنم الدنيا
السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ايداه الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع
له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة ما لم يجتمع في عصر من
العصور في الاطراف والاقطار منهم ذو الفقير والذراية ابو يوسف
يعقوب بن ابراهيم الانصارى ومنهم ابا عبد الله الرباني محمد بن الحسن الشيباني^(١)
ومنهم ذو النكاية الباهر زفر بن هذيل التميمي العبدي ومنهم الفاضل
الزبيد الحسن بن زياد اللؤلؤي ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح^(٢)
ومنهم الفقيه الكامل عبد الله بن المبارك ومنهم ازهد الامة داود^(٣)
بن نصير الطائي ومنهم حفص بن غياث النخعي ومنهم الامام بن زكريا بن
ابي نراثة ومنهم الامام حماد بن ابي حنيفة ومنهم يوسف بن خالد السعدي
وغايبه بن يزيد الاودي وجبان ومنديل ابا علي وعلي بن مسهر و
القاسم بن معمر واسد بن عمر والبجلي وتوح ابن ابي مريم وغيرهم
قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاورهم و
ناظرهم وحاورهم وسالهم فيسمع ما عندهم من الاجبار والاثار

(١) محمد بن حسن الشيباني مات سنة ١٨٩ هـ. [٨٠٥ م.] في الري

(٢) وكيع بن جراح الكوفي الحنفي مات سنة ١٩٨ هـ. [٨١٣ م.]

(٣) عبد الله بن المبارك مات سنة ١٨١ هـ. [٧٩٧ م.]

(٤) ابو عمرو حفص بن غياث قاضي بغداد مات سنة ١٩٤ هـ.

ويقول ما عنده ويناظرهم شهرا او اكثر حتى يستقر احد الاقوال
فيثبته ابويوسف رحمه الله تعالى حتى اثبت الاصول على هذا المنهاج
شورى لانه تقرّد بذلك كغيره من الائمة والدلائل على ذلك
ما اخبرني فلان عن فلان (وساق المسند) قال كنا عند وكيع ابن
الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابو حنيفة فقال وكيع وكيف يقدر
ابو حنيفة ان يخطى ومعه مثل ابى يوسف وزفر ومحمد في قياسهم و
اجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابى زائدة وحفص بن غياث و
ومندل ابنا على في حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن
يعنى ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود في معرفته باللغة والقرب
وداود بن نصير الطائي وفضيل بن عياض في زهدهما وورعهما من
كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن ليخطى لانه ان اخطأ شروء الى الحق
ثم قال وكيع والذي يقول مثل هذا كالانعام بل هم اضل فسيقول
ان الحق فيمن خالف اباحنيفة اقول له ما قال الفرزدق لجرير اولئك
ابائي فحسني بمثلهم اذا جمعنا بجرير المجامع - واما النوع الثامن من
فضائله التي لم يشارك فيها من بعده هاته اول من دون علم الشريعة و
رتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطاء لم
يسبق اباحنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم
باحسان لم يصنعوا في علم الشريعة ابوابا مبرزة ولا كتباً مرتبة وانما كانوا
يعتدون على قوة حفظهم فلما راى ابو حنيفة العلم منتشرا خاف عليه
من الخلفاء السوء ان يضيقوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله
لا يقبض العلم انزاعا ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء

جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويضلون فلذلك دونه ابو حنيفة
فجعله ابوابا وكتبا فيبدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم سائر العبادات
ثم المعاملات وهو اول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت مسائل
ابي حنيفة خمسمائة الف مسألة وكتبه وكتب اصحابه قد دل على ذلك مع
تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشقة على دقائق النحو والحساب
ما يتعب في استخراجها العلماء بالعربية والمجاز والمقابلة وفنون الحساب
وهو اول من استنبط حكم الاحكام و أسس قواعد الاجتهاد على سبيل
الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس
عيال على ابي حنيفة في الفقه ويسنده الى يحيى بن معين يقول سمعت
يحيى بن سعيد القطان يقول لا نكذب على الله تعالى ما سمعنا بحسن
من رأى ابي حنيفة وقد اخذنا بالآثار قوله - انتهى مختصرا - واما النور
التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى كان يتعیش بكسب الحلال ويفضل
على جماعة المشايخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما
اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) الى مسعر بن كدام قال كان
ابو حنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا
اكتسى ثوبا فعل ذلك ويسنده الى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت
مع ابي حنيفة في طريق يعود مريضا فرآه رجل من بعيد فاخترأ
منه واخذ في طريق اخر فلما علموا ان ابا حنيفة بصره خجل ووقف
فقال له ابو حنيفة لم عدلت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف
درهم وقد طال الوقت وامتد ولم اقدر ان اودي فقال له
ابو حنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبتك منه كله

(١) مسعر بن كدام الكوفي مات سنة ١٥٥ هـ. [٧٧٢ م.]

(٢) شقيق البلخي مات سنة ١٧٤ هـ. [٧٩٠ م.]

واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رايتني قال شقيق فعرفت
 انه زاهد حقيقي. واما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشارك فيها
 احد من بعده انه مات مظلوما ومجوسا ومسموما والدليل على ذلك
 ما انبأني فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث
 المنصور الى ابي حنيفة و سفيان الثوري وشريك بن عبد الله
 فادخلوا عليه فقال لهم لِمَ ادعكم الا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود
 فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البصرة فخذ والحق بها وقال لشريك
 هذا عهدك على قضاء الكوفة فخذ والحق بها وقال لابي حنيفة هذا
 عهدك على مدينتي هذا ثم قال لحاجبه وجه معهم او كما قال
 فس بن ابي فاضل مائة سوطا ما شريك فاحذ عهدك ومضني واما سفيان
 فاحذ عهدك وتركة في المنزل وهرّب الى اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل
 العهد فضرب مائة سوطا وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء
 على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال
 بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء
 آخر والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت
 الخطيب في تاريخ بغداد من المطاع عن ابي حنيفة ما يعارض ما
 ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال
 والخامس من حيث التفصيل. قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه. قد
 اطنب المصنف اعنى الخوارزمي واجاب فاحسن واجاد لكتبي تركت نقله
 لان هذه العجالة لا تحتمل ذكره ومن اراد الاطلاع عليه فعليه بالسند
 الكبير الا اني احببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب

الخامس قال فيها ما شنع هو وغيره على ابي حنيفة رضي الله عنه انه لا يعمل
بالخبر واغا يعمل بالرأي وهذا قول من لا يعرف شيئاً من الفقه ومن شتم
سراحتته وانصف اعترف ان ابا حنيفة ^{رحم} عمل للناس بالاجار وابتاع
الاثار والدليل على بطلان ما قاله من وجوه ثلاثة احد ها ان ابا حنيفة
رحم الله يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافاً للشافعي
رحم الله والثاني ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو
الذي يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس ^{سب} لمنا
وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب. والثالث قياس الشبه
وهو ان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية
والرابع قياس الطرد وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد.
والوحيفة واصحابه رحمهم الله قالوا بان قياس الشبه والاحالة باطل و
اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابو زيد الكبير بان
قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رحم الله بان انواع
الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبه كثيراً ومن ذلك قولهم
الخل مائع لاسي القنطرة على حبسها فلا يزال النجاسة كالدهن وان لم
يكن ذلك مؤثراً فجمع الشافعي بين الخل والدهن لمشابهتهما في الصفة
والوحيفة ^{رحم} جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في انزالة النجاسة من
الترقيق بالمجاورة والشيوع بالذلك والتقاطر والذوال بالعصر ولذلك
امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة ^{رحم} لا يستعمل الا نوعاً او نوعين من
القياس والشافعي ^{رحم} يستعمل الانواع الاربعة ويراهما حجة ويقول الخطيب
وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاجار وهذا

نفاى المناسبة ١٢

لغلبة الهوى وقلة الوقوف على الفقه فمن عرف ما أخذ إلى حنيفة رحمه
اصحابه عرف بطلان مقاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة
قال القهقهة في الصلوة ناقضة لحديث الاعمى الذي وقع في البركة
فضحك بعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا من قهقهه مناكم فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان
ضعيفا فقد قال به ابو حنيفة وترك قياس القهقهة في الصلوة على غير
الصلوة خلافا للشافعي فانه اخذ بالقياس وقال ابو حنيفة يجوز ^{صنوه} زوال
بنيذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجرح وان كان ضعيفا فقد اخذ
به ابو حنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعي
فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة يقدم الاحاديث الضعيفة
على القياس ولكن رأى الخطيب وامثاله انه ترك ابو حنيفة العمل ^{بعض}
الاحاديث التي اخذها الشافعي ووطن انه تركها بالقياس ولم يعلموا
انه انما تركها لاحاديث اصح منها فمنها قوله عليه السلام اذا بلغ المساء
قلبين لم يحل جنبنا تركه ابو حنيفة لانه ليس في الصحيحين ولان القلة ^{سم}
مشارك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان
البخاري ومسلم وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ثم
يتوضا منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هاني انها
كفحت ان يتوضا بالماء الذي يبلى فيه شئ تركه ابو حنيفة لان
ام هاني روت عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا والحديث
الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت
وفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها

بسد راجع في الاخيرة كافر اقله هذا الحديث الصحيح قال ابو حنيفة
بان اسم الماء المطلق اذا نزل باختلاط شئ طاهر كالسدر والكافور
الاشنان والصابون والنزع حفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعي ومنها
احاديث وردت في عدم جواز الوضوء بفصل وضوء المرأة لغير شئ منها
في الصحاح تركوا العمل بهذا الحديث الصحيح الذي ذكره الترمذي في جبا^{مه}
وهو حديث ميمونة قالت اجتنبت لنا ورسول الله صلى الله عليه وسلم
فاغتسلت في جنة ففضلت فضلة فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليغتسل منها قلت اني اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليها جنابة ولا
ينجسه شئ فاغتسل منه قال ابو عيسى الترمذي رحمه الله هذا حديث
حسن صحيح فلهذا قال ابو حنيفة رحمه الله يجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض
صحاب الحديث - ومنها الاحاديث العامة التي وردت في نجاسة الماء
بموت الحيوان تركها ابو حنيفة في موت ما ليس لدمه سائل كالبق والذباب
والزنا بغير العقارب للحديث الخاص الذي اخرج البعدي في صحيحه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم
فليغمسه كله ثم ليطرحه فان في احد جناحه شفاء وفي الاخر داء ومنها
العمومات التي وردت في الميتة تركها ابو حنيفة في جواز دباغ جلدها
خاصة للحديث الصحيح الذي اتفق الشيمان على اخراجه وهو حديث ابن
عباس قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال الا
استنفعتم بها فقالوا يا رسول الله انها ميتة فقال انما حرم اكلها
فلهذا قال يظهر جلدها بالدباغ خلافا للجماعة - ومنها هذه
العمومات الواردة في الميتة ايضا تركها ابو حنيفة رحمه الله بهذا الحديث

الصحيح وهو قوله انها حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظها
 وقرنها ومرفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله ومنها احاديث وردت في عدل
 وجوب غسل المتى وجواز القرص والفرك فظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث
 قال بجاسة المتى ولم يتركها بل عمل بها فقال يجرى الفرك في اليابس
 يجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذي اتفق الشيطان على اخراجه
 وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتني عائشة رضي الله عنها انها كانت
 تغسل المتى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلى واما انظر
 الى البقع في ثوبه من اثر الفسل فلهذا قال انه نجس خلافا للشافعي ومنها
 حديث ابن عمر قيت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدير الشام فظنوا ان ابا حنيفة
 ترك العمل به بل قال ابو حنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضي حاجته
 فلما ابتداء في قضائها استدير القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي
 اتفق الشيطان على اخراجه وهو حديث ابي ايوب ^{رضي} ان النبي صلى الله
 عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا وغربوا
 فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز استقبال القبلة في قضاء الحاجة
 في الصحارى والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث
 ومنها الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ ثلاثا
 ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم يكرر المسح مستحبا و ابو حنيفة
 رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس ^{وضوء}
 ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذي في حديث علي
 رضي الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيناه

سبح برأسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الأحاديث التي
وردت في تعجيل المغرب وكراهة تأخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل
بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات و ابو حنيفة يقول يكره تأخيرها
لهذه الأحاديث ولا يدل كراهة التأخير على انه ليس له وقت جواز الإدا
تأخيرا لعصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اذاه قبل غيبوبة
الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال اذا قدم العشاء فابدأ به قبل ان تصلوا صلاة المغرب ولا
تجأوا عن عشاءكم فهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها
الأحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي اول الوقت فظنوا ان
ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابو حنيفة بينهما
لاحتمالها وبين الحديث الصحيح الذي رواه الترمذي عن النبي صلى الله عليه
وسلم انه قال اصبحوا بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذي هذا حديث
حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعاً بينه وبين الحديث الآخر
الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان اخر الوقت ايضاً وقتها
واما قول اول الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات
اشارة اليها ابن الجوزي^(٢) في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعاً وقد صرح به
غاية ومنها الأحاديث التي وردت ان صلوة الوسطى صلاة المفترظون
ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابو حنيفة
موجب الحديث الصحيح الذي اخراجه الشيخان عن علي رضي الله تعالى
عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملاء الله قلوبهم
وقبورهم ناراً كما شغلونا عن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس

فلهذا

له اى اسفروا

(٢) ابن الجوزي عبد الرحمن مات سنة ٥٩٧ هـ. [١٢٠١ م.] في بغداد.

فلهمذا قال الوسطى صلاة العصر خلا فاللشافعي فانه قال الفجر ومنها الاتحاد
 التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا ان ابا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل
 بها لانها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما عن
 بعض الصحابة فقد صرح منه شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي
 بن عمر الدارقطني حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا وادرجه فيه
 احاديث موضوعة فانكر عليه ذلك المحدثون ورووه عن قوس واحد فلما
 قدم مصر قال له بعض المالكية اناشدك الله الذي لا اله الا هو هل
 صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية قال
 لا فلهمذا لم يعمل بها ابو حنيفة وانما عمل بالمحدث الصحيح الذي خرجه
 الشيخان عن ابن مالك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وخلف ابي بكر وعمر وعثمان وكافوا لا يجهرون ببسم الله الرحمن الرحيم
 وفي لفظ فكانوا لا يستفتحون القراءة ببسم الله الرحمن الرحيم فلهمذا قال
 رحمه الله لا يجهرن خلا فاللشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في الفاتحة
 نحو قوله عليه السلام لا صلوة الا صلوة الابفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرأ فيها
 بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث
 قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرأ غيرها و
 لم يعملوا انه انما عمل بها ابو حنيفة وانما جمع بين الكل ابو حنيفة لانه قال
 الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا
 فهو عاص و صلوة ناقصة غير تامة وان كان تركها ناسيا مجبر بسجود
 اسهوه وقال لا صلوة كاملة فاضلة الابفاتحة الكتاب لكن لا يبطل بترك
 الفاتحة للحديث الصحيح الذي تلقته الامة بالقبول واتفق الشيخان على

اخراج ان النبي صلى الله عليه وسلم علم المسئ للصلاة فرائضها كلها
فقال كبرتم اكثر ما يتسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب
الله تعالى حيث قال فاقروا ما يتسر من القرآن فلهذا اقال لا تبطل
الصلاة بتركها خلا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس
رضي الله تعالى عنه ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة
انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضي الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عبيد
الترمذي اصح حديث روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد
حديث ابن مسعود ثم قال الترمذي وعليه اكثر اهل العلم من الصحابة
والتابعين ومنها قوله عليه السلام اذا شك احدكم في صلاة فليبن
على اليقين ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة عمل به
فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتحرى الصواب
علا بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيخان في مصححهما عن النبي صلى الله
عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاة فليتر الصواب خلا للشافعي رحمه الله
ومنها الاحاديث التي وردت في القنوت في صلاة الفجر ظنوا ان ابا
حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم انها منسوخة والدليل
عليه ما اخرج الشيخان في الصحيحين عن انس بن مالك قال قنت رسول
الله صلى الله عليه وسلم في الفجر شهرا يدعوا على اجاء من العرب ثم
تركه ومنها العمومات الواردة في صلاة الجنازة ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله
خالفها برأيه حيث كره صلاة الجنازة في الاوقات المكروهة الثلاثة واما
فخصها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذي اخرج مسلم في صحيحه عن
عقبة بن عامر ثلاث ساعات كان ينهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان نضلى فيهن وان تقرب فيهن موتانا. ومنها قوله عليه السلام عفوت
من امتي عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل
برأيه وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيخان البخاري
ومسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال ورجل يطها
تغفنا ثم لم يمنع حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها فحقى لذلك سترا فلذا
قال في الخيل زكاة خلافا للشافعي ^{ينها} ومنها قوله عليه السلام اقطر الحاجم
المحجوم ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم
معناه وتأويله فعل بمعناه والمجامة لا تقطر للحديث الصحيح الذي اخرج
الترمذي عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو صائم
قال الترمذي هذا حديث صحيح ^{منها} ومنها الحديث الذي اوردته مسلم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم افرج الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه
حيث قال القرآن افضل وانما رجع ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي
اخرجه الشيخان في الصحيحين عن النبي قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمره ^{منها} ومنها قوله عليه السلام لا ينكر المحرم
لا ينكر ولا يخطب الفرح مسلم باخراجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به
بالقياس وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الذي اتفقوا على صحته واخرجاه
في صحيحيهما من حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج
ميمونة وهو محرم ^{منها} ومنها قوله عليه السلام الشفة فيما لو يقسم ظنوا ان
ابا حنيفة تركه بالقياس وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اتفق
لشيخان على اخراجه وهو قوله عليه الصلوة والسلام الجارحون بسقبة
ومنها العسرات الواردة في الحديث على نوافل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها

بالتقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة بالحد
الصحيح ولكن اصوم واقطر واتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني
ومنها العمومات الواردة في اشتراط الولى في النكاح نحو قوله عليه السلام
لانكاح الابوى ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالتقياس حيث قال
بان يصح النكاح بغير ولى في البالغة وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح
الخاص الذى اخبره الترمذى في جامعه ان النبى صلى الله عليه وسلم
قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن في نفسها واذا
صايتها وبالحديث الصحيح الذى رواه البخارى ان خنساء زوجها
ابوها وهى كارهة وكانت ثيباً فزوج النبى صلى الله عليه وسلم نكاحها
فلهذا قال ابو حنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن
خلافاً للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الدالة على اشتراط التسمية
في النكاح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالتقياس وانما عمل ابو حنيفة
بالحديث الصحيح الذى رواه الترمذى في جامعه ان امرأة اتت عبد الله
بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يفر من لها صداق ولم
يدخل بها فقال عبد الله ارى لها مثل صداق نساءها ولها الميراث
وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعي ان النبى صلى الله
عليه وسلم قضى في تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضى به
عبد الله قال الترمذى هذا حديث صحيح فلهذا قال ابو حنيفة
رحمه الله يصح النكاح خلافاً للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الواردة
في اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله عليه تركها بالتقياس حيث
قال بجمعة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث الصحيح

اتفق الشبخان على اخراجيه وهو حديث ابن عمر بنه طلق امراته في
حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال مره
فليرا جمعها ثم يسكها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم
ان شاء امسكها بعد وان شاء طلقها قبل ان يبين فتلك العدة التي
امر الله تعالى ان يطلق لها النساء ومنها جريان القصاص في كسر
السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان ^{ابا} حنيفة رحمه الله قال بالقياس
وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخبره البخاري في صحيحه
وهو حديث انس ان الربيع بنت النضر عمت لطمت جارية فكسرت
سنها فغضوا عليهم الارش فابوا فاعرضوا عليهم العفو فابوا فآووا النبي
صلى الله عليه وسلم فامرهم بالقصاص الحديث بطوله ومنها العمومات
الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة من عمل بها بل بالقياس حيث
قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العميان خلافا
للسافعي رحمه الله وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه
الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت مقتولة في بعض مقازي رسول
الله صلى الله عليه وسلم فانكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل
النساء والمصبيين قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات
الواردة في اباحتها صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها بل
بالقياس حيث قال بانه لا يؤكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا
للسافعي رحمه الله في احد قولي وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث
الصحيح الذي اخبره الشبخان ان عدى بن حاتم سأل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا

اكل فلا تاكل فاما اصمتك على نفسه ومنها الرد على ذوى السهام
الاعلى الزوج والزوجة وعند الشافعي رحمه الله يوضع في بيت المال
ظنوا ان اباحنيفة رحمه الله قال ذلك بالقياس واما اعتقد ابو حنيفة
بالحديث الصحيح الذي اخرج به البخاري ومسلم وهو حديث ابى هريرة
رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في جنين
امرأة من بنى لحيان سقط ميتا بشرع عبد او امة ثم توفيت المرأة التي
قضى لها بالفرقة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بان ميراثها بينهما
وزوجها وان العقل على عصبتهما واحاديث آخر اخرجها مسلم في
معيه فعلم بهذا كله ان الذي قاله الخطيب وغيره ان اباحنيفة كان
يعمل بالقياس والرائى دون الاخبار بهت وافتراء وهو اصحابه برأء واما
يعلمون بالقياس عند عدم الحديث كذلك جميع المجتهدين رضوان الله
عليهم اجمعين - انتهى ما قاله الخوارزمي رحمه الله - مؤلف كويد عفا الله عنه
الرجح در اين اصل رابع سخن بطول كشيد اما برائے برادران احناف از
فوائد خالی نیست که اکثر کلمات علماء الحديث غير مقلدين همين وظيفه وروايات
دارند که امام ابو حنيفة قیاس ورائے خود را بر حدیث مقدم میکند معاذ الله
من ذلك که امام ابو حنيفة قیاس خود را بر قول صحابی هم مقدم نمیکنند چنانچه
مشهور است که خلیفه منصور بطرف امام اعظم رحمه الله نوشت که من شنیدم
که تو قیاس خود بر حدیث مقدم میکنی امام در جواب نوشت لیس الامر كما
بلغك یا امیر المؤمنین اما عمل اولاً بکتاب الله ثم بسنة رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم اقصية ابى بكر وعمر وثمان وعلى ثم اقصية بقية
الصحابه رضی الله عنهم ثم اقیس بعد ذلك - وپایین سخن محض از تعصب

و تحسب نسبت امام عظیم رضی اللہ عنہ نزد چهل حجبت میگیرند و بعضی مو اضع است که
 فکر آنها بغور یا خد حضرت امام نمیرسد و بد قایل استنباطات خدا و او را و جمله اشک
 نمیتوانند رسید زیرا که انتهای عروج این جماعه تا صحاح سه است و زمانه صحاب صحاح
 سه بعد از زمانه حضرت امام عظیم است رحمه اللہ تعالی بقدر صد سال زیاده کم پس
 اگر کدام حدیثی در زمانه صحاب صحاح ضعیف باشد از آن لازم نمی آید که همان
 حدیث در زمانه امام عظیم هم ضعیف باشد بجهت احتمال آنکه طریقان ضعیف در آن
 حدیث از سبب رواه متأخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت
 شیخ عبدالحق محدث دہلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شیخ عبدالحق
 اول کسی است بعد خیر القرون خلط و ملط در آرائی عالم بجوم پیدا شد و زمانه
 رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نیک گرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک
 رسول امین مأمون برائی چه بود.

خاتمہ در اول رساله تحریر یافته که وہ بیان دو فرقه اندوہانی حقیقی که خود را
 اہل حدیث میگویند و مقلدین مذہب را مشرکین و کفار و مباح المال و الدم میدانند
 چون بخدیان و بعضی افراد وہ بیان ہند و بنام حضرت امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ
 علیہ سخت توہین و طعن و لعن در کتب خودی نویسند چون ابوالقاسم بناری
 نو مسلم کہ کتابے مسمی بہ البحر علی ابیحنیفہ تألیف کرده است در آن مینویسد کہ او
 یعنی ابوحنیفہ قرآن و حدیث نخواندہ بود و او علم تاریخ و تفسیر مطلقاً نمیدانست
 و او مانند شیخ جلی خیالات داشت و از او یک حجام بہتر است و فقہ او فقہ
 بے علمی است و او در علم حدیث بالکل نادان بود کہ یک حدیث ہم باو ترسید
 و او ضعیف و تمامی استادان و شاگردان او ضعیف و او مرجیہ و جہمیہ زندیق
 بود و مرجیہ از اسلام خارج اند ہذا حقیقان ہم از اسلام خارج اند و او بنیائے شرک

ص کہ باہ علم حدیث در ہند بنامہا دو مخیرین مقلدین و غیر مقلدین شاکر ادان شیخ مذکور اند و حق ہم ہمن است کہ

قائم کرد و لهذا او مشرک شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و او نه مجتهد بود
 و نه در او شروط اجتهاد موجود بود و او قرن اشیطان است و او باغی است و از
 او هیچکس در مسلمانان زیاده روی و ذلیل و منحوس نگذشته. ابا طیل و ابیه نقل از البحر علی
 ابی حنیفه طبع سعید المطالع بنارس ۱۳۳۳ و چون عبد الجلیل سامردی که کتابی بنام
 بوی غسلین در ۱۳۱۹ طبع کرده و در آن هم دادگستاخی داده است و باز دیگر
 متقدایان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبد الهادی و متقدایان
 متأخرین آنها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان
 بھوپالی و غیر هم اینجمله به نسبت فقه امام ابو حنیفه چیزی نوشته که ذکر آنها نهایت
 تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند حکم آیه کریمه انما هیئت
 من اتخذ الله هواه و اصله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل
 علی بصره عشاوة فمن یرید ینبذ ینه من بعد الله کیست گمراه که او تعالی راه براه
 راست آرد اما سوال در اینجا از فرق ثانیه و ابیه که خود را در لباس حقیقت
 پوشانیده عوام و کم علمان را از راه می برند ایشانرا پر سیم که راست بگویند که آیا
 شمایان عقاید و اعمال طائفه اولی را نیک و مستحسن میدانید یا قبیح و ناجائز اگر
 نیک و مستحسن دانید پس حکم حدیث المرء مع من احب شما نیز جزو لا
 ینفک آنها می باشد و دعوی حقیقت شمایان بنفاق است پس آیات منافیة
 کفار که در اول رساله تحریر یافته است بر شمایان مبنی بر راست و صادق می آیند
 و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و ناپسندید پس قسم به ذات پروردگارا
 شمایانرا داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شمایان کدام کتابی
 کدام رساله کدام تحریری در ردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است نامش
 چیست و مصنفش کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت میسانی

شمایان چه مقدار است. از جماعت اولی که مقلدین را خطاب بهائے شرک و کفر و غیره
 میدهند سوال است که شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون
 قاضی شوکانی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان بھوپالی و کنسیدیان
 اگر میکنند شمایان هم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما اینست که عایان مقلدین
 امام ابوحنیفه و شمایان مقلدین شوکانی و غیره و نسبتی که از شرک کفر و بدعت بجماعت
 مقلدین مذاہب میکنند بر شمایان هم راست می آید و اگر پیروی آنها میکنند پس
 چنانچه ابجرح علی ابیحنیفه و غیره مینویسید کدام جرحتی هم بر آنها نوشته اید یا نه اگر
 نوشته اید کدام است و اگر نه با عتس چیست و اگر گویند که مایان پیروی احادیث
 رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم میکنند پس در اینجا سوال اینست که آیا شمایان را بر
 خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام حاصل شده است و گوش خود از حضور اقدس او
 صلی اللہ علیہ وسلم احادیث شنیده اید یا نه اگر شوق اول است ثابت کنید صحبت
 خود را و اگر شوق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارک که رسانید اگر گویند
 که احادیث مایا ترا مصنفین کتب احادیث چون صحاح ستہ و غیر هم رسانید
 پس سوال اینست که اصحاب صحاح و غیر هم از راویانی که نقل احادیث میکنند
 معتدین و موثقین بودند یا نه اگر موثقین بودند بر قول و روایت آنها عمل کرد
 خطا است و اگر موثقین بودند بکدام دلیل اگر گویند بدلیل آنکه بزرگان دین
 چون امام بخاری و امام مسلم و ابوعیسی ترمذی و یحیی بن معین و حاکم و ابن جوزی
 و امام سیوطی و غیر هم آنها را معتدین و موثقین نوشته اند گویم الحمد للہ چشم ما
 روشن دل ما شد که این عین تقلید شخصی است که معنای تقلید قبول شرک است
 قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس که برائے شمایان آفتی دیگر پیدا کرده
 و تراشیده خود شمایان پیش می آید که تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است

آنرا علاج چسبیت در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلثه میکنم کوشش
 هوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامة است در صحیح ترمذی بروایت
 عبداللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیا تین علی
 امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل والنعل بالنعل حتی ان کان منهم من
 اتی اتمه علانیة لکان فی امتی من یمنع ذلک وان بنی اسرائیل تفرقت
 علی ثنتین و سبعین ملة تفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة کلهم
 فی النار الامة واحدة قالوا من هی یا رسول اللہ قال ما انا علیہ اصحابی
 و فی روایة احمد و ابی داؤد عن معاویة ثنتان و سبعون فی النار واحدة
 فی الجنة و هی الجماعة و انه سیمخرج فی امتی اقوام تتجاری بهم تلك الاھواء کما
 تتجاری الکلب بصاجبه لا یبقی منه عرق و لا مفضل الا دخلتہ این حدیث
 شریف جنگ ہفتاد و دولت را صلح نہاد رسول مقبول آریہ کریمہ و ما ینتق
 عن الھوی ان هو الا وحی یوحی زیت بخش کلام مبارک دست فرمودہ است کہ
 امت من چون بنی اسرائیل بر ہفتاد سہ ملة متفرق خواہند شد از ان جملہ
 ہفتاد و دو فرقه باقی دوزخ بروند مگر یکے اصحاب عرض کردند کہ اے
 پیغمبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود کہ ناجیہ باشد فرمودہ آنانکہ بروند بر ان
 کہ من و اصحاب من بر آن را ہمیم سوال آیا این ہفتاد و دو فرقه در امت
 دعوتند یا در امت اجابت گویم کہ در امت اجابت است کہ در حدیث
 لفظ امتی مکرر آمدہ است و ملل زالفہ کہ اہل قبلہ نیستند انہارا امتی ہنخ
 گفتہ نمی شود۔ و علماء علم کلام ہفتاد و دو فرقه را در اہل قبلہ شمرده اند و ثابت
 کردہ اند کہ فرقه ناجیہ ہمین فرقه اہل النہ و الجماعة است کہ مقلدین مذاہب
 اربعہ اند در اینجا سوالے بس عظیم و سخت پیچیدہ در میان امت و آن

این است که جمله طوائف هفتاد و سه فرقه کلمه گو هستند و هر کدامی از اینها همین حدیث
شریف را قبول دارند سوال اینست که هر یکی ازین هفتاد و سه فرقه دعوی این
میکند که فرقه ناجیه منم و ما انا علیه و اصحابی در حق من راست است حالا
کدام کس باشد که در میان این طوائف حکم و ائمن شده فیصله حق کند و اگر
کسی فیصله هم نکند کدام فرقه باشد که خلاف مقصود خود آن فیصله را قبول کند
پس میان اهل السنه و الجماعه علاجی دیگر ندانسته همان رسول مقبول صلی
علیه و سلم این قبول کردیم که او را مومن از زینغ و باطل یا فیمم بالتجاووزاری
عرض کردیم که اے رسول خدا صلی الله علیک و سلم هم تو فیصله این مهم
نفرما دیدیم که بفضل خدا هم در این حدیث فیصله پیدا شد و آن جمله و ہی
الجماعه است بروایه ابو داود و احمد و لفظ جماعه در نام اهل السنه و الجماعه موجود
است و مراد از جماعه کثرت افراد امت است و کثرت افراد اهل السنه به نسبت و
مقابله هر فرقه ازین فرق هفتاد و دو بدیهی است اگر کسی را باور نشود آدم شکاری
عالم را که حکم حکام وقت فیصله میشود پیش نظر هدایت حق شود و باطل باطل
گردد بلکه افراد اهل السنه و الجماعه که پابند و مقلینند از ائمه اربعه اند اگر مقابل
جمله هفتاد و دو فرقه گرفته شوند تا هم بفضل الهی زیاده هستند اگر کسی گوید که مراد از
جماعه در حدیث کسانی اند که بر راه صواب باشند گو تعداد افراد او کم باشد چنانچه
بعض محرومین را همین گمان است گوئیم که فیصله این قصه باز هم رسول مقبول
صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر فرموده است که مراد از لفظ جماعه کثرت افراد
است و آن این است عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجمع امتی او قال امته محمد علی صلا
و ید الله علی الجماعه و من شد شد فی النار و اه الترمذی و عن

ابی بصیرت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربي ان لا يجمع بيني
على عنلالة فاعطانيها رواه الطبراني وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية رواه البخاري
بازيم اگر کسی گوید در این احادیث تشریفه اگر چه لفظ اجتماع امته و لفظ جماعه آمده
است اما باز هم تصریح بکثرت افراد نیست گوئیم و عن ابن عمر رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من
شد شد في النار رواه ابن ماجه وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ
الشاة القاصية والناحية وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامّة رواه احمد
و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة
شبهوا فقد خلع ربة الاسلام عن عنقه رواه احمد والبوداؤد و مشکوة شریف
لفظ سواد اعظم و عامه تصریح است بکثرت افراد و کثرت افراد در مقابله جمیع
فرق اهل قبله مرا اهل السنة و الجماعة و مقلدین مذاهیب اربعة را است پس
ثابت شد که فرقه ناجیه هم فرقه اهل السنة و الجماعة است بحديث دوم
مروی است از حضرت عبد الشدین مسعود قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء
ترمذی فی باب ما جاء ان الاسلام بدأ غريباً ص ۳ غريب در اصطلاح عرب
مسا فرو تنهارا گویند یعنی دین اسلام در ابتداء ضعیف بود و از ضعف ترقی
بقوت کرد تا که رسید بحد کمال قوت بعد از ان رو بنزول کرد تا که رسید در این
زمان بحد کمال ضعف و هنوز تنزل او یوماً فیوماً در زیادت است و این صفت
نیست در تمامی اهل قبله مگر اهل السنة و الجماعة را زیرا که معلوم و مشاهد می نمودیم

است که تمامی فرق زائغه چون شیعه و خارجی و با بیه پیغمبریه و غیره در این
 مان یونانی و ترقی است اگر کسی را شک آید آدم شماری ده سال سابق را با
 هم شماری حال مقابله کند و بیند که فرق زائغه چه مقدار سال بسال زیاده میکنند
 این زیاده از کجای آید از افراد اهل السنه و الجماعه کم میشوند و سبب اخراج عوام از
 تقلید و خویش در فرق زائغه معلوم است که در آن طرق پابندی اکثر محام
 رعیه نیست هر کس مطلق العنان مجتهد وقت خود است هر چه خواهد آن کند و
 نوس اماره این زمانه از تقلید و پابندی شرع شریف ابا میکنند از آن وجهی
 لید از گردن باری خود انداخته لاندی اختیار میکنند و مطابق خواہشات نفوس
 و بلا لومه لائم و اول نفس پروری داده عمر خود را در مقتضیات نفوس با خیر میسازند
 ازین حدیث شریف معلوم شد که اسلام حقیقی همین جماعت اهل السنه و
 جماعه مقلدین مذاہب اربعه است بلکه اسلام نام همین جماعت مقرر شد که
 بت ترقی رسید و باز از ترقی رو بخرابت نهاد فالحمد لله علی ذلك و ان الله
 الیه راجعون ؛ اگر کسی گوید که در حدیث شریف لفظ اسلام است اسلام
 قابل کفر مستعمل میشود پس معنای حدیث چنان باشد که اقتدار و حکومت اسلام از
 ف بقوت رسید و از قوت باز رجوع بضعف خواهد نمود گوئیم آن حاکمان
 الاقتدار اسلامیه که بودند آیا و با بیه غیر مقلدین بودند آیا شیعه و پیغمبری بودند آیا
 فی و نجدی بودند آنها هم آخر مسلمانان مقلدین یکے از مذاہب اربعه بودند پس
 ف آنها در مقابل کفار باز هم ضعف جماعه مقلدین شد حدیث سوم عن النبی
 الله عنہ قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیہ وسلم فقال
 ل الله صلی الله علیہ وسلم متی قیام الساعة فقال النبی صلی الله علیہ وسلم
 لصلوة فلما قضی صلوتہ قال این المسائل عن قیام الساعة فقال الرجل

دو

سنگ

انا يا رسول الله قال ما اعدت لها قال يا رسول الله ما اعدت لها كثيرا صلوا
 ولا صوم الا اني احب الله ورسوله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرء
 مع من احب وانت مع من احببت فما رايت فرح المسلمين بعد الاسلام فرحهم
 بها هذا حديث صحيح ترمذي ص ۳۲۳ مقتضاها حديث شريف آنکه هر که در
 دنیا کسی را محبوب دارد و عقوبت بهمراه او در وصف او و در وجه او خواهد بود پس کسانی
 که دعوی حقیقت میکنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و افعال شنیعه آنها را
 مستحسن میدانند و بقتل مسلمین اهل حرمین و بتکلمات الله و تخریب آنرا
 بر او لقب غازی و موصدا کل و عظمت السلطان می نهند و ولای آنرا
 میکنند پس حکم همین حدیث شریف حکم کریمه و من يتولهم منكم فانه منهم
 این کلمه گویان حقیقی نماید در روز قیامت در وصف آنها و در وجه آنها خواهد بود
 پس بر دعوی حقیقت آنها کسی فریفته نشود که اینها عقیده عین آنها اند
 ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت
 الوهاب اللهم ازر قنا حبك و حب من يحبك و حب عمل صالح بقربنا الى
 حبك و حب عبد صالح يد لنا الى حبك و ازر قنا اطاعتك و اطاعة
 رسولك و اطاعة عبادك الصالحين فقد قلت و قولك حق و من يطع الله
 و المرسلين فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء
 و الصالحين و حسن اولئك رفيقا ذلك الفضل من الله و كفى بالله علما و يمكن هذا
 آخر ما اردنا تخريجه في هذا المقام و صلى الله على سيدنا محمد و آل و اصحابه بآر و سلم
 و كان الفراغ من تحرير الرسالة صفحة الاثنين الثامن عشر من شهر جمادى الاولى
 المسبوكة في شهر سنة ست و اربعين بعد الالف و ثلاثمائة و انا الفقير الى الله
 محمد حسن الجبدي الفاروقی اللهم اختتم لنا و لمن نظر فيها بعين الاضواء بالخير و السعادة يا ذا الجلال و العظمة

۱۹۲۸

تمت بالخیر

تألیف ۱۳۴۶

سريط حضرت علامه العصر اس العلماء مولانا عبد الباقى ضا فاقى
بلاد سندھ و بلوچستان و سجادہ نشین درگاہ عالی حضرت مفتی دیار سندھ
استاذ الآفاق علامہ مولانا محمد عبد الغفور الہامیونی علیکم الرحمۃ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعدك وعلى آله واصحابه
الذين هم المرضيون عنده. اما بعد فاني قد طالعت الرسالة المسماة
بالاصول الاربعه في توحيد الوهابيه التي صنفها الفجر القمقام والبحر الططام
حافظ آيات القرآن ياشرا احاديث رسول الرحمن. المقتدى في مذهب
الامام النعمان. حضرة سيدي ومولائي الحاج محمد حسن جان لازالت
شموس افاضة ساطعة. وبلور افادته لامعة. فوجدتها بحمد الله
حاوية على تحقيقات انيقة. وشاملة على تدقيقات رشيقة ماسمعتها
الاذان ولا رأتها الاعين ولا خطر على قلب بشر. مشيدة بالدلائل
الساطعة ومؤيدة بالبحر القاطعة نافعة تفعا جارا. وفاقحة قلوب با غلفا و
اعينا عميا واذا ناضما ولا ريب في انها ماء زمزم يشرب بونه بنيل
الشفاء من كان قلوبهم غلفا. وتنكشف افئدتهم بها انكشافا
يقربهم الى الله زلفا. وماء الحيات يحيي به صدور الموتى. وكل الجواهر
يبصر به عيون اهل العمى. فلهذا در مؤلفها حيث اتى بدلائل شافية و
تحقيقات كافية. فيا ليت شعري هذا كتاب ينطق عليك بالحق والصواب.
ولعمري ان هذا هو القول الفيصل في الباب وفصل الخطاب. فمن اعرض
بعد هذا الحقيق وكان من مرض القلب عيلا فاقرو في شأنه قوله تعالى
من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واصل سبيلا. واخر دعوانا ان الحمد
لله رب العالمين وسلام على جميع عباد الله الصالحين خصوصا على سيدنا
وشفيعنا خاتم النبيين وعلى آله واصحابه اجمعين.

انا الفقير عبد الباقي الهمباروني

عفا الله عنه

تقریظ حضرت علامہ الدبیر حسین العلاء مولانا محمد حسن صاحب
سجادہ نشین درگاہ کپار شریف و مفتی بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحيم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم وعلى جميع من سلك
صراط المستقيم. اما بعد بر صفا تر ارباب بصائر مخفی نما نند که در این زمان نسا و وطنیان
که شیطان و قرن شیطان در اغواء بتی نوع انسان از سر تا پا مشغول و منہک اند
از بیخ گوشه نداء از حقنی یا ایمان شروع نمی گردد و هیچ کس از اصحاب فضل و کمال در
احیاء معتقدات اہل السنۃ و امامت بدعات عقائد بنیہ مستحذہ مشغول نمی نماید حالانکہ
ارباب مذاہب باطلہ همچون روافض و مرزائیہ و وہابیہ در اغواء خلق اللہ بکمال توش
و ضرورت معین اہلسنت و تلبیس اند و در این تکالیفی روزانہ بہ تیرہ تباری تمام روز
افزون ترقی میدارند خصوصاً فرقہ شاذہ و ذابیہ کہ خود را در لباس متقیانہ طلبیس
نمودہ باجبتہ و دستار فہرہ دار و ریش مشرق و عصائے دراز در پریدہ اشاعت توحید
و اتباع سنت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیارانہ زہر نیامی کنند و
ہر کس می داند کہ توحید ایشان مصنوعی توحید نجدی است نہ اصلی توحید اسلامی و
سنت ایشان سنت ابن عبد الوہاب^۱ و این تہمیتہ است نہ سنت نبوی علی صاحبہا
الصلوٰۃ و التحیۃ و کسانیکہ در علم تاریخ یہ طوطی می دارند بوجہ آسن میدانند کہ اشراہل
مذاہب باطلہ عقائد فاسدہ خود را بہ بہانہ تائید و حمایت توحید الہی فرغ و رواج دادہ اند
چنانکہ طائفہ معتزلیہ کہ قرآن پاک کلام الہی را حادث می دانند و از قدیم و شہرت
انکار میکنند و میگویند کہ در صورت اعتقاد قدیم کلام الہی تعدد و قدامت لازم می
آید و آن منافی توحید است کما یستفاد من کتاب المسامون العیاشی خلیفہ بعد
الی ناسبہ سحاق بن ابراہیم الخزازی المذکور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمۃ المسامون و
نمی دانند کہ ممنوع و منافی توہید تعدد ذوات قدیمہ است نہ تعدد صفات قدیمہ کما حقہ
فی شرح العقائد النسفیۃ بیالای تصور المرید علیہ و همچون حکماء فلاسفہ مثل افلاطون و ارسطو
و ارسطاطالیس و غیر ہم کہ توحید ذات پاک باری تعالی را بحدی کہ بیانیدہ بودند
کہ میکنند الواحد الحقیقی لا یصدر منہ الا الواحد لهذا از باعث تصنیق و تصریط در توحید
از افعال لما یریدون اد تعالی و از خالق کل شیئی بودن انکار نمودہ و ادوی ضلالت

(۱) محمد ابن عبد الوہاب النجدی مات سنۃ ۱۲۰۶ ہـ. [۱۷۹۲ م.] فی درعیۃ.

سنگون افتادند و خالقیت او تعالی شانه را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور
کردند بهترین و با بیان نیز در توحید اسلامی تصنیق و تفریط و تحریف نمودند تعظیم غیر
الله را اگر چه در حد اجازت شرعی محدود بوده باشد بمنافی توحید و مرادف
شک و کفر دانستند کما صرحوا به فی کتبه المؤلّفة فی ذکر التوحید النجی . سد هزار
شکر بار تعالی بجا آورده می شود که در این زمان سعادت اقران ذات ملکی صفات
حجة الخلف بقیة السلف رأس المشایخ الکرام و رئیس العلماء العظام مولانا و مقتدا
حضرت خواجہ محمد حسن جان صاحب فاروقی مجددی سجادہ نشین درگاہ شدہ سائیند
زیدت برکاتہ و فیوضاتہ در تردید احوال و با بیان کتابی مسمی بہ الاصول الاربعہ
فی تردید الوجودیہ تالیف نموده مسلمانان عالم را از شر این طائفہ مفسدہ نجات
بخشیدہ است فیادرو ایما الطلاب الی مطالعتہ ہذا الکتاب فانہ عدیم النظیر فی
ہذا الباب مشتمل علی الحق و الصواب . وانا الفقیر محمد حسن الکتاباری عفا عنہ الباری
حیث بن علی کافۃ المسلمین بما یفید حفظ عقائدہم و ادعائہم بحین مآشرع المنتہیون
من ارباب المذہب الباطلۃ بذهب متاع ایمانہم و شفیع من علیل العقائد السیئۃ
من کان علی شیفا . و اوضح من مراسم الدین ما قد تغیر و عفا . و لیس ہذا سنتہ
مستحدۃ استاثرتھا المولف المحبر الفخریر بل احقاق الحق و ابطال الباطل سنتہ قدیمہ
فی بیت ہذا الشیخ الکبیر مستمرۃ فیہم عن الاکابر الی الاصاغر یرویہا الاخلاف
عن اسلاف العشائر کیف لا ہو من نسل من ہو الفاروق بین الحق و الباطل حسب
الدرۃ و الاحتساب . الذی وضع اللہ الحق علی لسانہ و جعل رایہ موافقا للوحی و
الکتاب و من اولاد من هو الامام الرئیسی و المجدد للالف الثانی رحمۃ اللہ علیہ
الذی صنّف کتابہ المسمی بتحقیق النبوة حین رآی بعض متغلبۃ زمانہ عذاب
کثیراً من علماء الاسلام بتشدیدات و تعذیبات لا یناسب ذکرہا لرسولہم
فی متابعتہ الشرائع و ادعان الرسل و بلغ الامر الی ان ہجر المصریح باسم خاتم
الانبیاء علیہ الصلوٰۃ والسلام فی مجلسہ و منع ذبح البقرہ و هو من اجل شعائر
الاسلام فی الہند و خرب المساجد و مقابر اهل الاسلام و عظم معابد الکفار
و رسوماتہم و عباداتہم و صنّف کتابہ فی التردید علی الرئیسی حین رآی
فنتہم قد فشت فی الہند و اکتافہا ف الخلف الصالح من اتم بسمات ابائہ
اتصف بصفات کبرانیہ لیکون تصیاف بتذک الصفات علی صحتہ انشا
برہانا کبیرا . و من لم یتصف فکانہ لریات بما لیکون علی ما ادعاه سلطانا

نصیرا۔ فیافاض الجود ویاغایة كل مقصود افض علینا من بركات هذا
الشیخ المؤلف واجزه عنا وعن جمیع المسلمین ما یوازی غناءه و یجازق غناءه
من جمیل الثناء والصالح الدعاء واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین واصلو
والسلام علی سید المرسلین وعلی آل وصحبہ اجمعین۔ کتبه الفقیر محمد قاسم
المتوطن فی بلدة كرهی یاسین صنعہ مسکهر سنه

تقریظ جناب قیوة السالکین علامہ مخدوم بصر الدین صاحب سیوستانی

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى در مولانا المؤلف الشیخ الكامل۔ والعالم العا
المشهر فی المشارق والمغرب۔ صاحب المقامات العلیة والمناقب۔ حیث یفارقة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نحمدک وفضل علی سوله الکریم وعلی آل واصحابہ اجمعین۔ اما بعد پس چونکہ دستوریہ قرشد کہ قبل
تشریح کتاب مختصر حالات مصنف برائے ازویاد بصیرت ناظرین ذکر کرده می شود۔ بنا بر آن
نبدے از حالات با بركات حضرت مؤلف این کتاب بیج کرده می آید و الله الموفق والمعین
مخفی نماید که حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن جان صاحب قبله
سجاده نشین درگاه شنه ساینده مظلوم العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت
غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صفا فاروقی مجددی معصومی میباشد۔ در خاندان عالی
سلسله فیوض و بركات و علوم ظاهری و باطنی اباعن جد مسلسل و متوارث جاری است بتاریخ
۶۰۰۰ شوال ۱۲۶۰ حضرت مولانا المؤلف در دارالرشاد قدس رونی افرز عالم وجود گشتند و
ایام طفلی تحصیل به کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشغول شده علوم درسیه و کتب ابتداییه
از آنحضرت درس می گرفتند و بنظر کیمیا اثر حضرت ایشان با علی مدارج کمال رسید تا که در ایام
انقلاب دولت افغانیه و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بجه تمامی اهل عیال
در ۱۲۹۰ هجری به اراده توطن و سکونت بطرف عربستان هجرت فرمودند و همدرد آن زمان حضرت
مؤلف قبله با وجود صغر سن در غزوات اسلامیة در صف مجاہدین و مبارزین اسلام داخل شد
شامل زمره و المجاهدین فی سبیل الله باموالهم و انفسهم می شدند و چون گذر حضرت
ایشان بر ملک شنه افتاد حسب استدعاء مخلصین صادقین آن دیار چندی در قریه محضر از
توابع حیدرآباد سنده توقف افتاد۔ و در آن ایام بعض علوم عقلیه نقلیه از حضرت علامه الحاج
الحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی اخذ فرمودند و چون بجه جمیع قبایل و عشائر در

بلا و صومین شریفین رسیدند در آن بلاد متبرکه که پنج سال اقامتگزین شدند و از مشایخ علمای
کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد دهلان و حضرت شیخ رحمة الله مهاجر هندی بمیل
علوم خصوصاً استفاه و دستفاضة علم حدیث و اجازت روایت صحاح سه حاصل نمودند
و با وجودیکه خدمت ذوی الحق و سرپرستی جمله عائله و قافلہ و رفقاء سفر که مشتعل بر عجز
و اطفال و زانده از شخصیت نفوذند مفوض بذات سامی صفات حضرت مولف قبله
تا سمع بجا آوری حق الخدمت در ادائے سعی و طواف و حج و عمره و زیارت مشاهد و سایر
متبرکه و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادات شب و روز گزین می بودند و بعد
آن ایام با وجود این همه اشغال و علائق محض بلطف الهی و حسن سعی و عالی همتی خویش
به دولت حفظ کلام الله شریف مشرف شدند بعد از مدت پنج سال حسب الامر حضرت

والد سراج الاولیا قدس سره باز ملک سنده معاودت فرمودند در قریه کحمر تقریباً ده
سال سکونت پذیر شدند چون حضرت سراج الاولیا در ۱۳۱۵ هجری بجزار رحمت الهی بپوشیدند
حضرت مولف قبله با اتفاق اعزّه و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرائی طرفه آباد اجده
شدند و در قریه نژده سائنداد خانقاه و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمودند
و در ۱۳۲۲ هجری باز داعیه سفر حرمین شریفین را که همیشه مرکز خاطر عاطفی باشد تازه شد
و باجماعت مخلصین و مجبین سفر سینت اثر بخیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز
در ۱۳۲۲ هجری معاودت حج و زیارت نمودند و بابت چهارم برائے زیارت انبیاء و اولیاء
براه عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاهد و مزارات
متبرکه که راز زیارت نموده بعد از حج و زیارت روضه مطهره براه شام و بیت المقدس
معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیهم السلام مشرف و فیضیاب شدند حالاً
عجیبه و غریبه که درین اسفار مشاهده شد جمله در سفرنا مهائے خود مفصلاً مرقوم فرموده
و الحال بر خانقاه شریف که مادی الغریب و مرجع الفقراء و العلماء است در نژده
سائنداد و اکتان نژده محمد خان ضلع حیدرآباد شده به ارشاد و هدایت بندگان خدا
مشغول اند و اوقات شریفه بوظائف عبادات و خیرات و مبرات معمو و مصروف خصوصاً
در خدمت خلق الله و همدی بنی نوع انسان و حمایت مذہب اهل سنت و جماعت و
فتح و قلع مذہب باطله و ضلالات شائع که به هر طرف عالمگیر شده اند و وجود شریف
حضرت ایشان در اینچنین زمانه قحط الرجال از مغتنمات عزیزه و نعماء عظمیه است
متع الله المسلمین بطول بقائه و افاض علینا من فیوضه و برکاته آمین - و حضرت
ایشان با وجود کثرت مطالعه و وسعت معلومات و تبحر در علوم دینی و قدرت بر تالیف

و تصنیف بحال سلاست و نفاست بسبب قلت فرصت و عدم فراغت چند رساله های مختصره و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماً بعضی از آنها مرقوم می شوند. این امر بدین کتابچه است مشتمل بر اسرار و فوائد عجیبه در ذکر مقامات و خوارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است. انساب الانجاء در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه در آن بیج فرموده رساله تهللیه در معنی کلمه طیبیه و بیان عقائد مذہب اہل سنت و الجماعت و این رساله تالیفات خود را بسعی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اندلیسا اند منها شفاء الامراض عربی در وظائف و اعمال و التعمیرات بخریه منها رساله

روفا دیانی منها رساله عالم برنج در بیان روح عربی منها رساله تحقیق الجمعه فی القری عدوی منها اشاره الی البشاره در تردید اقوال معترضین بر مکتوبات شریف منها سفرنامه و شرح جیل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء اللہ اسکندری منها ترجمه عهد و مواعیق شیخ عبدالوہاب شعرائی فارسی و منها الاصول الاربعه فی تردید الوہابیه منها رساله فی احکام الطاعون عربی منها سرور المحزون فی اللطائف عربی منها رساله فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشرف المؤلف بملاقاتهم منها رساله فی عجائب مصنوعات اللہ تعالی فارسی و غیره. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین والصلاه علی سید المرسلین و اله وصحبه اجمعین

حوال القبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید
اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از اهل کلام کفر
تکفیر کرده اند و عذاب تنعیم بنیر ادراک و شعور نمیتواند شد و نیز در احادیث صحیح
مهوره در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و هم کلامی با آنها انتم سلفنا و نحن
لا ثروانا انشاء الله تعالی بکم للاحقون ثابت است و در بخاری و
سلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کفار که در بدر کشته شده بودند
طاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً و هم عرض کردند یا رسول
الله ما تتکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع منهم
کنهم لا یجیبون در قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
و انا بابل حیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اقم الله من فضل بلذ
ل پیمانندگان هم خوشوقتی و استبشار ثابت است و استبشرون بالذین
نوبهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یجزون باجمل انکار شعور و
ک اموات اگر کفر نباشد در الحاکم و بودن او شبه نیست و اما قواعد فلسفی
بقیاد روح بعد از مفارقت آن و بقاء شعور و ادراک و لذت روحانی و آلام
عانی مجمع علیه فلاسفه است الا جالینوس و لهذا در فلاسفه نه شمرده اند و ظاهر
که بدن و ایما و تحلیل است و روح در شعور و ادراک و ایما رقی پس مفارقت
در سلب ادراک و شعور او چه قسم تاثیر تواند کرد **سوال** اگر ادراک و شعور میماند
نیات میماند یا زیاده و کم میشود **جواب** ادراک و شعور اهل قبور بعد از موت
در امور زیاده پیش و در بعضی کم در آنچه تعلق با مورغیبیه دارد و ادراک آنها زیاده است
در آنچه متعلق با مورغیبیه باشد ادراک آنها کم و بیش است که التفات و توجه ایشان